

بازشناسی قرآن

دکتر روشنگر

■ بازشناسی قرآن

■ دکتر مسعود انصاری (روشنگر)

■ شماره برگ فهرست نامه کتابخانه کنگره ایالات متحده امریکای شمالی ۶۹۸۶۱-۸۱

■ شماره ثبت در کتابخانه کنگره TX-871-732

■ چاپ اول تا پنجم نشر پارس

■ چاپ ششم ۱۳۷۸

■ نشر نیما



Nima GmbH

نشر نیما

Verlag & Buchhandlung

Lindenallee 75

45127 Essen

Germany

Tel.: 0049-201-20 868

Fax: 0049-201-20 869

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	پیش‌گفتار چاپ چهارم
۲۹	پیش‌گفتار
۳۷	فصل اول - نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام
۷۱	فصل دوم - آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟
۹۹	فصل سوم - محمد و فرضیه نبوت
۱۱۹	فصل چهارم - مبانی قرآن
۱۵۳	فصل پنجم - تئوریهای مهم قرآن
۱۸۱	فصل ششم - سوره‌های مکی و مدنی قرآن
۲۰۱	فصل هفتم - تضادهای قرآن
۲۵۹	فصل هشتم - ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن
۲۸۵	فصل نهم - زن در قرآن و اسلام
۳۲۳	فصل دهم - جن در قرآن
۳۴۵	فصل یازدهم - فلاسفه بزرگ اسلام و فلسفه‌های آنها
۳۵۹	فصل دوازدهم - شخصیت محمد
۳۸۹	فهرست مآخذ و منابع فارسی
۳۹۳	فهرست مآخذ و منابع زبانهای خارجی
۳۹۹	فهرست راهنما

پیش‌گفتار چاپ چهارم

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۶۴ خورشیدی انتشار یافت و آنچنان مورد استقبال هم‌میهنان عزیز قرار گرفت که نویسنده کتاب فرصت نیافت حتی اشتباهات چاپی آن را در چاپهای دوم و سوم که هر یک با تیراژی چندین برابر چاپهای پیشین به انتشار رسید، تصحیح کند. اکنون چاپ چهارم این کتاب با تجدید نظر کامل و تصحیح اشتباهات چاپی چاپهای پیشین، به حقیقت جوینان و دوستانان ادب و فرهنگ اصیل ایرانی تقدیم می‌شود. استقبال بی‌نظیر هم‌میهنان گرامی از سه چاپ اول این کتاب نشانگر این واقعیت است که ایرانیان اصیل و پاک‌نهاد از رؤیای سنگین و کاذبی که مدت پانصد سال است، آخوندهای وارداتی شیعه‌گری بر آنها تحمیل نموده‌اند، بیدار می‌شوند.

چاپ اول کتاب بازنشاسی قرآن در جرگه‌های گوناگون ایرانیان و بویژه رسانه‌های گروهی خارج از کشور بازتابهای مثبت و منفی بسیار گسترده‌ای داشت. روزنامه کیهان بین‌المللی، ابتدا با بی‌نظری کامل و دید پژوهشی و ادبی قابل توجهی، نقد جامعی زیر عنوان «بازنشاسی قرآن: حاصل بیست سال مطالعه در خلف اسلام» در صفحه ۱۱ شماره ۱۱۱ تاریخ پنجشنبه ۳۰ مردادماه سال ۱۳۶۵ خورشیدی خود به چاپ رسانید. پس از انتشار نقد مذکور، مدیریت و صاحب‌امتیاز روزنامه کیهان بین‌المللی شخصاً مقاله‌ای درباره کتاب مذکور در صفحه ۳ روزنامه شماره ۱۱۲ تاریخ پنجشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۶۵ خورشیدی زیر عنوان «سفارش به همکاران کیهان» به چاپ رسانید و ضمن آن نوشت: «... بعضی از هموطنان عزیز ما از میان روشنفکران غافل می‌شوند و رژیم جمهوری اسلامی را با موضع ظاهری آن به باد انتقاد می‌گیرند... نویسنده کتاب بازنشاسی

قرآن در معرض این پرتگاه قرار گرفته است و خبرنگار کیهان متأسفانه بدون توجه به روش و معتقدات کیهان به تهیه و چاپ معرفی کتاب بازشناسی قرآن اقدام کرده است.»

از آن پس در شماره‌های بعدی روزنامه کیهان گفتارهای متعددی زیر عناوین گوناگون و با نامهای مختلف در رد و تکفیر کتاب بازشناسی قرآن به چاپ رسید. در این جریان چند مقاله ژرف و پرمقزم که همه با نام و امضای محفوظ در تمجید و ستایش از کتاب مذکور نگارش یافته بود، به آدرس صندوق پستی نویسنده کتاب واصل شد که یکی از آنها زیر عنوان «داوری کنید، حق با کیست!» برشته تحریر درآمده بود و نویسنده را بسیار زیر تأثیر قرار داد. نویسنده مقالات مذکور اشعار داشته بودند، مقاله خود را با امضای محفوظ برای چاپ به دفتر روزنامه کیهان بین المللی فرستاده‌اند، اما روزنامه مذکور از چاپ آنها خودداری کرده است. سایر روزنامه‌ها و مجلات خارج از کشور، بویژه روزنامه‌ها و مجلات چاپ آمریکا از قبیل «فوق العاده»؛ «ارمنان بین المللی واشنگتن دی. سی.»، «لوس آنجلس»، «سانفرانسیسکو، سن خوزه»؛ «پیام امروز» در تمجید و یا رد کتاب مذکور به درج گفتارهایی در نشریه‌های خود اقدام کردند. بعلاوه صدها نامه دیگر از خوانندگان هم میهن در تحسین و تأیید مطالب کتاب به صندوق پستی نویسنده واصل شد که همه آنها در بایگانی شخصی نویسنده نگهداری می‌شود.

یکی از افرادی که در داخل ایران کوشش کرده است، کتاب بازشناسی قرآن را تخطئه و محتویات آن را رد کند، آخوندی است به نام مصطفی حسینی طباطبائی. این شخص کتابی در سه جلد زیر عنوان خیانت در گزارش تاریخ: پاسخی به بیست و سه سال، بمنظور رد کتاب بیست و سه سال نوشته شادروان علی دشتی برشته تحریر درآورده است. بدیهی است که نویسنده بازشناسی قرآن، وظیفه خود نمی‌بیند در این گفتار، درباره مطالب این دو کتاب به قضاوت بنشیند، اما بنظر می‌رسد که اگر شادروان دشتی زنده می‌بود و می‌دید چه مطالبی در رد فرموده‌های متین و منطقی و حقایق اندیشه‌هایش برشته نگارش درآمده، با حفظ

سکوت پر مفهوم و عاقلانه همیشگی اش این شرح حافظ را در مفرزور می کرد:
ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

بهر حال، نکته شایان توجه درباره ارزش یابی حجت اله طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن آنست که در حالیکه آنهایی که این کتاب را خوانده اند، همه بر این عقیده اند که بازشناسی قرآن بمراتب از کتاب بیست و سه سال جامعتر بوده و با شرح صدها منابع مهم و معتبر پژوهش شده است، با این وجود حجت اله طباطبائی تنها سه صفحه (صفحه های ۱۱ تا ۱۳) از جلد سوم کتاب خود را به انتقاد از این کتاب اختصاص داده است. نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از هم میهنان ارجمند و اندیشه ور خود تقاضا دارد به مطالب انتقاد آمیز آخوند مذکور مراجعه نموده و درباره قلمفرسایهای او خود به قضاوت بنشینند. بدیهی است که نویسنده این کتاب از انتقادات حجت اله طباطبائی به دو سبب فرمتند شدم: یکی این که در حالیکه نویسنده مذکور سه جلد کتاب خود را در رد کتاب بیست و سه سال اختصاص داده، در انتقاد از کتاب بازشناسی قرآن، بیش از سه صفحه قلمفرسایی نکرده است. این نکته نشانگر این واقعیت است که نور شمع سفسطه گریها و ترزبانیههای حرفه ای و لاجمابه آخوندی ناتوانتر از آن بوده است که بتواند محتویات مستند و روشنتر از خورشید کتاب را با گیل عوامفریبی بپوشاند. دوم این که، انتقاد حجت اله حسین طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن نشان می دهد که خوشبختانه این کتاب راه خود را به کشور عزیزمان نیز باز کرده است.

پس از انتشار کتاب بازشناسی قرآن، با توجه به پژوهشهایی که نویسنده قبلاً درباره زندگی کیازند ایران کوروش بزرگ و ارزشهای ویژه اخلاقی، انسانی، نظامی و شیوه های بدیع جهانگشایی و کشورداری او بر پایه نوشته های تاریخ نویسان بزرگ و مشهور خارجی و بویژه یونانی از قبیل گزنفون، هرودوت و غیره بعمل آورده بودم، تصمیم گرفتم کتابی نیز در مقایسه بین ویژگیهای اخلاقی، انسانی، زندگی خصوصی و اجتماعی و کشورداری کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله برشته نگارش در آورم. حاصل این پژوهش ژرف کتابی است که در سال

پیش (۱۳۶۹ خورشیدی) زیر عنوان *کوروش بزرگ* و محمد بن عبدالله، انتشار یافت و آن نیز پیش از حد تصور نویسنده، مورد استقبال اندیشمندان و حقیقت جویان و ادب دوستان هم میهنم قرار گرفت.

مجموع مطالب این دو کتاب را در واقع می توان فرهنگ پژوهشی روشنگرانه ای از قرآن، کتاب آیین اسلام و شرح زندگی و خصوصیات محمد بن عبدالله، بنیانگذار دین مذکور بشمار آورد. کتاب *بازشناسی قرآن*، ماهیت واقعی و زوایای ناکاویده قرآن، یعنی آیین اسلام را ژرف شکافی کرده و کتاب *کوروش بزرگ* و محمد بن عبدالله، عناصر تشکیل دهنده شخصیت و انگیزه های پوشیده و خصوصیات کردار و منش محمد بن عبدالله، پیامبر شاه عرب را بر پایه مقایسه با *کوروش بزرگ*، شاه پیامبر پارسی بازرنگری و تجزیه و تحلیل می کند.

و اما بی مناسبت نیست در این گفتار شرح کوتاهی درباره کتاب آیات شیطانی و نویسنده آن احمد سلمان رشدی که به سبب نوشتن کتاب مذکور بوسیله روح اله خمینی به مرگ محکوم شد، به قلم آوریم. سلمان رشدی در اصل یک مسلمان هندی می باشد که در بمبئی متولد شده و در دانشگاه کمبریج انگلستان، تحصیلاتش را به پایان رسانیده، تابعیت کشور بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت دارد. سلمان رشدی، پیش از انتشار کتاب آیات شیطانی، سه داستان دیگر نیز برشته نگارش درآورده است که به بیست زبان ترجمه شده اند. یکی از داستانهای او زیر عنوان *Grimus, Midnight's Children* نگارش یافته و برنده جایزه بهترین کتاب سال ۱۹۸۱ بوده است. داستان دیگرش زیر عنوان *Shame* برشته تحریر درآمده و برنده جایزه فرانسوی *Prix du Meilleur Livre Etranger* شده است. مجله مشهور *The New York Times Book Review* کتاب *Shame* سلمان رشدی را در ردیف کتاب *Gulliver's Travels* نوشته «سویفت»، کتاب *Candide* نوشته «ولتر» و کتاب *Tristram Shandy* نوشته «استرن» قرار داده است. مجله *Publishers Weekly* نیز در نقد کتاب

Shame سلمان رشدی را یکی از متفکران نمونه و از مهمترین نویسندگان عصر ما بشمار آورده است. ترجمه فارسی کتاب *Shame* در ایران نیز برنده بهترین جایزه ترجمه فارسی سال ۱۳۶۶ خورشیدی شده است.

پس از انتشار داستان آیات شیطانی، بسیاری از نقد نویسان و نشریات مشهور جهان مانند *The Sunday Times*, *The Guardian*, *The Times*, *Telegraph* هر یک به نوعی کتاب آیات شیطانی، را مورد تقدیر و تمجید قرار دادند. روزنامه معروف و پرتیراژ *The New York Times Book Review*، در بخش نقد کتاب، آیات شیطانی را بعنوان یکی از بهترین کتابهای سال ۱۹۸۹ انتخاب کرد. *Nadine Gordimer* کتاب آیات شیطانی را یک فلسفه و یک سرگرمی شبهای عرب خواند و قدرت تفکر خلاقه و هنر ادبی سلمان رشدی را در آفرینش داستان مذکور ستایش و تمجید کرد. کتاب آیات شیطانی حتی موفق به بردن جایزه ادبی *Whitbread* برای داستان نویسی نیز شده است.

با وجود این که کتاب آیات شیطانی، این چنان تحسین و ستایش جرگه‌های ادبی مشهور جهان را برانگیخت، اما مسلمانان بسیاری از کشورهای جهان، مانند هندوستان، پاکستان، بنگلادش، افریقای جنوبی، بریتانیا، مصر، و عربستان سعودی بر ضد کتاب مذکور تظاهراتی بر پا کردند که در بعضی از کشورهای مذکور مانند پاکستان، هندوستان و بنگلادش به خونریزی انجامید. در تظاهرات بعضی از کشورهای مذکور نسخه‌هایی از کتاب آیات شیطانی بوسیله تطاهر کنندگان به آتش کشیده شد. در نتیجه بازتابهای شدید مسلمانان جهان بر ضد کتاب آیات شیطانی، فروش آن در ۴۴ کشور جهان ممنوع گردید و ناشران و کتابفروشیهای امریکایی و بریتانیایی مورد تهدید قرار گرفتند.

هنگامی که خبر انتشار کتاب آیات شیطانی، به ایران رسید، روح‌اله خمینی برخلاف کلیه اصول و موازین حقوق بشر و آزادیهای عقیده، مذهب، بیان و نیز بدون رعایت اصول حقوق بین‌الملل، سلمان رشدی را که تابعیت بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت داشت، به مرگ محکوم کرد و حتی برای قاتل او نیز جایزه‌ای اختصاص داد.

صدور فتوای قتل سلمان رشدی در روابط بین‌المللی نیز تأثیرات شگرفی

بوجود آورد. از جمله، در ۲۸ فوریه سال ۱۹۸۹، مجلس شورای اسلامی ایران اعلام داشت که دولت انگلستان باید کتاب آیات شیطانی را تقبیح کند و در غیر اینصورت حکومت جمهوری اسلامی ایران رابطه خود را با کشور مذکور قطع خواهد کرد. اما دولت انگلستان که سلمان رشدی را تبعه خود می دانست، صدور فتوای قتل او را از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران، دخالت مستقیم در امور داخلی خود تلقی کرد و از اجرای خواست حکومت جمهوری اسلامی ایران سر باز زد. در نتیجه روز ۷ مارس سال ۱۹۸۹ رابطه سیاسی بین دولت‌های ایران و انگلستان قطع گردید. روزنامه وایتکان مقرپاپ پیشوای کاتولیک‌های جهان نیز اگرچه به سبب اهانتی که با انتشار کتاب آیات شیطانی به مسلمانان جهان وارد شده بود با آنها همدردی کرد، اما صدور فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم نمود. دولت ژاپن نیز بعزت صدور فرمان قتل سلمان رشدی بوسیله حکومت جمهوری اسلامی ایران، خرید نفت را از این کشور متوقف نمود. رهبران و مردم کشورهای غربی نیز با خشم و غضب عمل روح الله خمینی را در صدور فتوای قتل سلمان رشدی به باد انتقاد و اعتراض گرفتند. در نتیجه بازتاب‌های گوناگون جهانی مذکور، مردم جهان با شور بینظیری برای خرید کتاب آیات شیطانی، به کتابفروشیها هجوم بردند و کتاب مذکور چندین مرتبه با تیراژ غیرعادی به چاپ رسید.

پس از این که فرمان قتل سلمان رشدی بوسیله روح‌اله خمینی صادر شد، رشدی از انظار ناپدید و مخفی شد و پلیس لندن مراقبت از حفظ جان او را بر عهده گرفت. سلمان رشدی در دفاع از خود اظهار داشته است، اولاً کتابش جنبه افسانه دارد و ثانیاً مطالب فصلهای دوم و ششم کتابش که برای محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام و دین اسلام و مسلمانان اهانت آور تلقی شده در واقع شرح رؤیاهای قهرمانان و نقشداران داستان بوده است. اما حکومت آخوندیسم ایران به اظهارات او توجهی نکرد و اجرای فرمان قتل او را بوسیله خمینی، الزام آور دانست. پس از درگذشت روح‌اله خمینی، سلمان رشدی برای حفظ جان خود از مسلمانان جهان پوزش خواست و حتی از عمل خود بمناسبت نوشتن کتاب مذکور توبه کرد. اما مقامات جمهوری اسلامی ایران، اظهار داشتند که هیچ عملی نمی تواند فتوای صدور قتل

مسلمان رشدی را تغییر دهد.

کتاب آیات شیطانی، چهارمین داستان مسلمان رشدی، در ۵۴۷ صفحه برشته نگارش درآمده و وی رویدادهای آنرا با نیروی تخیل خود و در قالب رؤیا های قهرمانان داستان آفریده است. مسلمان رشدی، محمد بن عبدالله بنیانگذار اسلام و اطرافیان او را در لابلای قهرمانان و رویدادهای داستان خود جا داده است، منتها آنها را با نامهای شبیه و نزدیک به نامهای اصلی آنها نام می برد. برای مثال «مخوند» را بجای نام «محمد»، «جبریل» را بجای «جبرئیل» و «جاهلیه» را بجای شهر «مدینه» بکار برده است.

کلیه نقد نویسانی که کتاب آیات شیطانی را نقد و بررسی کرده اند، همه عقیده دارند که مسلمان رشدی این کتاب را با روش ویژه ای نوشته که خواندن و درک مطالب آن کار ساده ای نیست. نقد نویسان مذکور بر این عقیده اند که اگر مسلمانان کتاب مذکور را تکفیر و خواندن آنرا منع نمی کردند، اثر مورد نظر بخودی خود توفیقی بدست نمی آورد. بعلاوه بررسی کنندگان کتاب مذکور معتقدند که نویسنده در شرح مطالب کتاب، به درازگوییهای بیش از حد پرداخته، بطوری که می توان گفت شرح مطالب کتاب نیازی به آن همه حرفهایی که درباره آنها زده شده، نداشته است.

آن قسمت از مطالب کتاب که برای اسلام، محمد و مسلمانان جهان، اهانت آور تلقی شده تنها کمتر از یک سوم مطالب کتاب را تشکیل می دهد و سایر مطالب کتاب یک شاهکار بدیع ادبی است که از تحقیر زنان در تاریخ دفاع می کند؛ اثرات منفی تبلیغات سینمایی، تلویزیونی و انتشارات چاپی را در مغز افراد بشر تشریح می نماید و جایگزین شدن تبلیغات منفی مذکور را بجای افسانه های آموزنده اعصار باستانی و ادبیات کلاسیک و علوم اصیل سیاسی یک فاجعه ادبی و معنوی برای افراد بشر عصر ما بشمار می آورد. همچنین مسلمان رشدی معتقد است که مهاجرت های دائمی و وصلتهای بیمعنی برون تژادی باعث مسخ شدن هوش و استعداد و فراموشی پیشرفته انسان در عصر جدید شده و بعلاوه انسان عصر ما بر اثر فقر معنوی به خودنابودی روی آورده و عشق و محبت و صفا از

جامعه انسانی ما رخت بر بسته و معنویات بشری آلوده و بیمارگونه شده اند. در کتاب آیات شیطانی، تنها اسلام نیست که مورد طنز نویسنده قرار گرفته، بلکه دو مذهب هندو و مسیحیت نیز با همین نظر نگریسته شده اند، منتها تیغه تیز خامه سلیمان رشدی بیشتر از سایر مذاهب روی اسلام فشار آورده، زیرا او در یک خانواده مسلمان زایش و پرورش یافته است. در واقع می توان گفت که هدف واقعی سلیمان رشدی از آفریدن داستان آیات شیطانی، تنها حمله به مذاهب سنتی نیست، بلکه وی قصد دارد با ریا و سالوس پیشگی، پیروی کورکورانه از سنتها و خرافات غیر منطقی به مبارزه برخیزد و ستمدینی ناشی از نادانی را محکوم سازد. از بررسی و اکتناه دقیق مطالب کتاب آیات شیطانی چنین استنباط می شود که نویسنده آن قصد دارد، سخنان روشنگرانه خود را بطور صریح و روشن به مغز خوانندگان جاری سازد، اما نیروی وحشت زایی بر آزادی افکارش سنگینی می کند و از روان شدن خامه اش بطور آزاد روی کاغذ جلوگیری می نماید، از این رو بعضی اوقات سیر افکار و مطالب در سلسله رویدادهای کتابش بهم گره می خورند و برای مثال معلوم نیست آیا محمد پیغمبر در داستان او انسانی است که تار و پود وجود و اعمال و کردارش از یک تخیل واهی در رؤیا بافته می شود و یا او یک شخصیت حقیقی تاریخی است که کوشش می کند دین جدیدی را بنام اسلام بنیانگذاری کند. ولی بهر حال، سلیمان رشدی، بر این عقیده است که ایجاد یک مذهب جهانی برای محمد، وسیله ای برای تحقق به هدف واقعی اش، یعنی قدرت طلبی بود. (نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از این لحاظ با سلیمان رشدی اشتراک نظر کامل دارد و این موضوع بکرات و بروشنی در بازشناسی قرآن آورده شده است.)

داستان آیات شیطانی با انفجار یک هواپیمای جمبوجت روی دریای مانش آغاز می شود. بدین شرح که تروریستهای سیک، یک هواپیمای جمبوجت مسافری را که از بمبئی عازم لندن بوده، در هوا می ربایند و آن را در ارتفاع ۲۹/۱۰۲ فوتی روی دریای مانش منفجر می کنند. از کلیه سرنشینان هواپیمای مذکور تنها دو نفر بطور مجزه آسایی در سواحل دریا در جنوب شرقی انگلستان در

منطقه Sussex سالم به زمین می‌رسند. این دو نفر بازمانده حادثه مذکور، دو هنرپیشه قهوه‌ای رنگ میانسال هندی هستند که از بمبئی به لندن پرواز می‌کرده‌اند.

یکی از این دو نفر «جبریل فرشته» نام دارد که در پانزده سال اخیر، محبوب‌ترین ستاره سینمای هندوستان بوده است. هنرپیشه مذکور که به سبب محبوبیت زیاد در سینمای هندوستان شهرت فراوان دارد، بطور گمنام مسافرت می‌کند و میل ندارد کسی او را بشناسد. وی قبل از آغاز این مسافرت به یک بیماری خطرناک مبتلا بوده و در جریان بیماری مذکور دریافته است که در این دنیا خدائی وجود ندارد و از اینرو ایمان خود را نسبت به خداوند از دست داده و به کیش خداشناسی گراییده است.

هنرپیشه دومی «سالادین چمچه» نام دارد و یکی از موفق‌ترین صداگزاران صنعت سینما و تلویزیون بریتانیا و مخصوصاً آگهیهای تجارتي این کشور بشمار می‌رود و به همین سبب او را «مرد هزار صدا» می‌نامند. این شخص که به سبب موفقیت شغلی اش ثروت قابل توجهی بدست آورده، در اصل هندی بوده و پس از مسافرت به میهن اصلی اش، اکنون پس از خاتمه مسافرتش از بمبئی به لندن بازگشت می‌کرده است. بطور کلی «جبریل فرشته» یک مرد شیاد و نابکار و «سالادین چمچه» یک آدم لوده و مسخره است.

حادثه سقوط پنج میل ونیمی این دو نفر از آسمان به زمین سبب می‌شود که آنها در جریان این سقوط با تغییرات و تحولات جسمی عجیب و غریبی روبرو شوند. بدین شرح که «سالادین» در دو طرف پیشانی اش دو شاخ و در پاهایش دو شمش در می‌آورد. این موضوع باعث می‌شود که اگرچه او تابعیت انگلستان را کسب کرده، با این وجود مأموران پلیس و اداره مهاجرت در هنگام برخورد با وی، نسبت به او سختگیریهای غیرعادی بعمل می‌آورند. و اما برای «جبریل» اتفاق عجیب دیگری می‌افتد. به این شرح که در اطراف سر او هاله‌ای از نور بوجود می‌آید و با توجه به این که او یک تبه‌خارجی است که وارد انگلستان شده، در هنگام روبرو شدن با مقامات پلیس و اداره مهاجرت باید با مشکلات زیادی

دست و پنجه نرم کند. بعلاوه اگرچه او بتازگی ایمان خود را به نسبت به خداوند از دست داده و خداشناس شده، ولی چون نامش «جبریل» است و هاله نوری در اطراف سرش درخشش دارد، گروهی از مردم از او انتظار دارند که برای آنها حامل کلامات و الهامات الهی باشد. بعلاوه خود «جبریل» در مغز احساس می کند که روح «جبرئیل» فرشته در او حلول کرده و او بعنوان جبرئیل عصر حاضر مأموریت دارد بشر را از گناهان ابلهانه اش رهایی بخشد. در این جا دهه های ابتدای قرن هفتم میلادی با دهه های پایان قرن بیستم با یکدیگر پیوند می خورند. بدین معنی که «جبریل» که در واقع در زمان حال بسر می برد، در رؤیا خواب «مخوند تاجر» را می بیند که در نقش محمد پیغمبر ظاهر شده است. روایات او در زمان حال بوقوع می پیوندد، ولی در واقع شرح رویدادهای تاریخ دین اسلام و تحولات آن می باشد. اگرچه «جبریل» رابط بین خدا و محمد پیغمبر است و اوامر و آموزشهای الهی را به محمد الهام می کند، اما اعمال و رفتار و منش او به کردار «عزرائیل» فرشته مرگ شباهت دارد.

بدین ترتیب، سلمان رشدی بمنظور معتدل کردن زهر اهانتپایش به محمد، اسلام و مسلمانان؛ افرادی را بعنوان قهرمانان داستانش انتخاب کرده که گاهی اوقات دیوانه و پریشان مغز و زمانی سالم و عادی هستند. بعلاوه، افراد غیر عادی و پریشان مغز نقش آفرین داستانش، رویدادهای طنزآمیز و پر زهر و نیش افسانه او را در رویا می بینند. گاهی اوقات، سلمان رشدی درجه احتیاط تعقیبش را در شرح رویدادهای داستان تا حدی بالا می برد که رخدادهای مذکور در افسانه اش را بعنوان رؤیاهای دو برابر و یا رؤیا در رؤیا توصیف می کند. بعبارت دیگر، سلمان رشدی روشی انتخاب کرده است تا بتواند در سنگر اوهام و تخیلات واهی دو نفر افراد غیر عادی و پریشان مغز، آنها را در قالب افسانه از پی آمد مطالب برخوردار و نیشدار و زهرآلودش به اسلام و اسلامیان، خود را مصون نگه دارد. اما متأسفانه بطوری که می دانیم، موقعی که هیجانانگیز و وابسته به معتقدات مستی و غیر منطقی که از اعصاب ناشی می شوند و نه از قدرت تعقل بر انسان چیره شوند، مرز بین کاربرد درایت انسانی و طغیان خوی حیوانی او از بین خواهد رفت. بهمین

دلیل است که با وجود تمام پیشگیری‌های احتیاطی و ذهنی لازم که سلمان رشدی برای انتشار داستان آیات شیطانی بکار گرفته، معه‌ذا در صدور فتوای قتلش درنگی بعمل نیامد.

و اما در سراسر رویدادهای تخیلی و رؤیایی داستان آیات شیطانی، تنها شش مورد وجود دارد که برای اسلام و محمد بن عبدالله اهانت آور تلقی شده و احساسات مسلمانان جهان را جریحه‌دار کرده است. یک مورد نیز در بخشی از کتاب آیات شیطانی از صفحه ۲۰۵ تا ۲۱۵ وجود دارد که اشاره طنزآمیز و غیر مستقیمی است به ستمدینیهای جنایت‌آلوده‌ای که روح اله خمینی درباره ملت و کشور ایران مرتکب شد و گویا این مورد در انگیزش او به صدور فتوای قتل سلمان رشدی تأثیر بسیار داشته است. موارد ششگانه اول به شرح زیر است:

۱- در سلسله رویدادهای کتاب افسانه آیات شیطانی، سلمان رشدی از یکی از کاتبان قرآن که با خودش همنام بوده و سلمان نامیده می‌شود، سخن می‌برد. سلمان یک ایرانی و لگورد، مفتخوار و شرابخواره‌ای است که در بیابان با نوشتن متون قرآن بی‌هوده وقت‌گذرانی می‌کند. وظیفه سلمان کاتب آن است که آیاتی را که محمد بوسیله جبرئیل فرشته از خدا الهام می‌گیرد، در قرآن وارد کند. اما سلمان انسان موذی و ازگاتی بوده و آیاتی را که محمد جهت ثبت در قرآن برایش دیکته می‌کند، تغییر می‌دهد و پس از این که آنها را مسخ و از صورت اصالت خارج می‌کند، در قرآن وارد می‌نماید. هنگامی که محمد از عمل نابجای کاتب مذکور آگاه می‌شود، بشدت آشفته می‌گردد و سلمان را به مجازات مرگ محکوم می‌کند، ولی بعدها از تقصیر او در می‌گذرد و او را می‌بخشد.

اگرچه موضوع بالا سبب رنجش احساسات مسلمانان شده است، ولی باید دانست که در واقع چنین رویدادی برای محمد و یکی از کاتبان قرآن در عمل رخ داده است. شرح موضوع بدین‌قرار است که محمد کاتبی داشته بنام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که وظیفه اش ثبت آیاتی بوده است که به اصطلاح جبرئیل از طرف خداوند به محمد الهام می‌نموده و محمد آنها را برای ابی سرح دیکته می‌کرده

است. ابی سرح، هنگامی که محمد آیه ای برای او دیکته می کرد، به محمد پیشنهاد می نمود تا برای زیباتر شدن آیه مطلبی به آن اضافه و یا از آن کسر کند و محمد نیز معمولاً پیشنهاد وی را می پذیرفت. این موضوع ابی سرح را به این فکر انداخت که اگر قرآن واقعاً کلمات خداوند است، او نباید اجازه داشته باشد در افکار والهامات الهی نفوذ کند و فرمان و مشیت او را تغییر دهد. از اینرو ابی سرح به اصالت رسالت محمد و دین اسلام و قرآن مشکوک شد و از اسلام برگشت. (به صفحه های ۳۹ و ۴۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.)

۲- یکی از اهاننت آمیزترین موارد کتاب آیات شیطانی برای مسلمانان، موضوعی است که رشدی در فصل دوم کتابش زیر عنوان «مخونند» (نام مستعار محمد بن عبدالله) شرح داده است. بدین شرح که جبرئیل از سوی خداوند به «مخونند» الهام می کند تا با دشمنان آئین نوظهورش کنار بیاید و موافقت کند، همراه با پرستش «الله»، سه بتی را که به نامهای «لات»، «منات» و «عزی» در خانه کعبه وجود دارند و مورد اعتقاد و پرستش مخالفانش می باشد، نیز مورد پرستش قرار دهد. محمد القآت جبرئیل را می پذیرد و پرستش بتهای سه گانه مذکور را در کنار «الله» در قرآن وارد می کند. اما بعدها جبرئیل به محمد اظهار می دارد، پرستش بتهای سه گانه مذکور از سوی شیطان به او الهام شده، نه خداوند. این موضوع، محمد را بشدت آزرده خاطر می سازد و دستور می دهد آیاتی که پرستش سه بت مذکور را تجویز می کنند از متن قرآن حذف شوند و بجای آنها آیات جدیدی وارد قرآن می کند. سلمان رشدی در واقع عنوان «آیات شیطانی» را بر اساس همین نکته برای کتاب داستانش انتخاب کرده و بدین وسیله قصد داشته است، چنین وانمود کند که قرآن دارای ارزش الهی و دینی نبوده و بغیر از مجموعه ای از اصول و مطالب شیطانی، چیزی بیش نیست.

البته باید توجه داشت که این قسمت از داستان آیات شیطانی، مخلوق تخیل رشدی نیست و بیش از یک هزار سال پیش تاریخ نویسان معروف و معتبر اسلامی مانند ابن سعد در کتاب التباکت الکبیر، محمد بن جریر الطبری در کتاب تاریخ الامم والملوک و همچنین سایر محدثان و مورخان مشهور اسلامی، موضوع مذکور

را در نوشته های خود ذکر کرده اند. اما دانشمندان اسلامی عصر حاضر، این موضوع را رد می کنند.

با توجه به این که هیأت‌های مذهبی مسیحی در قرون وسطی همین اتهام را به قرآن وارد کرده و حتی در نوشته ها و درامهای خود نام طعن آمیز «مخوند» را که تضمین شیطانی دارد، برای محمد بن عبدالله بکار برده اند. از اینرو اهانت مذکور، احساسات مسلمانان را بشدت جریحه دار کرده است. زیرا مسلمانان معتقدند که آیات قرآن کلام خالص خداوند است که بطور غیر مستقیم بوسیله جبرئیل فرشته به محمد بن عبدالله الهام شده است.

۳ - سلمان رشدی در کتاب خود برای شهر مکه نام «جاهلیه» که معنی جهالت و تاریکی دارد، قائل شده و «مخوند» یا محمد بن عبدالله را حاکم این شهر خوانده است. او می نویسد، در شهر شنی جاهلیه مرد تاجری که شبیه محمد پیغمبر است و «مخوند» نامیده می شود، به سمت پیامبری مبعوث شده و جبرئیل از طرف خدا وی را شیطان برای او پیام می آورد.

بدیهی است موضوع بالا نیز برای مسلمانان که مکه را مرکز مقدس دینی خود، کعبه را خانه خدا و محمد را پیامبر خود می دانند، بسیار اهانت آور تلقی شده است.

۴ - یکی دیگر از موارد وهن آور داستان آیات شیطانی برای اسلام و مسلمانان، موضوع زیارت روستایان دهکده «تیلی پون» از مکه به رهبری عایشه است. شرح موضوع بدین قرار است که در صحرای عربستان دهکده نیمه پیشرفته ای وجود دارد بنام «تیلی پون». در این دهکده درخت بسیار بزرگ و تنومندی چشمها را جلب می کند. بزرگی درخت مذکور به اندازه ای است که نمی توان بدرستی تمیز داد که آیا درخت مورد نظر در منطقه دهکده رویده شده و یا دهکده در سایه درخت بوجود آمده است. در این دهکده دختر زیبای یتیم و مصروعی وجود دارد که عایشه نامیده می شود. لباس عایشه را پروانه هایی تشکیل می دهند که بدنش را احاطه کرده اند. غذای عایشه نیز از خوردن پروانه های مذکور تأمین می شود.

عایشه طنین صداهای عجیب و غریبی را در گوشهای خود احساس می کند و

برایش توهمی بوجود می آید که به پیامبری مبعوث شده و باید روستائیان دهکده را برای زیارت مکه رهبری کند. بدین ترتیب عایشه روستائیان ساده لوح دهکده «تیلی پور» را برای زیارت دعوت می کند. روستائیها دعوت او را پذیرا می شوند. عایشه رهبری آنها را در زیارت مکه بر عهده می گیرد و به آنها قول می دهد، در هنگام عبور از دریای عرب، دریا به دو قسمت تقسیم می شود و آنها موفق خواهند شد به سلامت از خشکی بین دو دریا عبور کنند. اگرچه تماشاچیان دو نیمه شدن دریا را با چشم مشاهده می کنند، اما همه زوار در دریا غرق می شوند و بدنهای باد کرده آنها روی ساحل می افتد.

۵ - سهمگین ترین اهانتی که در کتاب آیات شیطانی به محمد وارد شده، در فصل ششم کتاب زیر عنوان «بازگشت به جاهلیه» برشته نگارش درآمده است. بنا به نوشته کتاب، شهر جاهلیه دارای فاحشه خانه هایی است که بهترین و معروفترین آنها «حجاب» نام دارد. فاحشه خانه «حجاب» از سنگ سیاه ساخته شده و از این لحاظ با خانه کعبه که مقدسترین مرکز مسلمانان جهان است شباهت دارد. سلمان رشدی، نام زنهای محمد را بر روی زنهای بدکاره ای که در فاحشه خانه تخیلی کتابش به خودفروشی اشتغال دارند گذاشته و هر یک از زنهای بدکاره فاحشه خانه مذکور را با یکی از زنهای محمد یکسان کرده است. او می نویسد، زنهای راکاره فاحشه خانه «حجاب» نامهای همسران پیامبر را بر خود گذاشته اند تا شغلشان پر رونق شود. سلمان رشدی، فاحشه خانه حجاب را با حرمسرای محمد مقایسه می کند و می نویسد در فاحشه خانه «حجاب» دوازده نفر زن بدکاره وجود دارند و محمد نیز در حرمسرای دارای دوازده همسر است.

بمنظور آگاه کردن خوانندگان ارجمند از مطالب فصل ششم کتاب آیات شیطانی، نویسنده کتاب بازشناسی قرآن کوشش می کند با دقت لازم و قبول مسئولیت ادبی کامل، سه صفحه (صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱) از این قسمت کتاب را با در نظر داشتن اصالت کامل مفهوم کلمات و اصطلاحات و جمله های مربوط، به شرح زیر به فارسی برگرداند:

هنگامی که در جاهلیه شایع شد که راکاره های فاحشه خانه حجاب هر یک

دارای خصوصیات یکی از زنهای «مخونده» هستند، مردان شهر جاهلیه همه در درون خود به هیجان آمدند. اما از این که هیجان نفسانی آنها که در واقع هتک کننده حرمت همسران «مخونده» است، کشف شود و سبب از دست دادن جانسان بوسیله «مخونده» و یا یکی از یارانش شود، به وحشت افتادند. در عین حال، چون مایل بودند، جریان فاحشه‌خانه حجاب به همین وضع باقی بماند، لذا احساسات و هیجانات نفسانی خود را از مقامات شهر جاهلیه پنهان داشتند.

سالخورده ترین زن فاحشه خانه حجاب پنجاه سال و جوانترین آنها پانزده سال دارد. دختر پانزده ساله مذکور که از بسیاری از زنان پنجاه ساله بیشتر تجربه و آزمودگی دارد، به یکی از شعرای هجوگوی جاهلیه به نام «بعال» که دارای رفتار و حرکات سبک و ناموزنی است، تمایل پیدا کرده است. زنان فاحشه خانه حجاب دارای خواجه‌ای هستند و هنگامی که «بعال» به فاحشه خانه حجاب می رود، زنان فاحشه برای به هیجان آوردن او به انواع گوناگون با خواجه خود عملیات تحریک آمیز انجام می دهند. برای مثال، با بدنهای خود جلوی او خودنمایی می کنند، سینه‌های خود را در برابر او به نمایش می گذارند، پاهایشان را دور کمرش حلقه می کنند و از فاصله یک اینچی صورت «بعال» یکدیگر را با شور و هیجان می بوسند. «بعال» با مشاهده اعمال هیجان انگیز زنان را کاره فاحشه خانه با خواجه خود به هیجان می آید، ولی امیدی به این که یکی از زنان را کاره به او دست بدهد، ندارد. زنان مذکور آنقدر او را مسخره و مضحکه می کنند، تا این که احساس شرم از تسلیم شدن به نیروی شهوت، بنا گوشه‌پایش را سرخ قام می نماید و سپس آماس آلت جنسی اش فروکش می کند. گاهی نیز بندرت، در حالی که «بعال» از حسرت ناامیدی از برآورده شدن کامش، آه می کشد، زنان فاحشه به یکی از همکاران خود مأموریت می دهند، شور و هیجانی را که در او برانگیخته اند، خاموش کند.

در پایان ساعت کاری یکی از روزها که زنان فاحشه خانه حجاب با «بعال» مشغول بازی مذکور بودند، «بعال» تصادفاً شنید که جوانترین دختر فاحشه خانه درباره یکی از مشتریانش بنام «موسی» که به شغل بقالی اشتغال داشت، سخن

می گوید. دختر مذکور می گفت: «موسی آنقدر توجهش به زنان پیغمبر جلب شده است که تنها با بر زبان آوردن نام آنها به هیجان می آید. بویژه او به من گفت، من و عایشه آنقدر بیکدیگر شبیه هستیم که گویی من و اومیبی هستیم که به دو نیمه تقسیم شده ایم. البته همه می دانند که عایشه تا چه حد مورد محبت و علاقه پیامبر است.»

در این هنگام، فاحشه پنجاه ساله خود را وارد گفتگوی آنان کرد و گفت: «گوش بده، این زنهای حرمسرای محمد این روزها بغیر از مرد درباره هیچ چیز دیگری فکر نمی کنند. بهمین سبب نباید از این که او آنها را از چشم مردم دور نگه می دارد، تعجب کنیم. اما، این امر کار را بدتر کرده است. زیرا مردم برای دیدن چیزی که از مشاهده آن منع می شوند، حرص زیادتری پیدا می کنند.»

«بعال» با شنیدن گفتگوی بالا به فکر فرو رفت و با خود فکر کرد: «مخصوصاً در این شهر هرزه و شهوت آلوده جاهلیه که تا قبل از آمدن «مخوند» و کتاب قانونش به این شهر، زنها لباسهای پر زرق و برق می پوشیدند و همه حرفهایشان درباره عیاشی و پول، پول و سکس بود. و نه فقط حرف، بلکه عمل.»

سپس «بعال» روبه جوانترین زن فاحشه خانه کرد و گفت: «تو چرا خود را به رخ اونمی کشی؟»

«به رخ کی؟»

«منظورم موسی است. اگر عایشه اینچنان قلبش را به تپش و لرزه در می آورد،

تو چرا خودت را عایشه شخصی و خصوصی اونمی سازی؟»

«خداوند، اگر بفهمند توجه می گویی، بیضه هایت را در روغن می

جوشانند.»

او چند نفر زن دارد؟ دوازده نفر و یک زن سالخورده که مدتها پیش مرده

است. چند نفر زن بدکاره در فاحشه خانه حجاب وجود دارند؟ در آنجا هم دوازده

نفر؛ و آن مادام سالخورده که تا کنون حاضر نشده است به مرگ «لبیک» بگوید

و سرسختانه در برابر آن مقاومت می ورزد. هنگامی که عقیده و ایمان وجود ندارد،

کفر و بی اعتنائی به مقدمات نیز وجود نخواهد داشت. سپس «بعال» به مادام سالخورده عقیده اش را اظهار داشت.^۱ مادام با صدایی شبیه به صدای قورباغه ای که به التهاب حنجره مبتلا می باشد، پاسخ داد: «این کار خیلی خطرناک است، ولی درآمد زیادی می تواند بیار آورد. باید با نهایت دقت به این کار دست زد، ولی بهر حال این کار را انجام خواهیم داد.»

دختر پانزده ساله دهانش را به گوشهای مرد بقال نزدیک کرد و مطلبی در گوشهایش نجوی کرد. با شنیدن مطلب مذکور، برقی در چشمهای بقال درخشیدن گرفت و با اشتیاق عمیقی اظهار داشت: «همه اش را برایم تعریف کن، درباره روزهای طفولیتت، اسباب بازیهای مورد علاقه ات، اسبهای سلیمان^۲ و بقیه آن، برایم از زمانی تعریف کن که تمبورین (دایره زنگی) می زدی و پیغمبر می آمد و تورا تماشا می کرد.» دختر پانزده ساله پاسخ همه پرسشهای بقال را داد. سپس بقال از او خواست برایش بگوید، چگونه در زمانی که دوازده ساله بود، پیغمبر از وی ازاله بکارت کرده است. دختر مذکور، پاسخ بقال را داد و افزود که پس از آن پیغمبر دستمزد او را دو برابر می پرداخته است. «زیرا آن روزها، بهترین روزهای دوره زندگی من بوده است.»

در این هنگام، مادام به «بعال» اظهار داشت: «ما باید مراقب وضع (بهداشت) قلبی (مشریان) خود نیز باشیم.»

۶- در صفحه های ۳۶۳ و ۳۶۴ کتاب آیات شیطانی، سلمان رشدی مینویسد:
در واحه یشرب، یروان دین جدید اسلام از مالکیت زمین محروم بودند و از اینرو تهیدست بشمار میرفتند. سالها بود که آنها از راه دزدی و راهزنی روزگار میگذرانیدند و به کاروانتهای ثروتمندانی که به جاهلیه وارد میشدند و یا از آنجا به خارج میرفتند، حمله میکردند.

سلمان به «بعال» گفت، «مخوند» برای توجه به پاکیزگیهای اخلاقی وقت نداشت و در باره تشخیص هدف از وسیله دقت بکار نمی برد. در آن زمان افراد مؤمن به دین در هرج و مرج و بی قانونی بسر می بردند، اما بطور ناگهانی ذهن «مخوند» و

یا شاید جبرئیل فرشته و شاید هم «الله» را قانون و مقررات اشغال کرد. از میان درختان خرمای واحه یشرب، جبرئیل در نظریامیرظاهر شد و شروع به قانون پراکنی کرد. قانون، قانون، و قانون. تا آنجا که مؤمنین فکر میکردند، دیگر بندرت جانی برای الهامات زیادتری از طرف خداوند باقی مانده است. برای هرچه که ممکن است تصویرش در ذهن ایجاد شود، قانون بوجود آمد. اگر شخصی بخواهد بادی از خود خارج کند، باید چهره‌اش را به طرف باد بگرداند. قانونی بوجود آمد در باره اینکه اگر کسی بخواهد عقیش را تمیز کند، با کدام دست باید این کار را انجام دهد. چنین به نظر میرسید که افراد بشر در هیچیک از عوامل وجودی خود آزادی ندارند و برای انجام هر کاری باید از قاعده و اصلی پیروی کنند. یکی از الهامات الهی به مؤمنان دستور میداد، چه اندازه باید غذا بخورند، تا چه حد به خواب عمیق فرو روند و در هنگام همخوابگی چه حالتی را باید برگزینند. الهامات مذکور به مؤمنان آموزش میداد که در هنگام عمل همخوابگی قرار گرفتن مرد روی زن و یا تماس از جهت غیر عادی (دُبر) با زن مجاز است. در حالی که اگر زن در هنگام عمل جنسی روی مرد قرار بگیرد، آنوقت عمل غیر مجاز و حرام میباشد. جبرئیل، حتی موضوعهائی را که میتوان در باره آنها سخن گفت و یا باید از صحبت کردن در باره آنها خودداری کرد، به فهرست در آورد. او همچنین مقرر کرد که قسمتهای ویژه‌ای از بدن ... را هرچقدر هم که خارش داشته باشند، نباید آن قسمتها را خارانید.

و اما آن قسمت از داستان آیات شیطانی که در صفحه‌های ۲۰۵ تا ۲۱۵ کتاب شرح داده شده و طنز نیشداری است که بطور مستقیم بر قلب فولادین روح الله خمینی نشست، از زمانی شروع می‌شود که یک «امام» با گروهی از پیروانش در لندن در حال تبعید بسر می‌برد و با تمام قوا در برابر حکومت فاسد، طاغوتی و

۱- با در نظر گرفتن مفهوم جمله‌های بعدی، تردید نیست که منظور سلمان رشدی از این اشاره ظریف که با اصل جمله، "Beal told the Madam of his ideas." نوشته شده، تخریب زنان محمد به پیوستن به گروه «حجاب» می‌باشد.

۲- به صفحه ۳۰۰ همین کتاب (بازشناسی قرآن) مراجعه فرمایند.

شرابخواره میهنش به مبارزه برخاسته است.

میهن امام یک شهر مدرن امپریالیستی است که در خاورمیانه واقع بوده و Desh نامیده می‌شود. در این شهر، ملکه‌ای با اصول دموکراسیهای غربی و جدا نگهداشتن دولت از دین بر شهر حکومت میراند. امام، ملکه مورد نظر را متهم می‌کند که با بزمجه‌ها روابط جنسی دارد و با تمام قوا برای واژگون کردن حکومت او کمر همت می‌بندد.

امام انقلابی دارای عقاید ابتکاری و ویژه‌ای بوده و از جمله معتقد است که تئوریهای تاریخ، سیر زمان، ساعت، پیشرفت، علم و حقوق انسانی همه مثنی اراجیف بدون مفهومی است که پس از واژگون کردن حکومت طاغوتی ملکه و برچیده شدن دستگاه ظلم و فساد او، همه از بین خواهند رفت و از فرهنگهای لغت حذف خواهند شد. امام عقیده دارد، تاریخ بوسیله شیطان و دیوهای بدسیرت آفریده شده و برای بشر سکر آور است. از اینرو، پس از وقوع انقلاب، آشامیدن تاریخ که در واقع حکم «شراب خون» را دارد باید متوقف شود.

امام همچنین بر این عقیده است که علم و دانش تنها یک وهم و خیال باطل و بیسپوده است. زیرا روزی که «الله» الهامات خود را به پیامبرش، محمد بن عبدالله خاتمه داد، در آن روز علم و فضیلت در دنیا به درجه کمال رسید و تا پایان عمر جهان، هیچ دانشی وجود ندارد که «الله» آن را به پیامبرش الهام نکرده و در قرآن ذکر نشده باشد. امام برای پیروانش موعظه می‌کند که کتابها را بسوزانند و تنها قرآن را نگهداری کنند. همچنین کاغذهایی را که در بردارنده مطالب نوشته شده هستند، پاره کنند و فقط به کلام «الله» گوش فرا دهند.

امام انقلابی همچنین عقیده دارد، در بهشت ابدی که پس از وقوع انقلاب در میهنش بوجود خواهد آمد، عوامل ساعت و زمان مفهوم خود را از دست خواهند داد و دوره «بی‌زمانی» آغاز خواهد شد و از این رو در بهشت ابدی پس از انقلاب، دیگر بر سن کسی افزوده نخواهد شد.

سرانجام، زمان انقلاب فرا می‌رسد و شیبی امام بر روی بالهای جبرئیل سوار می‌شود و با پروازی معجزه آسا به میهنش باز می‌گردد. مردم افسون زده و پیروان

انقلابی امام به فرمان او حاکم طاغوتی و ستمگر وقت را نابود و حکومتش را واژگون می سازند. اما پس از موفقیت انقلاب، نابودی حاکم و واژگون شدن دستگاه ستمگری او، ناگهان امام خود به هیولای عظیمی تبدیل و مسخ می شود و جلوی دروازه کاخ حاکم نابود شده دراز می کشد و دهان خود را باز می کند. آنگاه، مردم افسون شده گروه گروه برای نجات به سوی او روی می آورند، ولی دهان باز امام آنها را به کام خود فرو می کشد و می بلعد. البته با وقوع انقلاب، بر طبق برنامه امام، «زمان» و ساعت نیز مفهوم خود را از دست می دهند.

بدیهی است که سلمان رشدی با شرح طنز بالا در داستان خود بطور پوشیده خواسته است به خوانندگانانش دونکته را گوشزد کند. یکی اینکه، بهشت جاودانی موعودی که امام انقلابی در زمان تبعیدش در خارج از کشور وعده داده بود، پس از وقوع انقلاب برای مردم میهنش بوجود بیآورد، همان گنداب شکمش بود که بدون رعایت تبعیض همه را درون خود بلعید. دوم این که، چون در نتیجه بهشت جاودانی که امام پس از انقلاب ایجاد کرد و به دنبال آن همه چیز با نابود شد یا به قهقرا برگردانیده شد، از این رو عامل «زمان» در جریان تحولات انقلابی، بطور طبیعی مفهوم خود را از دست داد.

بهرحال، احمد سلمان رشدی، آفریننده داستان آیات شیطانی با آوردن طنز بالا در کتابش، در زمانی که هنوز روح اله خمینی در قید حیات بود، در انگیزانیدن وی به صدور فتوای قتل خود گام بزرگی برداشت.

این بود نقد و خلاصه کوتاهی از کتاب آیات شیطانی، یکی از جنجالی ترین کتابهای قرن بیستم؛ و اما برای پاسخ به این پرسش که چرا مقامات حکومت جمهوری اسلامی، کتاب مذکور را که افسانه رؤیاماندی بیش نیست، تنها چند مورد آن برای اسلام و مسلمانان وهن آور می باشد و به زبان انگلیسی نوشته شده تحریم کردند، ولی در برابر کتاب بازشناسی قرآن که یک پژوهش ژرف فلسفی و منطقی است از خود بازتابی نشان ندادند، باید ابتدا به مکانیسم روانی «اهانت و توهین» اشاره ای داشته باشیم.

اهانت و توهین سلاحی است که معمولاً آن گروه از ارزشهای انسانی را که وابسته به احساسات و هیجانات اوست، مورد حمله قرار می دهند و او را برای دفاع بر می انگیزند. دفاع انسان در برابر توهین، معمولاً بسته به درجه ارزشهای معنوی، کیاست ذاتی، شأن اجتماعی و مخصوصاً برخورد اهانت به ریشه های احساسی اوست. هرچقدر که خوارسازی و اهانت به سطح ژرفتری از احساس انسان برخورد کند، میزان دفاع او ممکن است غیر منطقی تر و سهمگینتر باشد. بدین ترتیب، اگر آموزش انسان با حمله مستقیم به احساسات او انجام بگیرد، معمولاً دفاع غیر منطقی شخص را برای حفظ ارزشهای نسبی او که وابسته به خودخواهیهای احساسی اوست بر می انگیزد و سبب مقاومت انسان در برابر فراگیری می شود. اما اگر آموزش و روشنگری از راه افزودن به دانییهای انسان، رهانیدن او از بندهایی که مانع رشد معنوی و انسانی او هستند و یا استعداد او را برای درک واقعیتها بارورتر می کنند، انجام بگیرد، انسان با میل به آن تسلیم می شود.

با در نظر گرفتن شرح بالا، باید توجه داشت که اگرچه هدف کتاب آبات شیطانی، روشنگری برای افراد بشر و رهایی آنها از بندهای خرافی می باشد؛ ولی نویسنده کتاب مذکور، نقش روشنگرانه خود را با آفریدن یک افسانه تخیلی در لابلاهای رویدادهای افسانه ای و رؤیای آمیز طنزآلود که سبب اهانت به معتقدات مذهبی مسلمانان و جریحه دار کردن احساسات آنها شده، ایفاء کرده است. در حالی که کتاب بازشناسی قرآن یک پژوهش جامع و دقیق فلسفی، منطقی و ادبی است که رسالت روشنگری خود را با ژرف شکافی باورهای خرافی بر پایه صدها مأخذ معتبر و فرمودهای متین، قاطع و همه پذیر به فرجام رسانیده است.

و اما آموزشهای واعظین مذهبی رنگ و بوی دیگری دارد. بدین شرح که در دانش الهیات پدیده ای وجود دارد که Psychopannychism نامیده می شود. پیروان تئوری مذکور که قائل به فناپذیری روح هستند عقیده دارند، روح انسان پس از مرگ به خواب می رود و در روز قیامت که همه افراد مردم برای رسیدگی به حسابشان مجدداً زنده می شوند، روح او نیز از خواب بیدار می شود. حال باید توجه داشت که واعظین و فساینده های مذهبی، شکل وارونه شده این تئوری را در

آموزشهای واپسگرایانه خود بکار می‌برند. توضیح مطلب بدین‌ترتیب است که این افراد خود را بعنوان توانمندان و مرشدان مذهبی در صدر سایر چینه‌های اجتماعی قرار می‌دهند و عقیده دارند هر اصل و قاعده‌ای در دنیا باید از اصول مذهبی ناشی شود و یا بعبارت واقعی‌تر، در جهت حفظ منافع و مزایای طبقاتی آنها جریان داشته باشد. بعلاوه در فرهنگ پیشه‌وران مذهبی فرض است که تنها دکانداران دینی شایستگی تعبیر و تفسیر اصول مذهبی و حتی تعیین مجموع زوایای یک سه گوشه را دارند. بدین ترتیب پس از زایش انسان، روح انسان را بوسیله خرافاتی که عقیده دارند واقعیت‌های محض ابدی بوده و ارزشهای آنها در برابر گذشت قرون و اعصار اثر ناپذیر هستند به خواب می‌برند و به او تلقین می‌کنند که اگر در تمام عمر از افکار خرافی و آموزشهای آنها که از مشیتهای الهی ناشی می‌شود، پیروی کند، پس از مرگ روانش زندگی جاودانی تازه‌ای آغاز خواهد کرد و در بهشت آن دنیا تا ابد خوشبخت و سعادتمند خواهد زیست. بنا بر این قربانیان افسونهای لاجمابه مذکور، عمری را در خواب نادانی و بیخبری سپری می‌کنند و وقت و نیروهای خلاقه و سازنده خود را در راه برگزاری مشتی مراسم و فرایض خرافی ضایع می‌سازند.

امید آن که نور روشنگری بر تاریکیهای نادانی تابش یابد، تارهای سیاه و منجمد شده خرافاتی که بسیاری از ذهنیتها را یک بُعدی کرده، شکوفا شوند؛ انسان از خرافه‌اندیشی آزاد شود و به عصر روشنگری «انثروپوسوفی» Anthroposophy گام نهد و شاددینی انسانی، یعنی ارزشهای معنوی و اخلاقی پویا جانشین سنتهای کهنه و ضد انسانی ستمدینی و باورهای خرافی گردند. *

دکتر روشنگر

سال ۱۳۷۰ خورشیدی



پیش گفتار

در تاریخ تمدن دنیا هیچ عاملی بیش از پدیده دین در زندگی فردی و اجتماعی بشر نقش آفرین نبوده است. دین پدیده ای است که برای حصول اهداف فردی و اجتماعی بشر بیش از هر عامل دیگری، حتی پول میتواند مورد استفاده قرار بگیرد. سرداران بزرگ تاریخ، تنها در زمان حیات و آنهم در هنگامی که براوج قدرت تکیه زده اند، بر مردم حکومت کرده اند، ولی آنهایی که بعنوان پیامبر در اجتماعات بشری ظهور و خود را وسیله ارتباط الهی با بشر معرفی کرده اند، نه تنها افکار نسل معاصر، بلکه ذهنیت نسلهای بعد از خود را نیز به انقیاد کشیده و حتی پس از مرگ نیز بر دنیای فکری و آداب و رفتار زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر حکومت کرده اند.

میدانیم که افکار و عقاید فلاسفه و متفکران بزرگ جهان نیز از نقد و انتقاد سایر اندیشمندان مصون نمانده است، ولی احکامی که بوسیله پیامبران برای افراد بشر نازل شده، هر چند در هم که فاقد نهاد منطقی و عقلانی بوده، بعنوان کلمات مقدس الهی از هر نقدی مصون مانده و راهنمای حیات فکری و هادی کردار و رفتار بشری قرار گرفته است. نکته آنجاست که حتی اگر اصول و احکام مذهبی دارای زیربنای «انسی نومی ینسم»^۱ نیز باشد، با این وجود چون اصول مذکور بوسیله انسانی که عنوان پیامبر خدا را بر خود بسته وضع شده است، لذا باید کورکورانه بمورد اجرا گذاشته شود. برای مثال بعضی از احکام قرآن مانند تعدد

۱- در فلسفه حکمت الهی *antinomianism* پدیده ای است که حاکی است تنها اعتقاد به دین و اصول و مقررات آن باعث رستگاری انسان خواهد شد و اگر اصول دین با موازین و مقررات اخلاقی مابینت داشته باشد، باید اجرای اصول دین را بر رعایت مقررات اخلاقی مقدم دانست.

زوجات، قانون قصاص، قطع دستهای سارقین، سنگباران کردن مجرمین جنسی و غیره بدون تردید همه از شواهد مسلم پدیده «انتی نومی ینیس» میباشند، اما چون مقررات مذکور در قرآن آمده است، افراد مسلمان باید اصول مزبور را بدون چون و چرا بمرحله اجرا در آورند تا بتوانند مسلمان نامیده شوند و بدیهی است که حتی عامل زمان و سیر تکامل تمدن و خلاق نیز نمیتواند در موجودیت اصول دینی مذکور تحولی بوجود بیاورد.

ماکیاولی پرچمدار علوم سیاسی دنیای معاصر گفته است: «با مذهب به آسانی میتوان ارتش و انضباط بوجود آورد، ولی با ارتش نمیتوان مذهب ایجاد کرد.»^۱ این واقعیت فلسفی را آنهایی که ادعای پیامبری کردند قبل از ظهور ماکیاولی تشخیص دادند و از عامس دین برای کسب قدرت و پیشبرد هدفهای دنیوی آنچنان استفاده بعمل آوردند که با میلیارد ها سرباز مسلح نیز امکان آن وجود نداشت.

محمد بن عبدالله، مظهر انسان هوشمند و قدرت خواهی بود که واقعیت مذکور را بخوبی تشخیص داد و با آوردن دین اسلام و کتابی که بنام قرآن برای دین مذکور تدوین کرد، با آسانی ساکنان عربستان را زیر چتر نفوذ خود در آورد. شاهکار دراماتیک محمد پس از رحلتش روز بروز توسعه بیشتری یافت و امروز پس از گذشت ۱۴۰۰ سال نه تنها در زندگی فردی و اجتماعی ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا بلکه در سیاست جهانی نیز نقش موثری ایفاء میکند.

آیا محمد واقعاً پیامبر خدا بود و قرآن کلام مستقیم خداوند نا دیده است که بوسیله جبرئیل به محمد وحی شده و یا رازهای نهفته ای در این بحث وجود دارد که در طول قرون و اعصار متمادی بر اثر فشار معتقدات جزمی و تعبدی گرایندگان به دین مذکور و یا بعقل و جهات دیگر، از آشکار کردن آنها خودداری شده است؟ این کتاب که تحت عنوان بازشناسی قرآن به روشنگران جهان تقدیم میشود،

1 - Niccolo Machiavelli, *The Prince and the Discourses*, (New York: Modern Library, 1950), p. 147.

مبانی اصول و احکام قرآن، کیفیت پندار محمد بن عبدالله و چگونگی رسالت او را با دیدی روشنگرانه و واقع بینانه ژرف یابی میکنند و به پرسشهای مذکور پاسخ میدهد. بدیهی است که محمد در ابتدای ادعای نبوتش قصد داشت، قدرت خود را تنها در مکه و حدود و اطراف آن مستقر کند و فکر نمیکرد که روزی آثار رسالتش از مرزهای عربستان فراتر خواهد رفت و قرن‌ها بعد از خودش بعنوان دین جمعیت کشیری از مردم دنیا باقی خواهد ماند. بهمین دلیل است که آیه ۷ سوره شوری میگوید:

وَكذَلِكَ أَزْهِبْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ

«ما قرآن را برای توبه زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

در واقع میتوان گفت که اگر محمد پیش بینی میکرد، دین و آئینش روزی عالمگیر خواهد شد، اصول و احکام قرآن را بر پایه و شالوده محکم تر و معقولانه - تری بنا میکرد تا بتواند برای ملل مختلف و زمانهای آینده نیز قابلیت قبول و اجرا داشته باشد و از آوردن اینهمه تضادهای غیر منطقی و آشکار که در این کتاب به - شرح مستدل آنها اقدام خواهد شد، خودداری میکرد. البته باید اذعان داشت که مطالب قرآن از آموزشهای اخلاقی و ارزشهای معنوی قابل توجهی نیز برخوردار است، اما دارای نقاط ضعف، اصول غیر اخلاقی و تضادهای شگفت انگیزی نیز هست که انتساب آنها را به خداوندی که منزله از هر نوع نقطه ضعفی شناخته شده است، بکلی منتفی میسازد و در واقع این طرز فکر را تأیید میسازد که کتاب مذکور محصول پنداریک انسان زمینی بوده که از نقاط ضعف افراد عادی بشری نصیب نبوده است.

بطوریکه گفته شد، چون محمد قصد داشت، بر طبق مدلول آیه ۷ سوره شوری قدرتش را در مکه و اطراف آن و آنهم چه بسا در زمان حیات خودش مستقر کند و فکر فردای آئین نوظهورش را نکرده بود، از اینرو اصول و احکام قرآن را مطابق ذهنیت اعراب چادر نشین قرن ششم میلادی عربستان و در آنچنان سطح شگفت - زائی تدوین کرد که بنظر میرسد، حتی اگر مسلمانان متعبد با پنداری خالی از

احساس مفاهیم و متون قرآن را بررسی کنند، از آن پس قادر به حفظ ایمانشان نسبت به قرآن و اسلام نباشند.

در تاریخ بشر، دین معمولاً بزرگترین خدمتگزار صمیمی سیاست بوده و نه تنها بسیاری از سرداران بزرگ تاریخ از دین برای کسب قدرت بهره گرفته اند، بلکه حتی در دموکراسیهای امروزی نیز از عامل دین برای تحکیم قدرتهای سیاسی بهره برداری بعمل می آید. اما بطور کلی در اسلام دین و سیاست دوروی یک سکه بوده و درهم آمیخته شده اند، زیرا بطوریکه گفته شد، اسلام در واقع برای کسب قدرت بوجود آمد و چون دارای ریشه های فرهنگی اصیل و مبانی انسانی محکمی نبود، لذا پس از اینکه به سایر کشورهای دنیا تجاوز کرد، رهبران اسلام آن قسمت از اصول و مبانی فرهنگی و تمدن ملت های مغلوب را که برای استحکام قدرت خود مفید تشخیص دادند، نگهداری و سایر میراثهای فرهنگی و تمدن ملل مغلوب را نابود کردند. معروف است هنگامی که در زمان عمر خلیفه دوم، اسکندریه بوسیله لشکریان اسلام فتح شد، از عمر سؤال کردند، با کتابخانه اسکندریه و کتابهای موجود در آن چه کنند؟ نامبرده پاسخ داد: «اگر متون و اصول کتابهای موجود در کتابخانه مذکور مطابق اصول و احکام اسلام باشد که اصولاً وجود آنها زاید خواهد بود و اگر متون کتابهای مزبور مخالف اصول و احکام قرآن باشد، باید یقیناً نابود شوند.» در جهت اجرای این طرز فکر سخیف، لشکریان اسلام، کتابهای کتابخانه اسکندریه را که در آن زمان یکی از بزرگترین و غنی ترین کتابخانه های دنیا بشمار میرفت، نابود کردند.

تذکار این نکته نیز لازم است که نویسنده این کتاب در یک خانواده متعصب اسلامی در ایران زایش یافتم و بر اثر آموزشهای فرهنگ خانوادگی سالهای چندی را در راه فراگرفتن اصول و فرائض مذهبی وقف کردم. اما هرچقدر که بیشتر در مبانی اصول و مقررات قرآن و اسلام ژرف یابی میکردم، ابهامات ذهنی ام نسبت به - نهاد اصول و احکام قرآن زیادتر میشد و خلجانی ناآرام ساختمان ایمانم را نسبت به واقعیت اسلام می پوشانید. سرانجام در طی این جهت به نقطه ای رسیدم که بیکباره یخهای تعبداتی که سالهای متمادی شراین مغزم را منجمد کرده بودند، در

برابر تابش نور واقع بینی ذوب گردید و جهان تازه ای از واقعیت که اگرچه تلخ ولی بسیار تابناک بود، در ذهنم شکوفا شد.

معهد ابدیپی است که هیچگاه قصد نداشتم حاصل مطالعات و تحقیقات خود و کشفیات رنج زائی را که درباره اصول و احکام قرآن و مبانی فلسفی دین مذکور بعمل آورده بودم، برشته تحریر در آورم، زیرا هنوز عقیده دارم اگر عاملی هرچقدر هم که بی پایه و اساس باشد، بتواند برای افراد بشر آرامش آفرین بوده و باعث تشفی آلام روانی آنها شود، باید از نقد و ارزش یابی محض بماند. در این جهت فکری، هنگامی که بیاد می آورم، پدرم قرآن را روی رحل میگذاشت و در حالیکه مطلقاً معنی آنرا نمیفهمید با قرائت کلمات آن در درون خویش فرو میرفت و با بازتاب احساساتی که برای خود ایجاد میکرد، اشک از دیده جاری میساخت، از یک طرف به ساده لوحی او افسوس میخورم و از دیگر سو فکر میکنم، اگر واقعاً ریختن اشک در هنگام قرائت بعضی کلمات بی مفهوم و تئوریهای بی - اساس باعث پالایش روانی و رضایت خاطر افراد مردم شده و آلام آنها را کاهش میدهد، باید مردم را در استفاده از پندارشان، هرچقدر هم که غیر معقولانه باشد آزاد گذاشت تا با کیفیت شعوری خاصی که برای خود ساخته اند، در مواقع ضروری با انجام فرایض ولو واهی آلام خود را تسلی، روان خود را تشفی بخشیده و خود را توانا احساس کنند. این تئوری مخصوصاً هنگامی تحقق قاطع می یابد که بتواند اندیشه گری مردم عوام را از تمایلات زشت و نابجا شستشو دهد و در اصلاح کجرویها و ناهنجاریهای منش آنها موثر واقع شود.

بنا به علل بالا، نویسنده این کتاب به این عقیده باقی بودم که مردم عوام را باید در معتقداتشان هرچند هم که واهی باشد آزاد گذاشت تا در پناه آنها آلام خود را تسلی داده و وجود خویش را در کالبد ضعیفشان نیرومند احساس کنند. اما اکنون که گروهی ملای خود خواه از لابلای فسیل های پوسیده و کپک خورده تاریخ سر بدر آورده و با ایجاد یک سیستم فاشیسم مذهبی سرمایه های ملی، معنوی و فرهنگی ما و از جمله جان و آزادی هم میهنانمانرا بنام دین در معرض نابودی قرار داده، دم از ایجاد انترناسیونالیسم اسلامی میزنند و مرتکب آنچه

فجایع وحشت زائی شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها شرم دارد، دیگر سکوت را گناه تلقی کرده و به نگارش این کتاب می پردازم.

تنویر افکار عمومی درباره واقعیت دین اسلام، لااقل دو اثر مثبت و شکوفا برای خوانندگان این کتاب بوجود خواهد آورد. یکی اینکه نیروهای شگرف ذهنی و مادی مسلمانان را از موهوم پرستی باز میدارد و آنها را در جهت سازندگی و پیشرفت تغییر جهت میدهد و مسلمانان را از بند ترفندهای گروهی انگل های اجتماعی آزاد خواهد کرد و دوم اینکه یکی از نیرومندترین حربه های استعمارگران خارجی که امروزه خود را در پوشش استعمار نو که شکل پیشرفته ای از استعمار قبل از جنگ دوم جهانی است پنهان ساخته اند، بی اثر خواهد کرد. زیرا میدانیم که دین و مذهب پیوسته برزگترین سلاح استعمارگران خارجی بوده و نیروهای مذکور همیشه با خریداری رهبران مذهبی کشورهای در حال توسعه، ملت های آن کشورها را به زنجیر استعمار کشیده اند. محمود محمود در جلد ششم کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در صفحات ۱۷۴۴ - ۱۷۴۱ فهرست بیست نفر از روحانیون درجه اول ایرانی را که از سیصد سال پیش ماهیانه از امپراطوری انگلستان پول دریافت میداشته اند فاش کرده است. مجله Politics Today^۱ نیز از قول روزنامه واشینگتن پست که از معتبرترین و پرنفوذترین روزنامه های امریکاست، نوشته است که سازمان CIA از سال ۱۹۵۳ بعد هر سال در حدود ۴۰۰ میلیون دلار در اختیار آخوند های ایرانی قرار میداده است.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه اگر مآپناهگاههای روانی آرامش بخش مردم را هر چند هم که بدون اساس باشد و بران کنیم، اما مآمن های روانی تازه ای بجای آنها برایشان نسازیم، آنانرا در برزخ یأس و نا امیدي سرگردان خواهیم کرد، امیدوارم روشنگرانی که با مطالعه این کتاب نیروهای شعوری خود را از بند های

1- Daniel Droot, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982, pp.10-11.

تربندی دیرین رها میسازند، بجای آن اصول آئین محکمتری را که از ارزشهای معنوی و وجدان اخلاقی آنها ناشی میشود، در سازمان مغزی، روانی و شخصیت خود پایه گزاری کنند. «لارنس گلبِگ» از دانشمندان روانشناسی برجسته امریکایی می گوید: «کامل ترین و بالاترین درجه رشد فکری و اخلاقی، پیروی از اصول و موازین وجدانی است.» تردید نیست که تقویت ارزشهای معنوی و اصول و موازین اخلاقی و وجدانی افراد بشر نه تنها می تواند جانشین مثبتی برای موهوم گرایی آنها بشمار رود، بلکه ضمانت اجرای ارزشهای معنوی و وجدانی بمراتب از مبانی غیرواقعی نیرومندتر بوده و حتی بیش از مقررات قانونی در برتر ساختن شخصیت و هنجارهای اخلاقی و منشی افراد بشر موثر واقع خواهد شد. ❀

دکتر روشنگر

فصل اول

نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام

هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت موثرتر از مذهب نیست. مذهب یک وسیله معنوی است که نیرویش برای کسب قدرت از نیروی تمام بشر زیادتر است.
ب. ی. بل

با توجه به این که هدف تألیف این کتاب تجزیه و تحلیل متون و احکام قرآن و بازشناسی جنبه‌های گوناگون متون و مطالب آن است، لذا برای این که بهتر بتوانیم به کنه مطالب قرآن و کیفیت فلسفی آن پی ببریم، بی‌مناسبت نیست، قبل از ورود به بحث اصلی یک نظر اجمالی ولی عمیق و تحقیقی به زندگی محمد، آورنده قرآن و چگونگی ایجاد تاریخ اسلام بیفکنیم.

محمد در مکه پا بعرضه وجود گذاشت و بعلمت خصایص روانی و اخلاقی خاصی که داشت، پیوسته برضد کلیه عوامل محیطی که در آن پرورش یافته بود و حتی قوم قریش که خود از میان آن قوم خلق شده بود، حالت طقیان داشت. دلایل و جهات کیفیت روانی خاص محمد را به شرح زیر میتوان خلاصه کرد:

با مقایسه با اعراب مرفه مکه، محمد در طفولیت پدر و مادرش را از دست داده بود و در فقر بسر میبرد. البته طایفه قریش در گذشته از ثروت و مکننت قابل توجهی برخوردار بود، ولی در زمان محمد یکی از فقیرترین طوایف بشمار میرفت و چون افراد آن بشغل نگهبانی کعبه^۱ اشتغال داشتند، لذا معیشت آنها از تحف و هدایائی که زوارخانه کعبه به آنها میدادند، تأمین میشد.^۲

پدر و مادر محمد در عسرت و تنگدستی بسر میبردند و از یک زندگی عادی در شرایط آن زمان محروم بودند. محمد طفولیتش را در تنهایی و محرومیت گذرانید و برخلاف سایر افراد عرب که با شاداب زندگی خو می گرفتند و مبارزو خون گرم بودند، محمد از محرومیت های زندگی رنج میبرد و در برابر مضایق محیطی مانند زنان گریه میکرد.^۳

محمد عهد شباب را در فقر و فاقه گذرانید و پیوسته از تنگی معیشت در عذاب بود. هنگامی که محمد چشم بنیا گشود (۵۷۰ میلادی)، پدرش قبلاً بدرود حیات گفته بود و مادرش آمنه نیز که از لحاظ جسمی و روانی^۴ هر دو بیمار بود، پس از ۶ سال دارفانی را وداع گفت.

محمد از همان روزهای ابتدای عمر از محرومیت های یتیمی، بیوائی و فقر رنج میبرد. بهمین علت است که قرآن در ۲۳ مورد درباره کمک به یتیمان و رعایت حقوق آنها اصرار میورزد. عوامل مذکور و مخصوصاً رفتار تحقیر آمیزی که کاروانسالاران ثروتمند مکه نسبت به محمد داشتند، شدت او را فسرده کرد و ویرا در درون خودش فرو برد.

هنگامی که آمنه، مادر محمد وفات یافت (۵۷۶ میلادی)، پدر بزرگ محمد

۱- به صفحه شماره ۱۰۲ همین کتاب مراجعه فرمائید

2- Weil, *Le Prophete Mohammed*.

3- Dossy, *History de Musulmans d'Espagne*, pp.21-22.

4- Kasimirsky, *Introduction to the Translation of Koran*, p. vii.

بنام عبدالمطلب که پیرمردی یکصد و هشت ساله بود و امکان ابراز محبتی را که محمد در آن سن بدان نیازمند بود، نداشت سرپرستی او را برعهده گرفت. عبدالمطلب نیز پس از سه سال (۵۷۹ میلادی) وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، عموی محمد، ابوطالب سرپرستی وی را برعهده گرفت. ابوطالب بازرگان پرکاری بود و آمادگی اجرای نقش قیم دلسوزی را نداشت و قادر نبود محمد را از عواطفی که یک نوجوان انتظار دارد از والدینش ببیند، برخوردار سازد. ابوطالب محمد را به شغل شتربانی کاروانهایی که بین مکه و سوریه مسافرت میکردند، گماشت و لذا محمد در این موقعیت موفق شد بین سنین ۱۰ و ۱۴ سالگی چندین مرتبه بسوریه و نواحی اطراف آن مسافرت کند. گفته شده است که محمد در مسافرت های مذکور، با یک راهبه نسطوری آشنا شد و اصول مسیحیت را از او آموخت.^۱

زمانی که محمد از مسافرت سوریه به مکه مراجعت کرد، مصادف با موقعی بود که ابوطالب طوایف مکه و نواحی اطراف آنرا برای دفع حمله های «نگوس ابرهه» حاکم حبشه بسیج میکرد و محمد اجباراً ناچار بود در جنگ مذکور شرکت کند. چون محمد جوانی بیمار مزاج و عصبی بود و قدرت و ظرفیت شرکت در جنگ را نداشت، لذا از میدان جنگ گریخت. فرار محمد از میدان جنگ او را مورد مضحکه و تمسخر دوستان و آشنایانش قرار داد و از اینرو مجبور شد خانه عمویش، ابوطالب را ترک کند و از مکه خارج شود.^۲

محمد در این زمان (۵۹۵ میلادی) جوانی ۲۵ ساله بود و بمنظور تامین معیشت روزانه، ناچار شد به شغل چوپانی که پست ترین مشاغل آن زمان بشمار میرفت اشتغال ورزد. شغل مذکور برای محمد آنچنان خفت آور بود که وی تصمیم گرفت، شغل مذکور را ترک کند و در خدمت یک تاجر لباس بنام «صائب» که غالباً در مسافرت بسر میبرد، درآید. صائب در جریان تجارت لباس، به بازار

1- Pridcaux, *Vie de Mahomet*.

2- Sprenger, *Vie et enseignement*.

«حیاچه» که در جنوب مکه قرار داشت و یکی از بازارهای مهم بشمار میرفت، روی آورد. محمد در بازار «حیاچه» موفق شد با یک بیوه ثروتمند بنام خدیجه که دارای کاروان تجارتنی بود آشنا شود. خدیجه ابتدا محمد را به شغل شتربانی استخدام کرد، سپس او را متصدی کاروان تجارتنی خود کرد و سرانجام او را شریک خود نمود.^۱ باتوجه باینکه خدیجه، با استخدام محمد، ویرا از فقر و فاقه نجات داده بود، محمد نسبت بوی بسیار قدرشناس بود و با صداقت و صمیمیت به او خدمت میکرد. خدیجه در این زمان چهل ساله بود و با توجه باینکه در هوای عربستان زیبائی دیرپا نخواهد بود، خدیجه در این زمان معمولاً باید سالخورده بنظر آید، ولی گو یا قلبش هنوز جوان بود.

در زمانی که محمد در فقر و فاقه بسر میبرد، مانند کلیه افراد عصبی مزاج، شور و شہامت خود را از دست داده و بصورت جوانی جیون و خاموش درآمدہ بود. بطور کلی محمد در جوانی و سالهای قبل از ادعای نبوت مرد گمنام و بی اهمیتی بود و از اسم و رسمی برخوردار نبود. مطالعاتی که او برای اجرای هدفی که در سر داشت بعمل می آورد و تعلیماتی که در این باره فرا میگرفت، توجه کسی را بخود معطوف نمیکرد.^۲

قبل از ظهور محمد گروهی یهودی در حجاز زندگی میکردند که با سایر یهودیان منطقه خاور میانه در تماس بودند. گاهی اوقات یهودیان منطقه خاور میانه به حجاز رفت و آمد میکردند و بعضی از آنها نیز در حجاز اقامت میگزیدند. خصوصیات روانی محمد نشان میدهد که وی معلمان خود را از بین یهودیان خارجی که به حجاز مسافرت میکردند، انتخاب نموده است، زیرا هدفش این بوده است که در بین قوم عرب تا زمان ادعای نبوت گمنام بماند و مخصوصاً اعراب حجاز از کیفیت مطالعات و تعلیماتی که او فرا میگردد، بدون اطلاع بمانند.

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, trad. Noel Devergers.

2- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (n *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), p. 657.

محمد لا اقل متون «هاگادا»^۱ را که قسمت مهمی از احکام و مطالب قرآن را تشکیل میدهد، در مکه تحصیل نموده است.

در قرآن مواردی وجود دارد که نشان میدهد، محمد از معلمان خارجی تعلیم گرفته است. این موارد را مخصوصاً در اسامی خاصی که در قرآن بکار برده شده، بخوبی میتوان تشخیص داد. برای مثال نام «یاجوج» که در آیات شماره ۹۴ و ۹۹ سوره کهف ذکر شده، از نام agog که در افسانه سریانی اسکندر بکار برده شده، اقتباس شده است. همچنین قسمت دیگری از مطالب قرآن و مخصوصاً افسانه های سوره کهف و داستان بابلی «هاروت و ماروت» که در آیه ۱۰۱ سوره بقره ذکر شده، از نوشته های بین النهرین جنوبی گرفته شده است.^۲

بنظر میرسد که محمد قسمت مهمی از احکام دین نوینی را که برای اعراب عربستان به رسالت آورد از مشاهدات و تجربیات و اندیشه گریهای عمیق خود و بدون مشورت با دیگران پایه ریزی کرده باشد. محمد طفل یتیم و بیکی که زندگی اش در صحراهای سوزان عربستان در بین گله های گوسفند خلاصه میشد، از اوان طفولیت در مواقعی که در صحراهای گرم عربستان به شغل گله چرانی اشتغال داشت، عادت کرده بود در خود فرو برود و به تفکر و اندیشه پردازد. میدانیم که سکوت مطلق صحرا برای در خود فرو رفتن و اندیشه گری کردن مناسب ترین مکان است و چون کمتر عاملی در صحرا وجود دارد که رشته افکار را درهم بریزد، از اینرو محمد ساعت ها در خود فرو میرفت و فکر نبوت بدین ترتیب از زمان کودکی در مغزش ریشه گرفت.

ادیان بزرگ همه در صحراهای گرم بوجود آمده اند، زیرا یکی از خصایص صحراهای گرم و وسیع آنست که سکوت مطلق و وسعت آنها سبب اندیشه گری و تقویت پندارگری میشود. بهمین دلیل ذهنیت پیامبران ادیان بزرگ در صحراهای

۱- «هاگادا» آن قسمت از تورات است که از داستانها، لطیفه ها، ستاره شناسی، طب، تصوف و

اسرار و رموز خلقت بحث میکند.

2- Littman, in the *Andreas Festschrift*, 70-87, and Horowitz, *Kor. Untersuchungen*, p. 146 ff.

گرم رشد کرده است. بهر حال، خدیجه بزودی عشق محمد را بدل گرفت و محمد که طعم تلخ فقر و فاقه را چشیده بود، عشق خدیجه را قبول و با وی ازدواج کرد. بدیهی است که علت قبول ازدواج با خدیجه از طرف محمد، بیشتر موقعیت اجتماعی و وضع مالی خدیجه بود، نه جذابیت او. عبارت دیگر محمد بعلت استفاده از مال و منال خدیجه با او ازدواج کرد نه یک عشق واقعی. پس از اینکه محمد با خدیجه ازدواج کرد، وضع مالی اش رونق پیدا کرد و زندگی اش جلای تازه ای یافت.

از آن پس محمد برای مدت ده سال تمام قوا و کوشش خود را وقف امور تجارته خود و همسرش خدیجه نمود و در سن ۳۵ سالگی بصورت مرد ثروتمندی در آمد. محمد در این زمان سختی های زمان آبدیده اش کرده، تجربیات مسافرت - های تجارته او را آزموده کرده و بصورت انسانی دنیا دیده، باتجربه و قادر درآمده بود.

محمد از سن ۳۵ تا ۴۰ سالگی در قاه کامل بسر برد، ولی هیچگاه غروریک انسان ثروتمند را بخود راه نداد. او در ایام جوانی که در فقر و مسکنت بسر میبرد، از غرور ثروتمندان بسیار رنج دیده بود و لذا زندگی مرفه خود را بسادگی برگزار میکرد تا در تله ای که ثروتمندان افتادند، سقوط نکند.^۱ او پیوسته از مردم کناره گیری میکرد و حتی تمایلی به آمیزش با آنها نداشت، زیرا تماس وی با مردم مکه رنج ایام فقر و محرومیت را در ذهنش زنده میکرد. مردم مکه نیز برای محمد قدری قائل نبودند و عقیده داشتند که او از پرتو ازدواج با یک بیوه ثروتمند بدون تحمل رنج به ثروت و مسکنت دست یافته و لذا ارجی به او نمیکشادند و بعلاوه چون از میدان جنگ فرار اختیار کرده بود، پیوسته او را بیاد انتقاد و تمسخر میگرفتند و بطور خلاصه مردم مکه به محمد بعنوان یک عنصر دون ارزش^۲ مینگریستند.

1- De Castries, *L' Islam*, p.49.

2- Andre Servier, *Islam and the Psychology of the Muslim*, trans. A.S. Moss-Blendell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 47.



عربستان قبل از اسلام



محمد بعد از ازدواج با خدیجه، زندگی آرامی را میگذرانید و هر سال در ایام ماه رمضان به کوه حرا میرفت و در سکوت محض کوه مذکور به تفکر می پرداخت. بدیهی است که اندیشه های محمد برای ساختن یک دین نو بنیاد بطور ناگهانی در مغز او راه نیافته و مدتهای مدید وی در این باره به تفکر و اندیشه گری پرداخته است. از طرف دیگر میتوان گفت که محمد در بدو امر قصد داشت، با تأسیس اسلام قدرتش را تنها در مکه و در عربستان بسط دهد و فکر نمیکرد که دین نو بنیادش بتواند بسرعت بسایر مرزها رسوخ کند. بهمین دلیل در آیه ۷ سوره شوری، به اصطلاح خداوند به محمد میگوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ

«ما قرآن را برای توبه زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

ولی اوضاع و احوال و مقتضیات موجود به نفع او جریان یافت و اسلام بزودی عالم گیر شد. محمد در غار حرا تنها راجع به آینده خواب نمیدید، بلکه روزهای ذلت و فقر و محرومیت ایام کودکی و روزهای جوانی را که برای امرار معاش روزانه به پست ترین مشاغل آن زمان تن در داده بود، بیاد می آورد و احساس محرومیت های ایام کودکی نیروهای مغزی اش را برای دست یافتن به قدرتی که حقارت های زمان کودکی اش را در خود مستحیل مینمود و ویرا در رأس قدرت و مکننت قرار میداد، تحریک میکرد. او به بیعدالتی های موجود آنزمان و اینکه در اجتماع وحشی صفت عربستان ضحفا قربانی مطامع ثروتمندان میشدند فکر میکرد و برای تفسیر وضع موجود اندیشه میکرد. محمد از اختلافات قبایل عربستان و سبعمیت افراد قبایل نسبت بیکدیگر رنج میبرد و فکر میکرد با ایجاد یک رشته معتقدات دینی، قادر خواهد شد قبایل متخاصم عربستان را بایکدیگر متحد سازد و به خونریزیهای مرسوم بین آنها خاتمه دهد. احتمالاً در این زمان تبلیغات بهبودیهای یثرب درباره اعتقاد به وجود خدای بکتا، محمد را بخود آورده و وی فکر کرده

1- Weil, *History de Peuples de L'Islam depuis Mahomet.*

است که با چنین عقیده‌ای میتواند مردم مکه را از پرستش بت‌هائی که در خانه کعبه وجود داشت منع کند و بدینوسیله یک قدرت معنوی برای خود بوجود بیاورد و بوسیله آن قدرت با اختلافات طبقاتی، زندگی تجملی ثروتمندان و استثماربینویان بوسیله ثروتمندان مبارزه کند و به بیعدالتی‌های اجتماعی پایان دهد. طرز فکر مذکور در مخیله محمد تازگی نداشت، زیرا عقیده مذکور زیربنای ادیان یهود و مسیح نیز بشمار میرفت و همه افرادی که طعم تلخ محرومیت و فقر و فاقه در بستر روان آنها خانه گرفته است، در بعضی از ادوار زندگی خود با چنین افکاری دست بگریبان شده‌اند، منتها کلیه اوضاع و احوال موجود در آن زمان، برای پیش برد چنین هدفی مساعد بود.

بعلاوه، در آن زمان یهودیان یثرب تبلیغ میکردند که بزودی پیامبری ظهور و یک سیستم عدل و انصاف را جانشین مظالم و بیعدالتی‌های موجود خواهد کرد. محمد با خود فکر میکرد که چرا وی در نقش پیامبر مذکور ظهور نکند و چنین رسالتی را بر عهده نگیرد. این طرز فکر آرامش و رضایت روانی خاصی در محمد بوجود می‌آورد، زیرا محمد بدینوسیله میتوانست حقارت‌هائی را که در زمان کودکی تحمل کرده بود جبران سازد. شاید هم محمد در این زمان تحت تاثیر اوهام و تخیلاتی که گاهی اوقات بر کیفیت مغزی و روانی افراد بشر حاکم میشود، قرار گرفته و فکر کرده است که او در واقع بوسیله خدا موضوع چنین رسالتی قرار گرفته است.^۱

محمد قصد داشت یهودیان و مسیحیان را نیز به آئین اسلام درآورد و بهمین مناسبت، خود را تابع آئین ابراهیم معرفی کرد. زیرا ابراهیم نه یهودی بود، نه مسیحی و نه بت پرست، بلکه او یک «حنیف»^۲ بشمار میرفت و خدای یگانه را پرستش میکرد. در عین حال، هم یهودیها ابراهیم را پیغمبر میدانند و هم مسیحی‌ها. بهمین دلیل محمد اساس دین اسلام را بر پایه آئین ابراهیم بنیان نهاد تا ملل

1- Barthelemy Sint - Hilaire, *Mahomet et le Koran* (A. S. Barnes & Company, Inc., New York: 1962), p. 19.

۲ «حنیف» به کسی اطلاق میشد که جوینده حقیقت بود و خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را

پرستش میکرد.

یهودی و مسیحی دین او را بپذیرند. بنا براین زمانی که محمد شروع به انجام رسالت خود نمود، با هیچیک از مذاهب توحیدی مخالفت نورزید، ولی از آنها دعوت بعمل آورد که به اسلام بپیوندند.^۱

محمد در واقع «اسلام» را ادامه ادیان یهود و مسیح میدانست، نه یک آئین کاملاً نو «کش» مینویسد: «محمد هیچگاه قصد نداشت، اسلام را بعنوان یک دین نو برسالت بیاورد. او در ابتدا میخواست قرآن آسمانی را که ادعا میکرد از خدا بوی الهام شده است، بعنوان تائید کتب مقدس قبلی به بشریت عرضه دارد. بهمین مناسبت درآغاز کار بین ادیان یهود و مسیح تفاوتی قائل نبود و عقیده داشت که پیروان هر دو دین مذکور از کتاب و رسالت او استقبال خواهند کرد. اما بعد ها متوجه شد که هیچگاه قادر نخواهد بود از حمایت یهودیها و مسیحی ها برخوردار شود و از اینرو تصمیم گرفت، (اسلام) را بعنوان یک دین جدید به بشریت معرفی کند. بهمین دلیل است که قرآن مشحون از مطالب و متون کتب مقدس قبلی است که محمد به اقتضای زمان در آنها تغییراتی بوجود آورده است.»^۲

ابراهیم قبل از موسی و عیسی به پیغمبری مبعوث شده و خانه کعبه را او بنا نهاده است و لذا ملت ابراهیم که اساس و پایه دیانت اسلام را تشکیل میدهد، میتواند شامل ادیان یهودیها و مسیحیها نیز بشود. محمد فکر کرده بود که چون آئین ابراهیم هر دو دین یکتا پرست یهود و مسیح را که قائل به وحدت خدا و دارای کتاب آسمانی بودند، در بر میگرفت، لذا میتواند جنبه عمومی و جهانی پیدا کند. نکته مهم در طرز تفکر محمد این بود که او اعتقاد داشت، چون دین موسی بر پایه برتری نژادی بنا گشته بود و یهودیها معتقد بودند که نژاد اسرائیل برترین نژاد - هادردنیا بوده و تنهانژادی بشمار می آمد که صلاحیت تماس با خدا را دارا بود،

۱- کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصور، (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۹.

2- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (A.S. Barnes & Company, Inc., New York: 1926), p.19.

لذا نمیتوانست یک دین جهانی بشود. مسیحیت نیز بمناسبت اینکه جنبه تکمیلی دین یهود بشمار می آمد، نمیتوانست قابلیت جهانگیری داشته باشد. اما دین اسلام که دم از برابری و برادری و یکسان بودن نژاد و رنگ میزد، می توانست جنبه جهانی پیدا کرده و دنیا را تسخیر کند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به شرح زیر هدف جهانی محمد را در این باره بخوبی گواهی می دهد:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ...

« کلیه افراد بشر یک ملت واحد را تشکیل میدهند ... »

بطور خلاصه، محمد تصمیم گرفته بود یک دین آسمانی بوجود بیاورد که بتواند با ادیان، یهود و مسیح رقابت کند و بدین ترتیب بنیان دینی را گذاشت که اگرچه اصول آن بطوریکه خواهیم دید خالی از منطلق عقلانی بوده و مشحون از تضادها و سبک فکریهای عربان است، معیناً امروز ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا را در بر گرفته است. بدیهی است که افراد انسان هنگامی که چشم عقل را فرو بندند و با تعبد کامل به اصلی توجه نمایند، هر عاملی برایشان قابل پرستش خواهد بود.

بهرحال، یکی از روزگانی که محمد از غار حرا مراجعت میکرد، داستان رسالتش را آغاز کرد و به خدیجه همسرش اظهار داشت که فرشته ای بنام جبرئیل بر وی ظاهر شده و به او تکلیف کرده است، اگر چه وی سواد خواندن و نوشتن ندارد، اما بنام و قدرت خدا توانایی خواندن خواهد یافت، سپس او اظهار داشته است تو پیامبر خدا و من جبرئیل هستم.

برطبق آنچه که «گبورگیو» از «ابن هشام» نقل کرده است، بین اولین مرتبه که جبرئیل بر محمد نازل شد و به او گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۱

«بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.»

و مرتبه دوم که جبرئیل مجدداً محمد را ملاقات کرد و بوی گفت: «یا محمد تو

رسول اله هستی و من جبرئیل می باشم،» مدت سه سال^۱ فاصله افتاد و در این مدت از جبرئیل اثری دیده نشد. مسلمانان این دوره سه ساله را «دوره فترت» خوانده اند. مسلمانان عقیده دارند سبب دوره سه ساله فترت این بود که محمد برای انجام وظایف بزرگی که درپیش داشت، بیشتر فکر کند و نیروی روحی و معنوی اش را برای رسالت بزرگ خود تقویت و آماده سازد.^۲

درحالیکه تعبیر فوق نمیتواند خالی از منطوق باشد، اما میتوان اضافه کرد که محمد در این مدت برای آنچه که در ۲۳ سال بقیه عمرش بعنوان پیغمبر انجام داد، طرحهای لازم را تهیه کرده و با فراست و کیاست خاصی که داشته، کلیه اعمال و اقداماتی را که میبایستی بعنوان یک پیامبر بمنصه ظهور برساند، بدقت طرح ریزی و خود را از هر جهت برای انجام نقشه اش آماده کرده است.

پس از رسیدن به سن بلوغ، محمد دائماً در مرحله یهودی نشین مکه رفت و آمد میکرد و چگونگی معتقدات و انجام فرایض مذهبی، آداب و رسوم، قواعد و مقررات زندگی خصوصی و اجتماعی اسرائیلی ها را مورد مذاقه و بررسی عمیق و دقیق قرار میداد. زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی یهودیها آنچنان در محمد تاثیر بخشیده است که در آیه ۱۵ سوره جائیه از بنی اسرائیل بعنوان ملتی که خداوند آنها را نسبت به سایر مردم روی زمین برتری داده است سخن میگوید. آیه ۱۵ سوره جائیه در این باره میگوید:

... وَفَعَلْنَا لَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝

«... و ما آنها را بر سایر مردم جهان برتری دادیم.»

بدیهی است که بدون مشاهده عینی و تعمق لازم در کیفیت همه جانبه زندگی یهودیها برای مدتی قابل ملاحظه، محمد قادر نمیبود، دین اسلام را پایه ریزی کند.

۱- درباره طول مدت فترت بین محققان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آنها دوره فترت را ده روز، گروهی آنرا ده ماه و برخی دیگر مانند طبری، بیهقی و بخاری آنرا مدت سه سال ذکر کرده اند. کونستان و پرژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۴

۲- ماخذ بالا، صفحات ۵۶ و ۶۳



کوه حرا که محمد مدعی است، جبرئیل برای اولین مرتبه در آنجا بروی نازل شده است.



پس از اینکه محمد از غار حرا به خانه مراجعت کرد، داستان ظاهر شدن جبرئیل را برای خدیجه تعریف کرد و خدیجه پس از استماع داستان مذکور اظهار داشت که بطور یقین خداوند ترا به رسالت برگزیده و من به تو ایمان می آورم. گروه یکنفری خدیجه به اظهار نبوت محمد طبیعی بنظر می رسید و اگر خدیجه غیر از آن عمل کرده بود، باعث شگفتی میشد. زیرا بر طبق رسوم و عادات معمول آن زمان، زنان عربستان نمیتوانستند استقلال فکری داشته و عقیده ای مخالف عقیده همسرشان داشته باشند و بعلاوه خدیجه در این زمان ۵۵ ساله بود و عشق محمد را در سینه داشت.

دومین کسی که به محمد ایمان آورد، غلام وی زید بود. گروه یکنفری زید نیز به دین محمد تعجبی ندارد، زیرا غلام بر طبق فرهنگ آنروز عربستان آزادی فکری نداشت و مجبور بود از اربابش که در واقع حکم مالکیت او را داشت، تابعیت نماید. سومین کسی که به دین محمد ایمان آورد، پسر عموش علی ابن ابوطالب بود. علی در این زمان، ۱۶ ساله بود و مانند هر جوان دیگری، برای واقع شدن در متن هر حادثه ای شوری گرم و طبیعی پر خروش داشت.

بدیهی است که تنها سه نفر مذکور برای ایجاد یک دین نو کافی نبودند و محمد در صدد جلب پیروان بیشتر برآمد، ولی بهر که روی می آورد، مورد استهزاء و تمسخر او قرار میگرفت، اما محمد هیچگاه از تمقیب هدف خود دل سرد نشد و در دعوت مردم به دین اسلام اصرار ورزید. پس از سه سال کوشش و تقلا محمد موفق شد، رو بهمرفته ۱۳ نفر را به دین اسلام جلب کند، اما بغیر از علی هیچیک از آنها از شأن فردی و یا اجتماعی قابل توجهی برخوردار نبودند.

هنگامی که محمد متوجه شد دعوت های فردی او بجائی نمیرسد و کمتر کسی دعوت او را اجابت میکند، تصمیم گرفت با یک اقدام متهورانه سران قبیله قریش را دعوت و آنها را به دین نو بنیادش دعوت کند. در جهت اجرای این تصمیم، محمد ۴۰ نفر از سران قبیله قریش را به ضیافتی دعوت کرد و در ضیافت مذکور ضمن نطق بلیغی اظهار داشت:

پرسشش بت های بی روحی که در خانه کعبه گذاشته شده و فاقد هرگونه قدرتی

هستند و سجده به سنگ و چوبهائی که بتهای مذکور را بوجود آورده اند یک خیال واهی و یک عمل غیر عقلانی است که برای همیشه باید متروک شود. در واقع بغیر از خداوند تبارک و تعالی که زمین و آسمان و بشر را خلق کرده، خدای دیگری وجود ندارد. من پیامبر و رسول فرستاده از طرف خدا هستم. دین من بر حق است و هر کسی هر دین و مذهب دیگری را بغیر از دین من پرستش کند، در اشتباه خواهد بود. اگر شما افراد طایفه قریش، از دین من پیروی کنید، رستگار خواهید شد و اگر از آن سرپیچی نمائید، به آتش جهنم خواهید سوخت.

از بین جمعیت مذکور تنها علی دعوت محمد را قبول کرد و سایر حضار از بیانات او قهقهه خنده را سردادند و به تمسخر و مضحکه او پرداختند.

سران طایفه قریش در استهزاء کردن محمد تنها نبودند، هنگامی که اهالی مکه از ادعای نبوت محمد پسر عبدالله، انسانی که زمانی در نهایت فقر و مسکنت بسر میبرد و مانند یک زن میگریست و تنها ثروت یک بیوه فرتوت جان و یرا نجات داده بود، آگاه شدند غرق بهت و حیرت گردیدند. اهالی مکه نمیتوانستند باور کنند انسانی که سابقاً به شغل شبانی اشتغال داشته و آنقدر جبون و ترسو بوده که از جنگ فرار کرده است، از طرف خداوند به نبوت انتخاب شود. بنا بر این هر زمانی که داستان نبوت محمد را می شنیدند، بخنده می افتادند و ویرا مسخره میکردند.^۱

اهالی مکه مخصوصاً از بی احترامی محمد به بتهای کعبه به شگفت افتاده و معتقد بودند محمد با معرفی خدائی تازه و قصد انهدام بت های خانه کعبه، صلاح و سعادت مکه و اهالی آنرا بخطر انداخته و تعهدات فردی خود را نسبت به قبیله ای که به آن تعلق داشت نادیده انگاشته است. بهمین جهت آنها ابتدا به ادعای محمد میخندیدند و او را تمسخر میکردند ولی بتدریج خنده و تمسخر آنها تبدیل به رنجش آنها از محمد شد و او را نسبت به خود خائن خواندند.

1- Qot'B Eddin Mohammed El-Mekki, *History de la Mecque*. p. 225.

ابوطالب، عموی محمد ابتدا سعی کرد با پند و نصیحت او را ارشاد کند و از ادعای به قول خود مسخره اش بازدارد و به اوتوصیه کرد که اگر قصد ندارد از عقاید و افکارش دست بردارد، لااقل آنها را برای خود نگه دارد و از تبلیغ دیگران به آئین تازه اش خودداری کند. محمد در برابر توصیه ابوطالب به گریه افتاد و اظهار داشت چون دین وی برحق ترین ادیان روی زمین است، بهیچوجه حاضر نیست از آن دست بردارد.

هنگامی که محمد متوجه شد افراد قبایل قریش آمادگی پذیرش آئین او را ندارند، توجه خود را به خارجیانی که به مکه رفت و آمد میکردند معطوف داشت. اهالی یثرب (مدینه) با دقت به سخنان محمد گوش میدادند و بعضی از آنها حتی بوی قول همکاری و حمایت از دین او را دادند. پشتیبانی مردم یثرب از محمد دو دلیل داشت: یکی اینکه اهالی یثرب بعزت تبلیغات یهودیها درباره وجود خدای یکتا با عقیده به اینکه در دنیا تنها یک خدا وجود دارد و خداوند بزودی پیامبری برای ارشاد مردم برسمالت مبعوث خواهد کرد عادت کرده بودند و دوم اینکه تبلیغات محمد درباره وجود خدای یکتا، بمنزله حمله به معتقدات مردم مکه و پرستشگاه آنها یعنی کعبه بود و این امر بطور غیر مستقیم منافع مردم یثرب را، که کینه و عداوت اهالی مکه را در سینه داشتند تامین میکرد، بعبارت دیگر، هرچه مردم مکه بیشتر از محمد تنفر حاصل میکردند، وی در بین مردم یثرب محبوبیت بیشتری کسب میکرد.

اهالی قریش از رفتار محمد و نزدیکی او با مردم یثرب که در واقع دشمن دیرینه آنها بشمار میرفتند، سخت رنجیده خاطر شدند و محمد را خائشی نامیدند که به تمام معتقدات و سنن و آداب و رسوم قبیله ای پشت کرده و با دشمنان آنها طرح اتحاد و دوستی ریخته است و لذا تصمیم گرفتند او را از شهر و دیار خود طرد کنند. افراد طایفه قریش به حدی از محمد نفرت حاصل کردند که اگر بعزت نفوذ ابوطالب نبود، وی را مقتول کرده بودند. محمد نفرت اهالی طایفه قریش را از خود بخوبی تشخیص داد و برای اینکه خود را از خطر نابودی بوسیله آنها نجات دهد از مکه فرار اختیار کرد و از آن پس برای مدت چند ماه در اطراف و حوالی کوه حرا

سکونت اختیار کرد و به تبلیغ کاروانتهائی که از آن حدود عبور میکردند، پرداخت.

در این زمان، ابوطالب که فکر میکرد عموزاده اش دچار اختلال مشاعر شده است، کوشش کرد با نفوذی که در بین مردم مکه داشت، تنفر آنها را از محمد تعدیل کند. اگرچه انجام این کار آسان نبود، معیناً ابوطالب در سال ۶۱۹ میلادی موفق شد، تصمیمی را که مردم مکه برای طرد محمد گرفته بودند، لغو کند و امکان ورود مجدد محمد را به مکه تامین نماید.

سرانجام محمد در برابر اصرار ابوطالب، موافقت کرد در تبلیغ دین خود احتیاط بیشتری بکاربرد، ولی ابوطالب در همان سال (۶۱۹ میلادی) و خدیجه همسرش یکسال بعد (۶۲۰) وفات یافتند. محمد پس از وفات عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه، به ادامه دعوت مردم به دین تازه اش مشغول شد، ولی چون یقین داشت که مردم مکه دعوت و یرا نخواهند پذیرفت، تصمیم گرفت با مردم یثرب که درباره پذیرش دین وی پیشنهادهائی به وی ارائه کرده بودند وارد مذاکره شود.

مذاکره بین محمد و مردم یثرب مدتها بطول انجامید. محمد میدانست که اگر با مردم یثرب قراردادی منعقد سازد، مردم مکه او را خائن نامیده و یرا نفی بلد خواهند کرد، از اینرو مدتها درباره عقد قرارداد با مردم یثرب تأمل و اندیشه کرد، ولی سرانجام عطش او برای کسب قدرت، وسوسه اش کرد و در ملاقاتی که در سال ۶۲۲ میلادی در کوه عقبه با نمایندگان اهالی یثرب بعمل آورد، قراردادی با آنها امضاء نمود.^۱

برطبق قرارداد مذکور، مردم یثرب حمایت از محمد را بر عهده گرفتند و تقبل کردند او را در شهر خود بپذیرند و محمد نیز در مقابل قول داد که از آن پس خود را همخون مردم یثرب دانسته، دوست آنها و دشمن مخالفان آنها باشد. این عمل در واقع مفهوم خیانت محمد به قبیله خود را داشت، زیرا مردم عربستان بر طبق سنن و آداب خود هر زمانی که میخواستند قبیله خود را تغییر دهند، سوگند میخوردند که از

1- Delaporte, *La Vie de Mahomet*, p.225.

آن پس «دوست قبیله جدید و دشمن مخالفان آنها باشند.» بنابراین محمد با قول مذکور رسماً علائق خونی خودش را با قبیله اش قریش قطع کرد و بر طبق رسوم مردم عربستان این عمل بزرگترین خیانتی بود که فردی میتوانست در جامعه مرتکب شود.

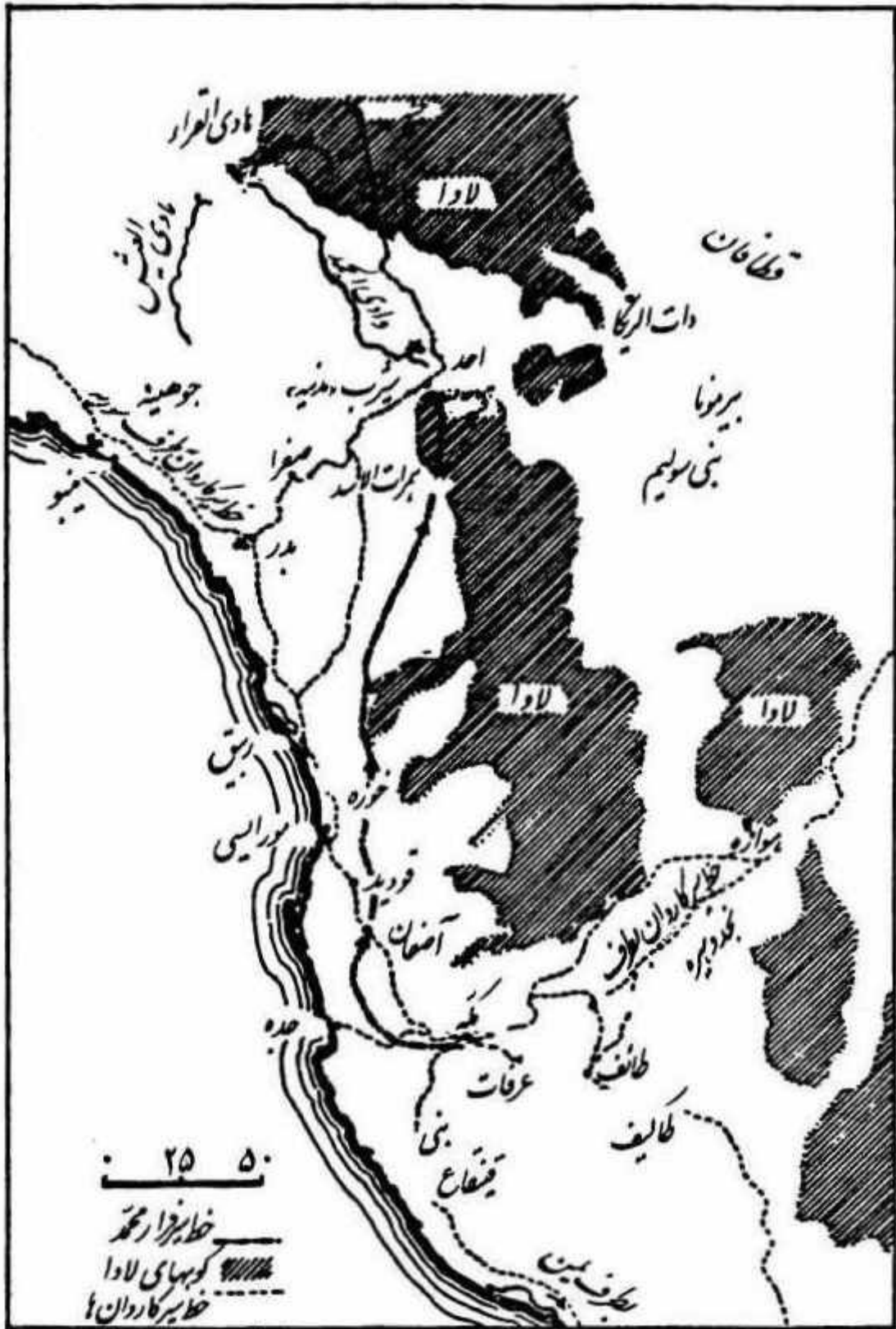
هنگامی که اهالی مکه از عقد قرارداد محمد با اهالی یثرب اطلاع حاصل کردند، نفرت و انزجارشان از محمد به منتهی درجه ممکن رسید. در این زمان ابوطالب وفات یافته و دیگر کسی وجود نداشت که از محمد حمایت کند. اهالی مکه تصمیم گرفتند، کار محمد را یکسره کنند و لذا هر یک از قبایل مکه و متحدان آنها یک قاضی برای تعیین تکلیف محمد انتخاب کردند و قضاوت مذکور که تعدادشان ۴۰ نفر بود، به اتفاق آراء محمد را خائنی مستحق مجازات دانستند.

محمد قدرت برابری با اهالی مکه و رأی نمایندگان آنها را نداشت و لذا با پیروانش، زید، علی، ابوبکر، پدر زن جدید و عمرو عثمان، دامادش از مکه به مدینه فرار کرد. زمان فرار محمد از مکه به مدینه که مصادف با سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی میباشد، «هجرت» نامیده شده است.

در واقع میتوان گفت که اسلام از زمان فرار محمد از مکه به مدینه بوجود آمد. هر گاه مردم یثرب از قبول محمد خودداری میکردند، دین اسلام بعنوان یک رؤیای واهی در تاریخ محو میشد. بنا بر این میتوان گفت که اسلام از زهدان عداوت و دشمنی مردم مکه و یثرب زائیه شد. مردم یثرب در واقع اسلام را بعنوان یک سیاست ضد مکه انتخاب کردند، نه یک دین تازه آسمانی. مردم یثرب به این دلیل محمد را به شهر خود پذیرفتند که وی بر ضد مردم مکه علم مخالفت برافراشته بود، نه بجهت اینکه او ادعای نبوت و رسالت یک دین تازه الهی را میکرد.

محمد در ابتدای ورود به مدینه بمنظور رقابت با خانه کعبه موجود در مکه، به - احداث مسجدی در مدینه اقدام کرد. سپس اگرچه برای ورود به جنگ با مکه آمادگی نداشت، به دو علت مجبور شد، با مکه وارد جنگ شود: یکی برای اینکه به ندای مردم مدینه که دشمنی دیرینه مردم مکه را در سینه داشتند، پاسخ مثبت دهد و آنها را راضی سازد و دوم اینکه خود را از موقعیت بحرانی و نامساعدی که

خطایر فرس را محمد به شیرب « مدینه »



نام قبیلها با دود خطایر مشخص شده است



در آن قرار گرفته بود، نجات دهد.

مردم مکه که برای خلاص شدن از خیانت های محمد، موفق نشده بودند، او را به قتل برسانند، بوسیله نمایندگان که در مدینه داشتند، کوشش کردند، محمد را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و شهرت دهند که وی با سایر افراد تفاوتی ندارد و بعلاوه اگر او واقعاً پیامبر خدا می باشد، میبایستی بتواند معجزه هائی به مردم ارائه دهد، در حالیکه او نه تنها قادر به ارائه معجزه نیست، بلکه حتی دارای نقاط ضعف افراد عادی مردم است.^۱

یهودیهها نیز نه تنها محمد را تمسخر میکردند و ادعای نبوت او را به باد مضحکه میگرفتند، بلکه او را یک شیاد میدانستند و معتقد بودند، او آن پیامبری نیست که کتب مقدس آنها ظهورش را پیش بینی کرده است. دشمنان و مخالفان محمد نیز او را با پرسشهای سهمگین در فشار قرار میدادند و اظهار میداشتند، اگر محمد واقعاً پیامبر خداست، باید بهر وسیله ای که ممکن است، به اثبات این امر بپردازد، ولی محمد در برابر پرسشهای آنها پاسخی نداشت بدهد. مخالفان و دشمنان محمد اظهار میداشتند، اگر واقعاً محمد فرستاده خداست، چرا خداوند در آنهمه مصائبی که وی با آنها روبرو شد، کمکی به او نکرد؟^۲ محمد برای هیچیک از این پرسشها پاسخی نداشت. نه تنها محمد از طرف مخالفانش زیر فشار قرار داشت، بلکه پیروان وی نیز دائماً درباره آئین جدیدی که او آورده بود از وی راهنمایی میخواستند و او مجبور بود، در برابر پرسشهای آنها با نزول آیه های قرآن حکم صادر کند. از طرف دیگر چون با ادعای نبوت محمد، مردم به جزئیات اعمال و رفتار او و پیروانش حساس شده بودند، لذا وی ناچار بود، نسبت به گفتار و اعمال و رفتار پیروانش مخصوصاً مریدان غیورش مانند علی، زید، ابوبکر و عثمان تقبل مسئولیت کرده و از گفتار و کردار آنها مواظبت نماید. مجموع اوضاع و احوال و مضایق مذکور، زندگی را بر محمد دشوار کرد و لذا او برای فرار از

1- Abulfeda, *La Vie de Mahomet*.

2- Sedillot, *History des Arabes*.

مشکلات مذکور تصمیم به جنگ گرفت. ورود در جنگ با مخالفان اسلام، برای محمد دارای منافع زیادی بود؛ یکی اینکه آن گروه از پیروان اسلام که فرصت طلب بودند و هدفشان کسب منافع مادی بود، با غنائم حاصله از جنگ ارضاء میشدند. دوم اینکه آن عده از پیروان واقعی اسلام که بخاطر نفس دین، مسلمان شده بودند، فرصت مییافتند، دین و عقیده خود را به مغلوبین تحمیل کنند و بالاخره منفعت دیگر جنگ برای محمد آن بود که اگر او در جنگ موفق میشد، میتواند غلبه بر دشمنانش را در جنگ بعنوان یک معجزه الهی به مردم معرفی و ادعا کند که خداوند او را در برابر دشمنانش محافظت کرده است.

محمد در شرایط مذکور پس از تأمل بسیار در سال ۶۲۴ میلادی دست به جنگ بدر زد و در این جنگ ۶۰۰ نفر نیروهای مکه را شکست داد. پیروزی محمد در جنگ مذکور، نفوذ او را افزون کرد، ولی در جنگ احد قبیله قریش موفق شد، شکست خود را در جنگ بدر جبران کند.

محمد قصد داشت هم برای ارضای پیروانش و هم برای انتقام گرفتن از اهالی مکه که پیوسته او و دعوت نبوتش را به مسخره و مضحکه میگرفتند با لشگریان مکه وارد یک جنگ اساسی شود و مخالفانش را در مکه قلع و قمع کند، ولی شکست او در جنگ احد و پرا بخود آورد و از این کار انصراف حاصل کرد. لشگریان مکه از سربازان رزمی و جنگ آزموده و لشگریان مدینه از مغازه داران و کشاورزان تشکیل شده بودند و لذا محمد صلاح ندید در آن زمان بیش از این خود را با نیروهای مکه درگیر کند. اما چون پیکارهای جنگی برای پیروان محمد، متضمن کسب غنائم جنگی بودند، لذا محمد تصمیم گرفت برای نفوذ بیشتر در افرادی که به آئین او گرویده بودند و همچنین بمنظور جلب پیروان بیشتر به جنگهای کم خطرتری دست بزند. در جهت اجرای این تصمیم محمد به سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه حمله و با سببیت و بیرحمی بی سابقه آنها را قلع و قمع کرد. در حمله های مذکور یهودیان یا قتل عام و یا از محل سکونت خود بیرون رانده شدند و اموال آنها بوسیله لشگریان اسلام غارت شد. باید اذعان داشت که غارت اموال مغلوبین در جنگهای محمد بزرگترین محرک مردم برای پیوستن

به اسلام بود وانگیزه مذکور بیش از جزخوانیهای محمد در جلب پیروان اسلام موثر بوده است.

موفقیت های جنگی مذکور تا آنجا که محمد را در قدرت خواهی های جاه طلبانه اش جسور کرد که وی نامه های تهدید آمیزی به خسرو پرویز پادشاه ایران، هراکلیوس امپراطور قسطنطنیه، نگوس پادشاه حبشه و فرمانروای مصر ارسال داشت و از آنها خواست که به دین اسلام بگروند. البته اجرای این اقدام برای محمد متضمن هیچ نوع خطری نبود، زیرا عربستان منطقه خشک و فقیری بود که نمیتوانست توجه هیچیک از سلاطین و فرمانروایان مذکور را جلب و آنها را وادار به حمله به منطقه مذکور بکند.

در نتیجه پیروزیهای مذکور نه تنها مردم مدینه که جزء سپاهیان اسلام درآمده بودند، آزمودگیهای جنگی پیدا کردند، بلکه افراد قبایل مختلف مدینه که در پی کسب مال و منال بوسیله غارت و چپاول بودند، نیز به آنها ملحق شدند. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که محمد با اطمینان خاطر، نقشه حمله به مکه را عملی سازد. محمد نقشه حمله به مکه را در کمال خفا تدارک دید و روز ۱۲ ژانویه سال ۶۳۰ میلادی به مکه حمله و آنرا تصرف کرد.^۱

فتح مکه، بزرگترین موقعیت را برای اهالی مدینه بوجود آورد تا انتقام دیرین خود را از تجار ثروتمند و مغرور مکه بگیرند. بهمین دلیل رئیس طایفه خزرج که فرماندهی سپاهیان محمد را بر عهده داشت دستور داد هر یک از لشکریان بدون رعایت هیچ نوع مرز و حدی بهر نحوی که خواستند در کشتار و غارت اموال اهالی مکه اقدام کنند، ولی محمد او را از سمتش تغییر داد و چون قصد داشت بر تعداد پیروانش بیفزاید، علیرغم تمایلات مردم مدینه دستور داد با اهالی مکه با مدارا رفتار شود. کعبه نیز به دستور محمد از معبد بت ها به معبد مقدس مسلمانان و خانه خدای یکتا تبدیل شد.

در حمله لشکریان محمد به مکه، کعبه معبد خدایان اهالی مکه بدست

1- Gagnier, *Vie de Mahomet*.

مسلمانان افتاد و تعداد شصت بت که خدای ۶۰ قبیله مختلف بودند بدست سپاهیان محمد نابود شدند. اهالی مکه بارضای ظاهری، ولی خشمی درونی، به قبول رسالت محمد گردن نهادند و او را رسول خدا شناختند، ولی دردل باخود عهد بستند که در موقع مقتضی، پاسخ جسارت‌های خائنانه او را در کفش بگذارند.^۱

بهمین دلیل، اهالی مکه که متوجه شدند، قدرت پیکار رزمی با محمد را ندارند رسالت و یراقبول کردند و به وی قول دادند که در کلیه امور او را یاری کنند و حتی ابوسفیان که از مخالفان سر سخت و آشتی ناپذیر محمد بود و جنگ احد را بر ضد وی هدایت کرده بود، به محمد تسلیم و حاضر شد، فرزندش معاویه را بعنوان منشی محمد به خدمت او درآورد. سایر اشراف مکه نیز بهمین نحو در برابر محمد تسلیم شدند و به او قول همکاری دادند.

فتح مکه نقطه عطفی در شکوفیدن قدرت محمد و شکوه اسلام بود. در سالهای بعد از فتح مکه، قبایل گوناگون عرب که یا مخالف اسلام بودند و یا تا آن زمان نسبت به اسلام حالت بیطرفی اختیار کرده بودند، به اسلام روی آوردند، بطوریکه در حدود سال ۶۳۲ میلادی تمام شبه جزیره عربستان اگر نه در دل، ولی لااقل در ظاهر به اسلام گرویده بودند.

بمنظور بزرگداشت، طلوع و توسعه اسلام، محمد در سال ۶۳۲ میلادی، درحالیکه بیش از چهل هزار نفر مسلمان او را همراهی میکردند، برای زیارت مکه وارد این شهر شد. پس از برگزاری نماز و عبادات لازم، محمد در عرفات خطاب به مفصلی ابراد و ضمن شرح خلاصه ای از آئین دین نوین اسلام خطاب به جمعیت گفت: «ای خدای باریتعالی، آیا رسالتی را که بر عهده من محول کردی انجام داده ام؟» و کلیه حضار پاسخ دادند: «آری، تو رسالتت را به پایان رسانیده ای.»

در مراجعت از مسافرت مذکور که در تاریخ «حجۃ الوداع» نامیده شده است، محمد بشدت بیمار شد و روز هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی (برابر با دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) در بازوان عایشه، محبوبترین همسرش وفات

1- Dossy, *History de Musulmans d'Espagne*. p. 28.

پیروزیهای اسلام در زمان
 رحلت محمد در سال ۶۳۲ میلادی



یافت.

بررسی و تجزیه و تحلیل عمیق زندگی محمد، فرض انتساب هر نوع شخصیت مذهبی و الهی را به وی منتفی میسازد. کلیه افرادی که در زمان محمد، به وی پیوستند و اسلام آوردند، بیشتر به وی بصورت یک رهبر حزبی نگاه میکردند، تا یک شخصیت مذهبی. بررسی دقیق زندگی محمد و گفتار و کردار او نشان میدهد که محمد در واقع عقیده خود را بزور به مردم تحمیل کرد، نه با وعظ و پند و منطوق. ممکن است گفته های محمد برای اعراب چادر نشین عربستان که فاقد هر نوع تعلیمات اخلاقی بودند، تاثیراتی داشته و چادر نشینان عربستان گفته های او را بعنوان اراده و خواست های الهی تلقی کرده باشند، اما مسلم است آنهایی که با محمد نزدیک بودند، رسالت او را بعنوان پیامبر خدا جدی نمیگرفتند. همچنین در بین پیروان او بعضی از اهالی مکه وجود داشتند که بخوبی به زندگی و شجره و نقاط ضعف وی آشنائی داشتند و به او بعنوان یک انسان جاه طلبی نگاه میکردند که اوضاع و احوال و مقتضیات و یک رشته رویدادهای مسلسل و مساعد او را نو کیسه کرده و به قدرت رسانیده بود. بسیاری از پیروان محمد، مخصوصاً آنهایی که به تازگی اسلام آورده بودند، هدفشان بهره برداری از نفوذ محمد برای استفاده های شخصی بود و تنها عده بسیار قلیلی از پیروان محمد، او را پیامبری شناختند.

بعضی از پیروان محمد نه تنها شأن و احترامی را که شایسته یک پیغمبر میباشد برای محمد قائل نبودند، بلکه نسبت به او به اعمال و رفتاری دست میزدند که نشان میدهد، آنها برای او حتی ارزش یک انسان ارزشمند را نیز قائل نبودند. برای مثال، محمد دارای نویسنده ای بود بنام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که مردی شوخ طبع بود و بعنوان نویسنده وحی، آیات قرآن را که محمد برایش دیکته میکرد، مینوشت. اما بعضی اوقات موقعی که محمد آیه ای را برای عبدالله دیکته میکرد، وی مفهوم آنرا تغییر میداد و محمد نیز با نظر او موافقت میکرد. زمانی محمد آیه ۱۲ بسم الله الرحمن الرحیم را درباره خلقت انسان برای ابی سرح دیکته میکرد. موقعی که محمد به آخر آیه ۱۳ رسید، ابی سرح بوی گفت بهتر است

اکنون عبارت **فَذَكِّرْكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ** را به آخر آیه اضافه کنیم. محمد با پیشنهاد ابی سرح موافقت کرد و اظهار داشت با نظری در باره افزودن عبارت مذکور به آخر آیه موافق است.

عبداله بن سعد بن ابی سرح، موافقت محمد را در این باره به بی اعتباری آیات قرآن تعبیر کرد و از اسلام برگشت و به مکه رفت. زیرا با خود فکر کرد اگر واقعاً آیات قرآن کلام خداست، چگونه ممکن است محمد با القاه او حاضر به - تغییر آنها شود. پس از فتح مکه و صدور فرمان عفو عمومی، محمد چهار نفر را از شمول عفو مستثنی کرد و دستور داد هر کجا آنها را یافتند ولو به پرده های کعبه پناه برده باشند، به قتلشان برسانند. یکی از این چهار نفر ابی سرح بود که البته بعد ها با شفاعت عثمان که برادر رضاعی او بود، بخشیده شد.^۱

در مورد دیگری، شخصی بنام «عقبه بن معیط» در حضور کلیه اصحاب و پیروان محمد بصورت او تف انداخت.^۲ هنگامی که محمد وفات یافت، بقدری مبانی ایمان پیروانش سست بود که حتی نزدیکترین اصحاب او قبل از انجام مراسم تدفین محمد، برای دست یافتن به میراث او با یکدیگر به مبارزه پرداختند. «امین عاملی» در این باره مینویسد:

«... بعد از وفات پیغمبر، یاران و اصحابش جسد او را رها کرده و هیچکدام (جز علی و خانواده اش) بر سر جنازه پیغمبر حاضر نبودند... و هیچگونه احترامی برای رسول خدا قائل نشدند و مشتقر کفن و دفن او نیز نشدند و هنوز جنازه اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او بر سر و مغز هم

۱- عبدالله بن عمر البیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل (قاہرہ: ۱۳۴۴ هجری)؛ الزمخشری، الکشاف الحقیقہ التنزیل، (قاہرہ: ۱۹۶۶)، عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول الله، ۴ جلد (قاہرہ: ۱۳۵۶ هجری).

۲- تفسیر طبری، به تصحیح استاد حبیب یغمائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه ۱۱۱۳، به صفحه شماره ۳۷۷ همین کتاب مراجعه فرمائید.

می‌گفتند.»^۱

یکی دیگر از شواهد تاریخی در جهت اثبات عقیده مذکور آنست که در دسامبر سال ۶۲۶ میلادی، قبل از درگیر شدن در جنگ با مکه، محمد عازم سرکوبی قبیله کوچکی بنام «بنی مصطلق» که در نزدیکی ساحل دریای سرخ در شمال غربی مکه بسر میبردند، شد. علت تصمیم محمد در سرکوب کردن قبیله مذکور این بود که رئیس آنها بنام «حارث» با همکاری مخالفان محمد در مکه قصد حمله به مدینه را داشت. محمد بر طبق معمول بین زنان خود قرعه کشی کرد، قرعه بنام عایشه و امه سلمه اصابت کرد و لذا محمد آنها را در این مسافرت جنگی همراه خود برد.

در حوالی غروب روز دوم و یا سوم مراجعت به مدینه، لشکریان محمد به محل رسیدند که فاقد آب بود و بنا بر این محمد تصمیم گرفت، اندکی در محل مذکور توقف کند و سپس بمسافرتش ادامه دهد. هنگامیکه سپاه محمد قصد ترک محل را داشتند، هوا تقریباً تاریک بود و عایشه متوجه شد که گردن بند عقیقه‌اش گم شده است. وی موضوع را با محمد در میان گذاشت و محمد برخلاف تصمیم قبلی اش مجبور شد دستور دهد لشکریان شب را در آن محل بیتوته کنند.

عموم لشکریان از این تصمیم آزرده خاطر شدند و حتی گروهی از آنها نزد ابوبکر پدر عایشه رفتند و از اینکه محمد تصمیم گرفته است، بخاطر گردن بند همسرش عایشه، لشکریان را در آن محل نامساعد نگهدارد، ابراز گلّه کردند. اما تصمیم قبلاً گرفته شده بود و لشکریان مجبور بودند شب را در محل مذکور بگذرانند. در هنگام طلوع صبح، لشکریان میخواستند نماز صبح را برگزار کنند، اما کلیه آبی را که با خود ذخیره داشتند قبلاً مصرف کرده بودند و در آن محل نیز برای وضو گرفتن آب وجود نداشت. در این هنگام آیه ۴۳ سوره نساء در باره تیمم با خاک بجای وضو و غسل با آب از طرف خداوند نازل شد. آیه مذکور حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا

۱. سید محسن امیرعالمی، ترجمه اعیان الشیعه، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳

عَابِرِي سَبِيلِي حَتَّى تَقْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَسْتُمْ مِنَ النِّسَاءِ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ۝

«ای اهل ایمان هرگز در حال مستی نماز نخوانید تا بدانید چه میگوئید و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید تا غسل کنید و اگر بیمار یا آنکه در سفر باشید یا قضاء حاجتی دست دانه باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیابید در اینصورت به خاک پاک تیمم کنید، آنگاه صورت و دستها را با خاک مسح کنید که خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

پس از برگزاری نماز صبح و طلوع خورشید، هنگامی که عایشه پس از جستجوی بسیار از پیدا کردن گردن بند ناامید شده بود و لشگریان قصد عزیمت از محل را داشتند، شتر عایشه از جا برخاست و گردن بند از زیر او پیدا شد.

موضوع مهمتر از همه داستان تنها ماندن عایشه زن محبوب محمد و «صفوان بن معطل سهمی» مدت یک شبانه روز در بیابان است. واقعه مذکور بشرح زیر اتفاق افتاده است.

هنگامیکه لشگریان محمد از یکی از محلهائی که برای استراحت انتخاب شده بود، قصد حرکت داشتند، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و موقعی که مراجعت کرد سپاه محمد قبلاً محل را ترک کرده بود و لذا عایشه از کاروان عقب ماند. در این هنگام، «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای «بنی سلیم» و از مهاجرین بود، به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشانید و پس از یک شبانه روز به مدینه وارد شد.^۱

غیبت یک شبانه روز عایشه از کاروان محمد و تنها ماندن او با «صفوان بن معطل» در بیابان شایعات بسیاری در مدینه بوجود آورد و محمد را در وضع نامناسبی قرار داد. این عمل مخصوصاً در هنگامی بوقوع پیوست که اوضاع و احوال

۱- ابن اسحق، سیرت الرسول؛ تفسیری از عبدالملک بن هشام، صفحه ۱۷۳۲ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۴۲۸-۴۲۶

امکان برائت عایشه را از اتهام مشکل کرده بود. دلایل و جهات مذکور بشرح زیر میباشند:

- ۱- محمد قبل از مسافرت مذکور، زینب همسر زیبای پسر خوانده اش را به عقد ازدواج خود در آورده و این موضوع حسادت عایشه را تحریک کرده بود.
- ۲- پس از اینکه محمد، طایفه کوچک «بنی مصطلق» را قلع و قمع کرد، بر طبق معمول مردان و زنان آن اسیر و به انضمام اموالشان بعنوان غنائم جنگی بین لشکریان محمد تقسیم شدند. رئیس طایفه مذکور بنام «حارث» دارای دختر بسیار زیبایی بود بنام «جویریة» که زیبایی او هر مردی را مفتون وی میکرد. «جویریة» علاوه بر زیبایی سحرانگیز، زن با هوشی بود و میدانست که محمد در برابر زیبایی زنان زود تسلیم میشود. بنا بر این شخصاً برای ملاقات محمد به خانه او رفت. عایشه در را برویش باز کرد و با دیدن زیبایی او، پیش بینی کرد که وی احتمالاً رقیب تازه زنان حرمسرای محمد و یکی از اعضای حرمسرای محمد خواهد شد.^۱

پیش بینی عایشه بزودی به تحقق پیوست. زیرا «جویریة» محمد را ملاقات و از او تقاضا کرد ترتیبی دهد که بهای آزادی او به شخصی که قرار بود ویرا در اختیار داشته باشد پرداخت شود و وی از اسارت نجات یابد. محمد به وی اظهار داشت: «من پیشنهاد بهتری برایت دارم.» «جویریة» پرسش کرد: «چه پیشنهادی؟» محمد پاسخ داد: «من بهای آزادی ات را می پردازم و ترا به عقد خود در می آورم.»^۲ «جویریة» پیشنهاد محمد را قبول کرد و به عقد ازدواج او درآمد. هنگامی که انصار و مهاجرین مشاهده کردند که محمد با «جویریة» ازدواج کرد و «حارث» رئیس قبیله «مصطلق» عنوان پدرزن محمد را پیدا کرد،

1- Martin Lings, *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), p. 242.

۲- ابن اسحق، سیرت الرسول، صفحه ۷۲۹

کلیه اسرای خود را آزاد کردند.

عایشه گفته است: «من هیچ زنی را نمی شناسم که به اندازه (جویریه) برای افراد قبیله اش مفید واقع شده باشد.»^۱

بدیهی است که واقعه ازدواج محمد با «جویریه» و ورود او به حرمسرای محمد، بشدت حسادت عایشه را تحریک و روح او را جریحه دار کرده و چه بسا با ایجاد واقعه عقب ماندن از قافله قصد انتقامجویی از محمد را داشته است.

۳- با علاقه ای که محمد به عایشه داشت برای مردم باور کردنی نبود که او از حال عایشه غافل بماند و بدون وی حرکت کند. مگر اینکه تبتانی عایشه با صفوان قوی تر از آن بوده باشد که محمد بتواند در این باره چاره ای بیاندیشد.

۴- هنگامی که کجاوه را روی شتر گذاشته اند، چگونه وزن عایشه را احساس نکرده و متوجه نشده اند که عایشه در کجاوه وجود ندارد.

چون صحت و یا کذب اتهام عایشه بغیر از آیه هائی که محمد در این باره نازل کرد هیچگاه معلوم نشد، ممکن است عایشه بیگناه بوده و خواسته است صحنه سازی کردگانه و زنانه ای بوجود آورد تا محمد را بعلت زن بازیهای بی اندازه اش ناراحت کند.

بهر حال، در جریان این ماجری «عبداله بن ابی» که رهبر منافقین^۲ مدینه بود قریش و یهودیها با کمک او میخواستند پس از خروج محمد از مدینه به - مسلمین حمله کنند، به پیشنهاد محمد مجبور شد فرماندهی جنگی سپاه او را برعهده بگیرد. محمد بنی تریب «عبداله بن ابی» را بعنوان فرمانده قشون مسلمین با خود برد و در نتیجه منافقین در مدینه بدون رهبر ماندند و قریش و یهودیها موفق نشدند در غیاب محمد نقشه خود را برای حمله به مسلمانان بمورد اجرا بگذارند.

۱- مأخذ بالا، همان صفحه.

۲- «منافقین» افرادی از اهالی مدینه بودند که در ظاهر به قبول اسلام تن در میدادند، ولی با اعمال و رفتار سیاسی محمد مخالفت میورزیدند.

«عبداله بن ابی» از شکست طایفه «بنی مصطلق» بدست نیروهای اسلام، به - خشم آمد و تصمیم گرفت، قبل از اینکه محمد موفق شود به مدینه مراجعت کند، او را از بین ببرد، ولی محمد از ماجری اطلاع حاصل کرد و نقشه او را خنثی کرد. «عبداله بن ابی» برای مخالفت با محمد از پای نشست و به اتفاق حمینه خواهر زینب، دختر عموی پیامبر؛ «حسان ثابت» شاعر معروفی که بر ضد محمد هجو میگفت و «مسطح» رسوائی عایشه را با شاخ و برگ در شهر منتشر کردند. محمد از واقعه مذکور و مخصوصاً از شیوع خبر مذکور در شهر سخت ناراحت شد و اگرچه کنیز عایشه بر براءت او سوگند خورد، ولی این کار برای رفع اتهام عایشه کافی نبود. سرانجام سوره نور بر محمد نازل شد که از آیه ۳ تا ۲۶ آن درباره واقعه مذکور حکم نازل کرده است.

وقایع مذکور و گفتار و کردار افرادی که حوادث مذکور را بوجود آوردند، بوضوح نشان میدهد که محمد حتی نزد پیروانش نیز اهمیت و اعتبار یک پیامبر الهی را نداشت و آنچه مداحی هائی که درباره او بعمل آمده، پس از وفاتش انجام گرفته است.

اسلام در واقع هنگامی بصورت دین درآمد که اعراب وارد سرزمین های مغلوب شدند و با ملت هائی که در جنگ شکست خورده بودند، آمیزش پیدا کردند. پس از اینکه اسلام با ضرب شمشیر به کشورهای مغلوب صادر شد، خارجیان مسلمان شده مانند سوریه ای ها، ایرانیها و مصریها تاریخ و ایدئولوژی اسلام را با استفاده از میراثهای فرهنگی خود از نوقالب ریزی کردند و با اندیشه گریهای خود در آن روح دین و عرفان دمیدند.

دین موسی، آئین مبارزه با زشتی های انسان و تقویت اصول اخلاقی او بود. مسیح افراد انسان را به پرهیز کاری و پاکدامنی ترغیب میکرد. او به اتباعش توصیه میکرد، تعدیبات دیگران را فراموش کنند و به همسایه خود هر که باشد، محبت کنند. او میگفت: «هر کسی که به ضرب شمشیر پیروز شود، به ضرب شمشیر نیز نابود خواهد شد.» اما محمد گفت: «شمشیر هم کلید بهشت و هم کلید دوزخ

خواهد بود.^۱

«ساکيامونی» و یا بودا، رهبر اخلاقی خردمندی بود که هدفش توسعه ارزشهای معنوی بشریت بود. بطور کلی کلیه رهبران مذهبی جهان، تعلیمات خود را بر پایه آموزش اصول اخلاقی قرار دادند، نه زور. ولی در آئین محمد زور و سیاست بر بسط اصول اخلاقی برتری دارد. محمد یک رهبر حزبی بود که هدفش را بر پایه کسب قدرت مادی پایه‌گذاری کرده بود و وسیله رسیدن به این هدف را زور و جنگ میدانست. او با مخالفانش با آتش و شمشیر رفتار میکرد، نه با آموزشهای اخلاقی و معنوی. منطلق محمد با مخالفانش عبارت بود از: «یاایمان بیاورید، یا برده شوید یا بمیرید.» هنگامیکه مردم از او خواستند که برای اثبات نبوتش مجزه بیاورد، او به پیروزی اش در جنگ اشاره کرد و گفت «من در جنگ پیروز میشوم، پس خدا با من است.» محمد در واقع یک جنگجو بود، نه یک مبلغ اصول و ارزشهای اخلاقی و معنوی.

محمد نه تنها متعرض اصلاح اخلاقیات بشر نشد، بلکه از نقاط ضعف اخلاقی مردم برای حصول اهدافش بهره‌برداری کرد. بهمین دلیل او نه تنها، تعدد زوجات را که در واقع سند اسارت زنان بوسیله مردان است منع نکرد، بلکه خود قهرمان تعدد زوجات شد. او نه تنها مانند مسیح در کمک به همسایه آیه ای نیاورد، بلکه بردگی و صیغه را بر سمیت شناخت. در فرهنگ مذهبی محمد، مومن کسی است که اسلام بیاورد، نه فردی که دارای ارزشهای اخلاقی باشد. اسلام نیز دکتربینی نیست که نقاط ضعف اخلاقی و معایب افراد را اصلاح کند، بلکه آئینی است که افراد مردم را وادار به اطاعت از محمد، پیغمبر خدا میکند تا او بتواند به هدفهایش دست یابد.

برتراند راسل یکی از چهره‌های فلسفی قرن بیستم که عنوان فیلسوف قرن به او

1- Essad Bay, *Mohammed: A Biography* (New York: Longmans, Green & Co., 1936), p. 177.

داده شده، مینویسد:

«اگرچه اعراب قسمت مهمی از دنیا را تحت عنوان مذهب نوتسخیر کردند، اما آنها یک نژاد خیلی مذهبی نبودند، بلکه هدف فتوحات آنها غارت و چپاول و اندوختن ثروت بود، نه توسعه مذهب. دلیل اینکه تعدادی جنگجوی محدود عرب موفق شدند به آسانی بر جمعیت عظیمی از دنیا که دارای تمدن عالی تر و مذهب خاص خودشان بودند حکومت کنند، آن بود که جنگجویان حاکم از معتقدات مذهبی عمیقی برخوردار نبودند و میانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و کسب قدرت بنیان گرفته بود.

اما ایرانیها برعکس از ابتدای تاریخ خود قومی بی نهایت مذهبی و بشدت متفکر بودند. لذا بعد از حمله اعراب و صدور اسلام به کشور مذکور، ایرانیان از اسلام صاف عیاره عرب، دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود پیغمبر و اصحابش توانسته بود تصور شود، بوجود آوردند.»^۱

«لئون کاتانی» از شرق شناسان برجسته و مشهور گفته است: «هدف اعراب از جنگ با ایران، حد اقل تا زمان ابوبکر به چنگ آوردن غنائم بود، نه برانداختن امپراطوری ایران.»^۲

مؤلف «فتوح البلدان» مینویسد: «در جنگ قادسیه سپاه مسلمانان بین نه تا ده هزار مرد بود و چون نیازمند علف و طعام میشدند، گروهی سوار روانه میکردند و آنان در فراسوی فرات به غارت می پرداختند...»^۳

از مجموع کلیه نوشته های مذکور و مطالبی که در فصول بعد به تشریح آنها خواهیم پرداخت، این نتیجه حاصل میشود که تظاهر به واجد بودن مقام نبوت برای محمد وسیله ای برای کسب قدرت و شوکت بوده و در راه نیل به این هدف هر نوع

1- Bertran Russell, *A History of Western Philosophy* (New York: Simon & Schuster, 1945), p. 421.

۲- سالنامه اسلام (میلان: ۱۹۱۲)، جلد دوم، صفحه ۹۱۵، قمره ۱۵۳

۳- امام احمد بن حنبل، *فتوح البلدان*، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرنوش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۶)، صفحه ۵۵

عمل غیر اخلاقی برای محمد و پیروانش مشروع تلقی می‌شده است. بعبارت دیگر بجای اینکه محمد مأمور رسانیدن ندای حق و حقیقت به افراد مردم و اصلاح و ارشاد اخلاقیات و تقویت ارزشهای معنوی آنها بشود، در جهت ارضای تمایلات نفسانی و دنیوی و کسب جاه و قدرت برای خویش گام برداشته است.

*



تصویر بالا، چهرهٔ واقف علی بن ابیطالب، سر عم، داماد، یار نزدیک، مدبر اجرایی محمد، خلیفهٔ چهارم و امام اول شیعیان می‌باشد. بنا بر عقیده پیروان تشیع، محمد شخصاً علی را به جانشینی خود تعیین کرده است.

این فرقه را هفتگی نامه «پاسداران جمهوری اسلامی» از روی فرقه‌وری که در نمایشگاه باستانی (موزه) لندن وجود دارد نسخه‌برداری و بجاپ رسانیده است.

فصل دوم

آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟

به «آگاتون» عزیزبگو، سقراط را میتوانی به -
آسانی زد کنی، ولی حقیقت را نمیتوانی
انکار کنی.
سقراط

موضوع با سواد و یا بیسواد بودن محمد، آورنده قرآن قرنهایست مورد بحث دانشمندان و محققین قرار دارد. مسلمانان همیشه با سواد بودن محمد را انکار کرده - اند تا بدینوسیله بتوانند قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد قلمداد کنند. آیا محمد از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده و یا از این توانایی محروم بوده است؟ در مباحث این فصل با بررسی عمیق اسناد و مدارک معتبری که در این باره وجود دارد، کیفیت و واقعیت این موضوع، مورد یک بحث تحلیلی قرار خواهد گرفت.

اگرچه بطوریکه در فصل هفتم خواهیم دید، قرآن پر از مطالب متضاد و تناقضات آشکار و غیر منطقی بوده و بعضی از متون و احکام آن در سطحی تدوین شده که الهام آنها را از منابع الهی، معنوی و متافیزیک منتفی میسازد، با این

وصف قرآن را میتوان یک اثر بدیع فلسفی، ادبی و مذهبی در شبه جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی دانست. مطالب، کلمات و عبارات جذابی که در قرآن بکاررفته، ساختمان دستوری عبارات و جمله های آن و بعضی متون نغز و آموزنده قرآن همه حاکی از آنست که کتاب مذکور محصول مغز یک مؤلف مطلع و متبحر بوده است. بنا بر این اگر قرآن را با آنچه خصوصیتی که برایش ذکر شد، کار یک آدم بیسواد بدانیم، باید بطوریکه محمد خود گفته است، آنرا یک معجزه تلقی کنیم.

البته مسلمانان عقیده دارند که محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته است، ولی بدیهی است که این طرز فکر از معتقدات دینی و عقاید جزمی و تعبدی آنها ناشی میشود و در مطالب این فصل با استناد به مدارک و دلایل محکم و مستند به بررسی واقع بینانه این موضوع خواهیم پرداخت.

اندکی توجه منطقی به اوضاع و احوال فرهنگی زمان قبل از ظهور محمد بعنوان پیامبر، واقعیت باسوادی و یا بیسوادی او را برای هر فرد روشنگری محقق میسازد. اگر به محصولات ادبی عصر قبل از محمد و مخصوصاً اشعاری که بوسیله شعرای آن دوره سروده شده توجه کنیم، خواهیم دید که اصول و قواعد دستور زبان در آن زمان در عربستان بسیار پیشرفته بوده و اهل فصاحت و بلاغت از فن نطق و خطابه شگفت انگیز و تحسین آمیزی برخوردار بوده اند.

در زندگی اعراب قبل از اسلام، بر طبق نوشته های معتبر، شعر اهمیت فراوانی داشته و یکی از نیازهای حیاتی زندگی مردم شبه جزیره عربستان بشمار میرفته است. «کلمان هوارت» دانشمند عرب شناس مشهور اروپائی میگوید، عرب بادیه زندگی خود را در چهار عامل جستجو میکرد: اول شتر، دوم خیمه، سوم شمشیر، چهارم شعر.^۱

شعر یعنی کلام موزون و مستجع و مقفی مانند شتر و خیمه و شمشیر برای عرب از نیازهای حیاتی زندگی بشمار میرفت و هرگاه کسی کلام موزون را با لحن خوش میخواند، بدون تردید اعراب بادیه رامجنوب میکرد. بهمین دلیل است که

1- Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: 1903).

محمد برای خواندن قرآن به تقلید از یهودیها، لحن مسجع و موزون بکار میبرد و خود در جنگها آیات قرآن را بطور موزون و با لحن خوش میخواند و بدینوسیله سربازان اسلام را برای جنگ با دشمن تشجیع و به آنها آمادگی و حرارت بیشتری میبخشید.

اعراب حالات و احساسات گوناگون انسانی مانند خوشی، ناخوشی، شادی، غم و یا اندوه را در قالب شعر تجلی میداده اند. اعراب تجلیات تأثر را در اشعار «زهیر» حالت خشم را در اشعار «اعشی»، احساس وحشت را در اشعار «نابغه» می یافتند و هنگامی که میخواستند برای حمله به دشمن در خود جرأت و شهامت لازم را احساس کنند، با اشعار «عنتره» شروع به رجز خوانی میکردند.^۱

شعر در زندگی اعراب عصر جاهلیت به اندازه ای اهمیت داشت که هر سال در بازار مکاره، شعرای عرب سخنوری میکردند و هر شاعری که اشعارش بیشتر مورد توجه مردم قرار میگرفت، از طرف آنها تجلیل میشد و اشعارش را با خط زرین روی پارچه ای ابریشمین مینوشتند و برای مدت یکسال آنها را از دیوار کعبه میآویختند و بهمین مناسبت اشعار مذکور را معلقات میخواندند. در آن زمان شعر به اندازه ای در روحیه مردم عرب تأثیر داشت که معمولاً اعراب با اشعار نغز و نافذ خود میتوانستند در روان و افکار مردم تأثیر کنند و آنها را برای قبول خواست های خود آماده سازند.

«امری القیس» یکی از شعرای معروف عرب در دوره جاهلیت است که اشعارش از دیوار کعبه آویخته بود و بطوریکه عایشه یکی از همسران محمد نقل کرده است، محمد بقدری شیفته اشعار شاعر مذکور بود که تمام ابیات قصیده طولانی «امری القیس» را از برداشت. بعلاوه «ابن هشام»، «ابوداود»، «ابن حنبل»، «حمیداله» و «ابن سعد» که از محققان تاریخ اسلام و زندگی محمد هستند، همه گفته اند که محمد به شعر بسیار علاقمند بود و گاهی اوقات اشعار

۱- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۳۰

عرب را بر زبان می آورده است.^۱

شواهد و دلایل مذکور حاکی است که محمد نمیتوانسته است مرد بیسوادی باشد، بلکه از سواد ادبیات کافی برخوردار بوده و استعداد خاص او توأم با اندیشه - گریها و در خود فرورفتن هایش از زمان کودکی بعد، کیفیت ذهنی او را برای خلق احکام و متون قرآن و اندیشه نبوت آماده کرده بوده است.

نکته مهم در بحث درباره سواد محمد آنست که وی بطور یقین میل نداشته است، مردم از مطالعاتی که او برای کسب اطلاعات و معلومات لازم جهت اجرای هدفی که در سر داشته میکرده، اطلاع حاصل کنند، زیرا میخواست است آنچه را که در آینده برای مردم بعنوان کلام خدا نازل میکند، جنبه الهی و مافوق طبیعی داشته باشد. او قصد داشت از جانب خدا کتاب دینی مقدسی را برای اعراب نازل کند که بالاتر از کتب مقدسی باشد که موسی و عیسی برای یهودیان و مسیحیان از طرف خدا نازل کردند. پیامبران اسرائیل پیوسته به پیروانشان وانمود کرده بودند، آنچه را که درباره احکام دینی و الهی بیان میدارند از جانب خدا به آنها الهام شده و نمیتوان آنها را در کتب و نوشتهجات عادی یافت. محمد نیز از روزی که خود را مبعوث خدا معرفی کرد تا روز مرگ میخواست همین اثر را در پیروانش بوجود بیاورد.

باید توجه داشته باشیم «سنت پاول» یکی از حواریون بزرگ مسیح و از مؤلفان عهد جدید، متون انجیل را مطالعه و با پیروان و معاشران مسیح نیز درباره آنها سخن گفته بود، ولی در هیچیک از نوشته هایش به این موارد اشاره ای نکرده و بلکه وانمود کرده است آنچه را که در عهد جدید آورده، بوی الهام شده است. وی بکرات گفته است:

«من هیچگاه با گوشت و خون مشورت نکردم.» (گالاشینز ۱۶-۱)، «آنهاست که صاحب شهرت و منزلت بودند، هیچ مطلبی در اختیار من قرار ندادند.» (گالاشینز ۲-۶)

۱- فاخذ بالا، صفحه ۲۲

محمد نیز همین روش را بکار برد. وی وانمود کرد که قرآن از سوی خدا برایش نازل شده و افکار و عقاید متفکران زمان و یامتون کتب و نوشتجات موجود در آنها نقشی نداشته است.

بدیهی است که محمد قبل از ظهور، مدت طولانی خود را جهت ایفای نقشی که در سر می پرورانیده آماده کرده بوده است. اگرچه خانواده هاشم که محمد در آن پا بعمره وجود گذاشت، از ثروت و یا نفوذ قابل توجهی برخوردار نبود، ولی یکی از خانواده های محترم مکه بشمار میرفت. پدر بزرگ محمد، بنام عبدالمطلب و عمویش، ابوطالب که تربیت و سرپرستی محمد را برعهده داشتند، به یقین مانند سایر خانواده های معروف مکه او را مورد تعلیم و تربیت قرار داده بودند. توجه به این واقعیت که خدیجه تاجر ثروتمند مکه (که بعداً به عقد ازدواج محمد درآمد)، او را سرپرست امور تجارتنی خود کرد، تردیدی باقی نمیگذارد که محمد از سواد کافی برخوردار بوده است. همچنین بدون شک میتوان گفت که محمد سالها قبل از ادعای نبوت با دانشمندان و فضیای اسرائیل در تماس بوده، متون تورات و انجیل و سایر کتب و نوشتجات مربوط را مطالعه و خود را برای ادعای نبوت آماده کرده بوده است. منتها پس از ادعای نبوت محمد به مطالبی که بوسیله مطالعه و آموزش تحصیل کرده بود، رنگ الهامات الهی و آسمانی زده و آنها را بعنوان کلام خدا به مردم معرفی کرده است.

بطور کلی مسلم است که در زمان تولد محمد هنر خواندن و نوشتن نسبتاً در مکه معمول بوده است. بعضی از مسلمانان گفته اند، خواندن و نوشتن تا زمان «حارب» پدر ابوسفیان، یکی از بزرگترین مخالفان محمد در مکه معمول نبود و حارب این هنر را در سال ۵۶۰ در مکه مرسوم داشت. اما نه تنها دلیلی برای اثبات این مدعی وجود ندارد، بلکه دلائل و مدارک زیادی نیز در دست است که در زمان محمد خواندن و نوشتن در مکه معمول بوده است. زیرا مدتها قبل از ظهور محمد روابط نزدیک بین مکه و یمن بوسیله کاروانهای تجارتنی وجود داشت و قرنها قبل از آن سواد خواندن و نوشتن در یمن متداول بود. دلیل دیگر آشنا بودن مردم با خواندن و نوشتن در هنگام ظهور محمد در مکه آنست که مدرکی وجود دارد که

حاکی است عبدالمطلب، جد محمد در زمان جوانی، در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته ای به مدینه ارسال و از اهالی مدینه تقاضای کمک نموده است.^۱ بعلاوه در حدود دو پست سال قبل از هجرت، یهودیها و مسیحیانی که در مجاورت مکه بسر میبردند از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند.

«مویر» یکی از محققان معتبر و معروف اسلام شناس می نویسد: «تردید نیست که سواد نوشتن مدتها پیش از ۵۶۰ قبل از میلاد در مکه معمول بود. یادداشت های مکشوفه ثابت میکند که نوشتن عربی در سالهای ابتدای ظهور محمد در مکه مرسوم بود. من نمیتوانم فکر کنم که حتی فقیرترین افراد مسلمان نیز در سالهای اول ظهور اسلام از امکان خواندن و نوشتن بی بهره بوده اند. در آن زمان پوست های درخت خرما و نی به اندازه کافی برای نوشتن در دسترس مردم قرار داشته است.»^۲

«مویر» از قول «کاتب الواقدی» مینویسد در زمان محمد، اهالی مکه بمراتب بیشتر از مردم مدینه از هنر نوشتن برخوردار بودند، بطوریکه بعد از جنگ بدر بسیاری از زندانیان جنگی مکه مجبور شدند به بچه های اهل مدینه سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. هر یک از اسرای جنگی موظف بود، به ده پسر سواد خواندن و نوشتن بیاموزد و فقط هنگامی که این وظیفه را بطور کامل انجام میداد، میتوانست آزاد شود.^۳

«هارتمن» نیز اشعار داشته است که در هنگام ظهور محمد، سواد نوشتن در یمن و عربستان شمالی بسیار مرسوم بود و بین مکه و ایالات مذکور و همچنین ایران روابط نزدیکی وجود داشت. «هارتمن» مینویسد: «به تحقیق میتوان گفت

1- Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* (London: The Sheldon Press, 1934), P. 101.

2- William Muir, K.C.S.I., *The Life of Mohammed*, edited by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911).

3- *Ibid.*

که نوشتن روی پوست در زمان ظهور محمد یک رسم عادی برای شعرا و تجار و غیره بشمار میرفت.^۱

دلایل بسیاری در دست است که در زمان ظهور محمد سواد خواندن و نوشتن در مکه مرسوم بود و آنهایی که خلاف این ادعا را دارند قادر به ارائه مدارک کافی نشده اند. برای مثال علی خلیفه چهارم و امام اول شیعیان بعضی از دستورات و احکام محمد را می نوشت و برای اینکه همیشه آنها را در دسترس داشته باشد، لوله میکرد و آنها را به قبضه شمشیرش می بست.^۲ گفته شده است که جابر و یاسر دو نفر از شمشیرسازان مکه، موقعی که محمد از نزدیک آنها عبور میکرد، مشغول خواندن تورات و انجیل بودند و محمد به آنها گوش فرا میداد. در جلد اول احادیث نبوی صحیح البخاری نیز میخوانیم که «ورقه بن نوفل»، عموی خدیجه عادت به خواندن انجیل داشت و آنرا با الفبای عبری می نوشت. البته بعضی گفته اند وی آنها را به زبانهای عبری و عربی هر دو مینوشت.^۳

بدون تردید ظهور اسلام باعث پیشرفت سواد خواندن و نوشتن در عربستان شد، اما آنرا بوجود نیاورد. «لوثی چیخو» در کتاب خود تحت عنوان مطالعات عربی در ادبیات مسیحی قبل از اسلام، یک فصل کامل برای اثبات اینکه هنر نوشتن مدتها قبل از هجرت محمد از مکه به مدینه بوسیله مسیحی ها در عربستان شمالی و جنوبی رایج شده بود، اختصاص داده است.^۴ حروف نباتی و نسخی که هم امروز در زبان عربی معمول است، در اصل بوسیله مسیحی ها ایجاد شده است.

1- Von Martin, Hartman, *Der Islamische Orient* (Leipzig: 1909), vol ii, p. 425.

2- Muir, *The Mohammedan Controversy*, p. 114.

۳- عفتانی، تفسیری بر فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

4- *Encyclopedia of Islam*, 5 vols. (London and Leiden: 1913-38).

«برگر»^۱ و «ول هوسن»^۲ هر دو نقش مسیحی ها را در ایجاد زبان عربی تأیید کرده اند.

همچنین در کتاب الاغانی میخوانیم که «ورقه بن نوفل» قسمتهایی از انجیل را با حروف عبری می نوشت.^۳ «چیخو» اشعار میدارد که قسمت بزرگی از لغات قرآن، مخصوصاً اسامی و صفات خدا و عبارات و اصطلاحاتی که درباره سرنوشت بشر در بهشت و دوزخ در دنیای اخروی شرح داده شده است و همچنین اصطلاحات مذهبی (که معمولاً مرجد نبوغ محمد بشمار رفته)، همه در اشعار مسیحیت قبل از اسلام وجود داشته است.^۴

باتوجه به وجود مدارک و دلائل متین مذکور میتوان گفت که انکارات منابع اسلامی درباره وجود سواد خواندن و نوشتن در مکه در زمان ظهور اسلام فاقد اعتبار میباشد. برای مثال البلدهوری^۵ تعداد آتهائی را که در زمان محمد سواد خواندن و نوشتن داشته اند، هفده نفر ذکر نموده است که نمیتواند بنا به دلائل مذکور مبنای منطقی داشته باشد. یکی دیگر از مؤلفین اسلامی، بنام «فتح الباری»^۶ تعداد منشیان محمد را ۴۲ نفر ذکر کرده است.^۷ اگرچه ادعای مؤلف مذکور را بر طبق مدارکی که در این بحث شرح داده شد، میتوان اغراق آمیز دانست، مهبذا تعدادی

۱- *History de l'Ecriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, p. 287.

۲- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 232.

۳- ابوالفرج اسبہانی، کتاب الاغانی، ۲۱ جلد، (قاهره: ۱۹۲۷/۳۶)، جلد سوم، صفحه ۱۴.

۴- Louis Cheikho, *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, vol. ii, pp. 158-95.

۵- احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، تنظیم یوسیفه محمد حمیداله (قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹).

۶- فتح الباری، شرح البخاری، (قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری)، جلد نهم، صفحه ۱۹.

۷- «پاول کازانووا» با ذکر پنج مأخذ معتبر، اسامی ۴۲ نفر منشی محمد را ذکر کرده است.

Paul Casanova, *Mohammed et la Fin du Mond* (Paris: 1911-24), pp. 96-97.

را که «عسقلانسی» بعنوان منشیان محمد ذکر کرده، دلیل بر آنست که هنر خواندن و نوشتن در زمان محمد غیر مرسوم نبوده است. سوابقی وجود دارد که بر طبق دستور محمد، نامه هائی به حکام خارجی نوشته میشده و حتی با کلیمی ها به زبان عبری مکاتبه میشده است.^۱ علت اینکه محمد بعد از ادعای نبوت وظیفه خواندن نامه های وارده را به ملازمانش وا گذار میکرد، باید در مناسبات مربوط به مدیریت او جستجو کرد.

در بین زنان محمد نیز حداقل عایشه و سنده از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند. در قرآن در ۲۴۰ مورد سخن از کلمات «نوشتن» و «کتاب» رفته است و این خود دلیل بارز و گویائی از متداول بودن خواندن و نوشتن در آن زمان بوده است. از طرف دیگر مسلم است که کسی که گوینده کلمات مذکور بوده، یعنی خود محمد، طبیعتاً نمیتوانسته است شخص بیوادى باشد.

اهالی مکه نیز مانند مصریها در زمان ظهور محمد بسیار شائق نوشتن بودند و کلیه امکانات و تسهیلات لازم را برای این کار در اختیار داشتند. سوابق موجود حاکی است که نماینده های محمد در خارج بوسیله مکاتبه ارتباط برقرار میکرده - اند. مهمترین عواملی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگرفتند، عبارت بودند از چرم، برگ درخت خرما، پوست کتف شتر، کوزه های شکسته، سنگهای سفید مسطح، لوحه های چوبی، پوست های مختلف و پاپیروس.^۲ «موریتز» میگوید: «به یقین میتوان گفت که در شهر تجارتمی «پترا» هنر نوشتن در آغاز قرن سوم معمول و مرسوم بود.»^۳

با توجه به دلائل و مدارک مذکور در بالا و این واقعیت که محمد خود دارای تعدادی منشی بود، به تحقیق میتوان ادعا کرد که در آن زمان در پایتخت مذهبی عربستان، یعنی مکه که مخصوصاً زیارتگاه عمومی مردم آن منطقه بود و تعداد

1- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 103.

2- *Encyclopedia of Islam*, Article on "Arabie."

3- *Ibid*.

زیادی از افراد برای زیارت به این شهر رفت و آمد میکردند، بیش از تعداد هفده نفر با سواد در این شهر وجود داشته است. محمد نیز خود شخص با هوشی بود و برای مدتهای طولانی اداره امور تجارتي خدیجه را بر عهده داشت و با توجه به اینکه در شهر دور دست سوریه رفت و آمد میکرد و انتقال کالاهای تجارتي بین مکه و سوریه را هدایت مینمود، به یقین فرصت کسب سواد حاصل کرده بوده است. «مارگولیوت» معتقد است که محمد در مکه مغازه ای داشته و صورت محاسبات و داد و ستد مغازه مذکور را شخصاً اداره میکرد است.^۱ بهر حال اگر هم محمد در سوریه فرصت کسب سواد خواندن و نوشتن را حاصل نکرده باشد، میتواندست است هنر مذکور را از یکی از دو همسران با سوادش (عایشه و حفصه) آموخته باشد. گروهی از محققین نیز با استناد به آیه ۴۸ سوره عنکبوت اظهار داشته اند که محمد قبل از بعثت قادر به نوشتن نبوده، ولی پس از بعثت هنر مذکور را فرا گرفته است. آیه ۴۸ سوره عنکبوت در این جهت میگوید:

وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُبُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحْطُونَ بِبَيِّنَاتِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ السُّبْحَانَ ۝

«و تو از این پیش قادر به خواندن کتاب و نوشتن خط با دست راست نبودى تا مبادا مبطلان شك آورند.»

با وجود کلیه دلایل و مدارک مذکور، چگونه مسلمانان میتوانند چشمهای خود را بروی کلیه حقایق مزبور بسته و سواد محمد را انکار کنند؟

بزرگترین دلیلی که مسلمانان قشری در باره بیسواد بودن محمد ارائه میدهند، ذکر کلمه «امی» در قرآن است. کلمه «امی» درشش مورد در قرآن ذکر شده و بعضی از مترجمین و مفسرین قرآن برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند. بنا براین بی مناسبت نیست کلمه «امی» و مفهوم آنرا مورد یک بحث تحلیلی قرار دهیم و ببینیم آیا مفهوم واقعی کلمه مذکور چیست و هدف قرآن از ذکر کلمه مذکور چه بوده است. اما قبل از ورود به بحث بهتر است به ذکر آن قسمت از آیه هائی که در قرآن کلمه «امی» در آنها بکار برده شده است پردازیم:

1- D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: 1905), pp. 67-69.

آیه ۷۸ سوره بقره میگوید:

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَتْلُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانٍ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَتْلُونَ ۝

«و از آنها امیونی^۱ هستند که کتاب را نمیدانند، اما آرزوهائی در سر می پروراند و تنها پای بند خیالات خود هستند.»

آیه ۲۰ سوره آل عمران حاکی است:

... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأَسْمَانَ اسْأَلْتَهُمْ فَمَنْ أَسْكَنُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا ...

«... و بگو یا اهل کتاب و امیین (آیا شما ایمان میاورید؟) اگر آنها ایمان آوردند، پس هدایت شده اند...»

آیه ۷۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِعُقُوبِ اللَّهِ لِيُؤَدِّيَ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَسْمَانِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذُوبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

«و از اهل کتاب بعضی تا آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری به آنها امانت بسپاری، رد امانت کنند و برخی از آنها تا آن اندازه نادرست هستند که اگر یک دینار به آنها امانت دهی، آنرا پس ندهند بجز آنکه بر مطالبه آن سخت گیری شود، از اینرو که گویند برای ما پیروان کتاب خوردن مال غیر گناهی ندارد و این سخن را به خدا نسبت میدهند، در صورتیکه میدانند که به خدا نسبت دروغ می - بندند.»

آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف اشعار میدارد:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... قَالُوا يَا اللَّهُ رُسُولُكَ الْكَبِيرُ الْأُمِّيَّ ...

«آنهاست که از رسول پیغمبر اُمی متابعت میکنند..... پس به خدا و رسول پیغمبر اُمی ایمان بیاورید.....»

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، به سرمایه نصرت اله شیخ المراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی، و بدون ذکر نام ناشر، ۱۳۲۷ خورشیدی، صفحه ۱۷، برای «امی» ترجمه «یهودی عوام» و «بیسواد» هر دو قائل شده است.

آیه ۲ سوره جمعه میگوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ رَسُولًا مِّنْهُمْ ...

«او خدائی است که از بین امتیبین رسولی از میان آنها برانگیخت...»^۱ در حالیکه بزرگترین دلیل آنهایی که محمد را بیسواد پنداشته و قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد دانسته اند، وجود کلمه «امی»^۲ است که بعضی از مترجمین و مفسرین برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند، اما تحقیقاتی که بوسیله دانشمندان اسلام شناس بعمل آمده، این عقیده را مردود میسازد. «اگوست مولر»^۳ معتقد است کلمه «امی» یک لغت مخلوط عبری و عربی است که از اصل کلمه عبری "goi" و یا "goyim" وارد زبان عربی شده است. این کلمه بوسیله محمد بوجود نیامده، بلکه وی آنرا در هنگام امتحان یک سخنرانی اقتباس کرده و معنی «یکسوی و یا کلیه آنهایی را که از تبار اسرائیل نیستند» و یا «فاقد کتاب مقدس آسمانی هستند»، افاده میکند. این موضوع را عموم قرآن شناسان معروف از قبیل «توری»^۴، «پالمر»^۵، «رودول»^۶، «لین»^۷، «وری»^۸، «نولدک

۱- کلیه آیات مذکور بجز از آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ در مدینه نازل شده است.

۲- هیچیک از فرهنگ های لغت عربی نه تنها برای کلمه «امت» بلکه برای هیچیک از مشتقات آن مفهوم «بیسواد» قائل نشده اند. بعلاوه هیچیک از افرادی که در زبان عربی صاحب نظر هستند، تا کنون برای کلمه «امت» هیچ مفهومی که به کلمه «بیسواد» نزدیک باشد، نگار نبرده اند. تنها بعضی از مفسران قرآن کلمه «امی» را به «بیسواد» تفسیر کرده اند.

3- William Muller, *The Life of Mohammed*, ed., T.H. Weir (Edinburg: 1923).

4- Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967), p. 38.

5- E.H. Palmer, *The Koran* (London: 1951), p. 48.

6- J.M. Rodwell. *The Koran* (London: 1937).

7- E.W. Lane, *An Arabic-English Lexicon*, 2 Books, (London: 1863-93), p. 92.

8- E.M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran: Comprising Sale's Translation and Preliminary Discourse*, 4 vols., (London: Kegan Paul, 1896).

شوالی»^۱، و غیره تأیید کرده اند.

یکی از دلائلی که «توری»^۲ برای اثبات این عقیده که کلمه «امی» معنی «فرد و یا افراد غیر یهودی» میدهد، بیان کرده، مدلول آیه ۷۸ سوره بقره مذکور در بالاست. توضیح اینکه سوره بقره بعد از آنکه از آیه ۴۰ بیحد راجع به یهودیان بحث میکند، در آیه ۷۸ ادامه میدهد: «و درین آنها (امییونی) هستند که با کتب مقدس آشنائی ندارند، ولی آرزوهائی در سر می پروراند و پای بند خیالات خود هستند.» سپس آیه ۷۹ سوره مذکور ادامه میدهد:

قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ يَأْتِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرَكُوا بِهِ لَنَا قَلِيلًا
قَوْلِ لَهْمُ مِمَّا كَتَبْتُ الْكِتَابَ وَوَيْلٌ لَهْمُ مِمَّا يَكْتُمُونَ ○

«وای بر آنهایی که کتب مقدس را با دست های خود مینویسند، سپس میگویند این کلام خداست و به بهای اندک میفروشند. وای بر آنهایی که با دستهایشان چنین مطالبی را مینویسند و وای بر آنها با چیزهائی که بدینوسیله کسب میکنند.»
باتوجه به آیه مذکور و جمله «وای بر آنهایی که کتاب را با دستهای خود مینویسند» و همچنین بادر نظر گرفتن این واقعیت که جمله مذکور بطور مستقیم به «امییون» بر میگردد، تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد. زیرا اگر کلمه «امی» معنی «بیسواد» میداد، قرآن نمیبایستی از «امییون» انتظار نوشتن داشته و بر آنها «وای» بفرستد. آیه ۲۰ سوره آل عمران نیز به شرح بالا «اهل کتاب» و «امییون» را در کنار یکدیگر بکار برده و در حالیکه هدف آیه مذکور از ذکر عبارت «اهل کتاب» یهودیان و مسیحیان بوده است، قصد آیه مزبور از ذکر «امییون» جز «فرد و یا افراد غیر کلیمی» مفهوم دیگری نمیتواند باشد.

1- Noldeke - Schwally, *Geschichte des Qorans*, vol. I, (Leipzig: 1909).

2- Quoted by: Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 38.

«رودول»^۱ در تفسیری که بر آیه ۱۵۸ سوره اعراف نوشته، کلمه «امی» را برابر با کلمه «تراد» در زبان یونانی و کلمه "goyim" در زبان عبری گرفته است. آیه ۱۵۸ سوره اعراف میگوید:

كُلُّ نَافِلَةٍ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةُ الَّتِي كَفَرْتُمْ فَسَوَاءٌ لَكُمْ أَعْبَدْتُمُ اللَّهَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«بگو ای مردم بدرستی که من از طرف خدا رسول همه نسل بشر هستم، آن خدائی که مالک زمین و آسمان است، هیچ خدائی جز او نیست که او زنده میکند و میمیراند پس به خدا و پیغمبر امی او که به خدا و سخنان خدا پای بند است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید هدایت شوید.»

«رودول» معتقد است اگرچه محمد برای ارائه قرآن بعنوان معجزه نبوتش وانمود میکرد که از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده و میل داشت پیروانش قرآن را بعنوان معجزه نبوت او تلقی کنند، ولی بدون تردید با داستانهای تورات آشنا بوده است.^۲

اعم از اینکه عقیده «رودول» درست یا نادرست باشد، میتوان بقول دکتر «وری» متکی شد و یقین کرد که کلمه «امی» را یهودیها به محمد اطلاق میکردند و با این عمل هدفشان تحقیر محمد بوده است. زیرا یهودیها نبوت را مخصوص قوم خود میدانستند و معتقد بودند نبوت موهبتی است که تنها برای قوم اسرائیل مقرر شده و باید منحصر به سلسله آنها باشد و لذا با تحقیر، به محمد «پیغمبر امی» یعنی پیامبر غیر یهودی خطاب میکردند و محمد این کلمه را از آنها آموخته و در فرصت های مناسب بکار برده است. بهمین دلیل است که محمد در آیه مذکور خود را پیغمبر امی که برای همه افراد انسانها مبعوث شده، میداند.

1- Rodwell, *The Koran*.

2- *Ibid*.

دلیل دیگر مبنی بر اینکه کلمه «امی» در قرآن به معنی «غیریهودیان» بکار رفته، مدلول آیه ۷۵ سوره عمران مذکور در بالا است که کلمه «امیین» را بعد از کلمه اهل کتاب و برای غیریهودیان که مال مردم را میخورند و به خدا نسبت کذب میدهند، بکار برده است. کمی دقت در مفهوم آیه مذکور نشان میدهد که کلمه «امیین» از لحاظ منطقی نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد، زیرا معقول نیست، قرآن کلمه «بیسوادان» را در برابر «یهودیان» بکار برد و بگوید «یهودیان بیسواد» که مال مردم را میخورند، ولی بکار بردن کلمه «غیریهودیان» در برابر «یهودیان» انطباق عقلانی و منطقی مقبول تری با مفهوم آیه خواهد داشت.

صرفنظر از دلائل مذکور در بالا در کلیه مواردی که در قرآن کلمه «امی» بکار رفته، بغیر از مورد آیه ۲ سوره جمعه، بدون استثناء بحث از یهودیان و اعمال و رفتار آنها در میان بوده و میتوان گفت که کلمه «امی» یعنی «غیریهود» در برابر «یهود» بکار رفته است. حتی آیه ۲ سوره جمعه نیز که میگوید: «او خدائی است که از بین (امیین) پیغمبری از میان آنها برانگیخت»، هدفش این بوده است که خداوند از بین «غیر کلیمی ها» رسولی برای اعراب برگزید.

با وجود استدلال مذکور در بالا تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن مفهوم «غیریهودی» دارد، نه «بیسواد»، معیناً بازم بحث را در این زمینه ادامه میدهیم.

الطبری درباره مفهوم کلمه «امی» در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران مینویسد: «(امیون) در میان اعراب به آشنائی خطاب میشود که از کتب مقدس آسمانی پیروی نمیکند.»^۱

کتاب فرهنگ لغت تاج العروس اشعار میدارد که محمد از سواد خواندن و

۱- محمد بن جریر الطبری، طریقہ الامم والملوک، ۱۲ جلد (قاہرہ: ۱۳۲۶ هجری)، جلد سوم،

نوشتن برخوردار بود، اما «قادر به تشخیص و تمیز نوشته خوب از بد نبود.»^۱ بصلاوه احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، محمد خواندن و نوشتن را پس از بعثت به نبوت آموخت.^۲

ابن عباس در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران میگوید کلمه «امّی» به آنهایی اطلاق میشود که نه پیامبری برای هدایتشان ارسال شده و نه کتاب آسمانی برایشان نازل شده است.^۳ الطبری در تفسیر آیه مذکور مینویسد کلمه «امّی» به افرادی خطاب میشود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است، مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند، ولی یهودیان و مسیحیانی که از کتب آسمانی خود پیروی میکردند، «اهل کتاب» خوانده شده اند.^۴ تفسیر ابن عباس بدون تردید ثابت میکند که «امّی» معنی «افراد غیر کلیمی» میدهد، نه «بیسواد.»

در ترجمه ها، تفسیرها و نوشته های مسلمانان عرب نیز شواهدی وجود دارد که نشان میدهد کلمه «امّی» مفهوم «بیسواد» ندارد و در نتیجه با استناد به نوشته های مذکور میتوان گفت که محمد از سواد نوشتن و خواندن برخوردار بوده است. از جمله محمد علی^۵ در ترجمه ای که از قرآن در سال ۱۹۱۷ منتشر کرده، در تفسیر آیه ۷۵ سوره بقره با عقیده «رودول» و «لین» درباره ترجمه کلمه «امّی» به «افراد غیر یهودی» بشدت مخالفت کرده است، ولی شگفت آنجاست که نامبرده در تفسیر سوره جمعه کلمه «امّی» را به «افراد مکی» ترجمه کرده و از فحوای ترجمه و تفسیر او مستفاد میشود که محمد بعد از بعثت اگرچه از منشی و

۱- نقل از

Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* - p. 106.

2- *Ibid.*

۳- ابن عباس، جلد سوم، صفحه ۲۲۶

۴- الطبری، طرّفه الامم والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۴۲

5. Mohammed Ali, *The Holy Koran* (Woking, 1917).

کاتب استفاده میکرده، معنی از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۱ در مقدمه قرآن مذکور شرحی وجود دارد که حاکی است محمد در زمان مرگ قرآنی که سوره ها و آیه های آن دارای همان ترتیبی است که امروز در دست ماست، از خود باقی گذاشته است. همچنین شواهدی در دست است که نشان میدهد بعضی از سوره های قرآن حتی در زمان محمد و در موقع نزول بصورت نوشته وجود داشته است. از جمله شواهد مذکور میتوان آیه ۷۹ سوره واقعه را به شرح زیر ذکر کرد:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝

«هیچکس نباید (قرآن را) لمس کند، بجز افراد پاک.»

بدیهی است که اگر در زمان محمد متون قرآن بصورت نوشته وجود نداشت و تنها در اذهان حافظین قرآن ذخیره شده بود، چگونه آیه مذکور میتوانست نازل شود و توصیه کند که فقط با دست پاک باید قرآن را لمس کرد.

همچنین عمر خلیفه دوم در موردی اظهار داشته است که نسخه ای از سوره طه بطور کامل بصورت نوشته شده در خانه فاطمه دختر پیغمبر کشف شده است.^۲ در اینصورت چه کسی غیر از محمد میتواند سوره مذکور را نوشته باشد؟

مذاهب سنی و شیعه درباره با سواد بودن محمد با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. سنی ها معتقدند محمد از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده، ولی اهل تشیع عقیده دارند که محمد با سواد بوده است.

«اسپرنگر» میگوید، یکی از نویسندگان عرب بنام «محمد بن محمد بن نومان» (متوفی در سال ۴۱۳ هجری) کتابی نوشته و در کتاب مذکور ثابت کرده است که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۳

عقیده اهل تشیع درباره با سواد بودن محمد در کتاب **حیات القلوب** تشریح

1- *Ibid.*, p.362.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p.108.

3- *Ibid.*, p.109.

شده است. این کتاب که بزبان فارسی نوشته شده و «جیمز مریک»^۱ در سال ۱۸۵۰ در بوستون آنرا تحت عنوان *زندگی و مذهب محمد* به زبان انگلیسی ترجمه کرده است، در مقدمه کتاب مذکور مینویسد: «در باره کلمه (امی) روایات مختلف وجود دارد. عده ای به این علت به پیغمبر عنوان (امی) داده اند که وی قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. گروه دیگری معتقدند کلمه (امی) صفتی است که محمد را به امتش مربوط میکند و حاکی از آنست که وی نیز مانند سایر اعراب بیسواد بوده است. بعضی از افراد نیز عقیده دارند که کلمه (امی) از کلمه (ام) به معنی (مادر) گرفته شده و دلیل اختصاص عنوان مذکور برای پیغمبر آن بوده است که وی مانند یک بچه نوزاد ساده بوده است. روایاتی نیز وجود دارد که حاکی است کلمه (امی) مفهوم انتساب به مکه را دارد و پیغمبر به این علت (امی) نامیده شده که اهل مکه بوده است.»

امام جعفر صادق میگوید ظهور محمد را از بین قومی که اگرچه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و بهمین علت «امی» نامیده شده اند، باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست.^۲

روایت است که شخصی از امام محمد تقی، امام دهم شیعیان سؤال کرد، چرا پیغمبر «امی» نامیده شده است. امام محمد تقی قبل از پاسخ به پرسش مذکور، از عقیده اهل تسنن در این باره پرسش کرد. پاسخ داده شد که فرقه تسنن، پیغمبر را بیسواد دانسته اند. امام محمد تقی بر آنها لعنت فرستاد و گفت این یک دروغ است، زیرا چگونه پیغمبر میتواند برای ارشاد و هدایت دیگران برگزیده شود و خود بیسواد باشد.^۳ ... از امام جعفر صادق روایت است، هنگامی که ابوسفیان به قصد جنگ^۱ احد حرکت کرد، عباس نامه ای برای محمد ارسال و ویرا از

1- James Merrick, *The Life and Religion of Mohammed* (Boston: 1850).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 110.

3- *Ibid.*

موضوع حرکت ابوسفیان برای جنگ آگاه کرد. محمد هنگامی که گروهی از ملازمانش در باغ مدینه اطراف او گرد آمده بودند، نامه مذکور را دریافت کرد و پس از خواندن نامه به پیروان خود دستور داد وارد شهر شوند و خبر مذکور را به آگاهی آنها رسانید. امام جعفر صادق همچنین تأکید کرده است که پیغمبر دارای سواد خواندن و نوشتن بوده است.^۱

یکی از دلائل اهل تشیع برای اثبات با سواد بودن محمد واقعه امضای عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در سال ششم هجرت، در حدیبیه نزدیک مکه است. البخاری در صحیح البخاری^۲ و ابن هشام در سیرت الرسول^۳ به تفصیل واقعه مذکور را شرح داده اند.

البخاری مینویسد، در هنگام تهیه عهدنامه بین محمد و طایفه قریش، علی برای برای نوشتن عهدنامه مذکور از طرف محمد انتخاب شد و محمد به وی دستور داد، در هنگام نوشتن متن عهد نامه برای محمد عنوان «رسول خدا» قائل شود و بنویسد «عهدنامه ای بین محمد رسول خدا و سهیل بن عمر». اما سهیل بن عمر با ذکر عنوان «محمد رسول خدا» در عهدنامه مورد نظر مخالفت ورزید و اظهار داشت اگر طایفه قریش میتوانندستند محمد را بعنوان رسول خدا قبول کنند، اصولاً نوشتن چنین عهدنامه ای الزام آور نبود. لذا سهیل بن عمر به علی اظهار داشت عنوان «محمد رسول خدا» را حذف کند و بجای آن بنویسد «محمد بن عبدالله». علی پیشنهاد سهیل - عمر را رد کرد و به حق خدا سوگند خورد که هیچگاه عنوان «رسول خدا» را از محمد جدا نخواهد کرد. البخاری مینویسد کار که بدینجا رسید، محمد متن عهدنامه را از علی گرفت و خودش نوشت: «محمد بن عبدالله»^۴

1- Merrick, *The Life and Religion of Mohammed*, pp. 86-87.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاهره: الشب)، جلد دوم، صفحه ۱۷۰

۳- عبدالملک بن هشام، سیرت رسول اله، تنظیم از بلاغ، جلد دوم، صفحه ۱۷۵

4- Leon Caetani, *Annali dell' Islam*, 5 vol. (Milano: 1905-13);

محمد بن جریر طبری، طریقه الامم والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۲۵

«مویر» درباره عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در حدیبیه که به «سوگند رضوان» معروف شده است، شرح مبسوطی ارائه داده و اگرچه درباره امتناع علی از نوشتن «محمد بن عبدالله» ذکری بمیان نیاورده، نوشته است که محمد خود این عبارت را به عهد نامه اضافه کرد. «مویر» از قول «واقدی» در پاورقی کتاب خود نوشته است، محمد در انتهای عهدنامه جمله زیر را به متن عهد نامه افزود:

«تعهدات این عهدنامه باید متقابل بوده و آنچه را که ما در مقابل شما بر عهده میگیریم، شما نیز باید انجام همان موارد را در برابر ما بر ذمه بگیرید.»^۱

علی بقاوی^۲ در تفسیری که برای آیه ۲۶ سوره فتح نوشته و طبری نیز در کتاب *المواهب الدنیا*^۳ موضوع عهدنامه مذکور و کیفیت مخالفت سهیل بن عمرو را با ذکر عنوان «رسول خدا» برای محمد به تفصیل تشریح و مورد بحث قرار داده اند.

«اسپرنگر» از قول «قستلانی» مینویسد زمانی در اسپانیا موضوع بیسواد بودن و یا با سواد بودن محمد مورد بحث بوده، در این جریان «اونیاس» فیلسوف معروف اظهار میدارد که محمد هم سواد خواندن داشته و هم سواد نوشتن. در بحث مذکور مسلمانان به آیه ۴۷ سوره عنکبوت استناد و اعتراف میکنند که محمد بعد از بعثت قدرت خواندن و نوشتن کسب کرده است.^۴

«اسپرنگر» همچنین از قول مؤلفین عرب مینویسد، محمد نه تنها سواد خواندن و نوشتن داشته، بلکه حتی در این کار استاد بوده و از دستخط زیبایی نیز بهره میبرده است. «اسپرنگر» در جهت اثبات ادعای مذکور مینویسد، روزی محمد به یکی از کاتبانش به شرح زیر گفته است:

«دوات را زمین بگذار، قلمت را بتراش، دندانهای «س» را تقسیم کن و «م» را

1- Sir William Temple Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: 1883).

2- Zwerner, *Studies in Popular Islam*, p. 111.

3- *Ibid.*

4- *Ibid.* p. 112.

آنقدر طویل ننویس.»^۱

«ابن ابی شیبیا» گفته است پیغمبر قبل از رحلت قادر به خواندن و نوشتن بوده و من افرادی را می شناسم که بر این امر گواهی خواهند داد.»^۲ با توجه به اینکه «ابن ابی شیبیا» در سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است، میتوان یقین داشت که قول او صحت دارد.

دلیل معتبرتر و قاطع تر از کلیه دلائل مذکور در بالا مبنی بر یا سواد بودن محمد، عملی است که وی در روز ۴ ژوئن ۶۳۲ میلادی سه روز قبل از وفات انجام داد. بسیاری از شخصیت های معتبر اسلامی ناظر اقدام مذکور محمد بوده و دلیل مذکور کلیه تردید هائی را که درباره با سواد بودن محمد وجود دارد، خنثی میکند.

شهرستانی در این باره مینویسد، پیغمبر گفت: «یک قلم و دوات و یک برگ تحریر برای من بیاورید، زیرا قصد دارم مطالبی بنویسم که بعد از مرگ شما گمراه نشوید.»^۳ روایت مذکور از زبان کسی که شخصاً ناظر و مستمع سخنان محمد بوده، نقل شده و همه پیروان محمد صحت آنرا گواهی کرده اند. تاکنون هیچیک از مقامات اسلامی با این امر که محمد شخصاً در بستر مرگ، برای نوشتن اظهار علاقه کرده، مخالفت نکرده اند. «اسپرنگر» لاقول فهرست ۹ مدرک معتبر که واقعه مذکور را تأیید کرده اند، در کتاب خود ذکر کرده است.^۴ «مویر» درباره واقعه مذکور مینویسد:

«محمد در هنگام وفات، در زمانی که عمر و گروهی از بزرگان اسلام و صحابه او در اطاقی که وی بستری بود، حضور داشتند، با صدای بلند گفت: (یک قلم و دوات و صفحه ای کاغذ برای من بیاورید، میخواهم مطالبی را برای شما

1- *Ibid.* p. 113.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، کتاب الملل والنحل؛ ابو عبدالله محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹، جلد، تصحیح بوسیلہ ساجو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)، صفحه ۱۴۹.

4- Sprenger, *The Life of Mohammed*.

بنویسم که برای همیشه شما را از گمراهی نجات دهد.) عمر میگوید، من با خود فکر کردم، آیا مطالب قرآن کافی نیست که ما را از گمراه شدن مصون دارد؟ در این موقع همسران محمد گفتند، باید قلم و دوات و برگ تحریری تهیه کرد و به وی ارائه داد. یکی از همسران محمد اظهار داشت: «آیا وضع او در حال حاضر چگونه است؟ آیا حالت هذیان ندارد؟»

عمر آنها را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «ساکت باشید و عاقلانه رفتار کنید، شما موقعی که آقایان بیمار میشوند اشک میریزید و هنگامی که بهبود می یابد او را در آغوش میگیرید.» اگر چه تذکر عمر معمولاً نباید در محمد تأثیر نامطلوبی داشته باشد، ولی او آنقدر نسبت به همسرانش حسود بود که حتی در بستر مرگ نیز حاضر نبود، کسی همسرانش را با حسن نیت موعظه کند، لذا با شنیدن این حرف محمد برآشفته شد و اظهار داشت: «لما در واقع آنها بهتر از تو هستند.»^۱

نکته جالب توجه در بحث مربوط به اینکه آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است، آیه اول سوره علق،

إِنَّمَا يَأْتِيهِمْ لَيْلٌ مِنَ اللَّيْلِ يَخْلَوْنَ «بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.»

و یا بعقیده کلیه مسلمانان اولین آیه ای است که برای محمد نازل شده است. محمد میگوید هنگامی که من در غار حرا بودم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «بخوان.» پاسخ دادم: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دستش را روی شانه ام قرار داد و مجدداً گفت: «بخوان.»

باز محمد جواب داد: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دو دستش را روی شانه محمد فشار داد و گفت: «بخوان.»

محمد میگوید، فشار دستهای آن شخص طوری مرا متألم کرد که نزدیک بود از حال بروم، لذا پرسیدم: «چه باید بخوانم؟»

شخص مذکور گفت:

1- Muir, *The Life of Muhammed*, vol., IV, pp. 271-72.

﴿قُرْآنًا بِأَسْمَاءِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾

یعنی «بخوان بنام پروردگارت که ترا خلق کرد.»

مسلمانان این واقعه را به این نحو تفسیر میکنند که چون محمد سواد نداشته، نتوانسته است بخواند.

«هرشفلد»^۱ میگوید عقیده مسلمانان در این باره ناشی از سوء تفاهمی است که در ترجمه و تفسیر کلمه «اقراء» بعمل آمده است. وی معتقد است که کلمه «اقراء» ترجمه عربی آیه ۲۶ فصل چهارم و آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین تورات است و برای کلمه «اقراء» همان ترجمه و تفسیری را باید قائل شد که برای آیات مذکور در سفر تکوین تورات اختصاص یافته است.

آیه ۲۶ فصل چهارم سفر تکوین میگوید: «و برای شیث پسری متولد شد و او را انوش نام نهاد و در آنوقت به ذکر نام یهوه پرداختند.» آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین نیز میگوید: «.... پس از آنجابه کوهی که بطرف شرق بیت نیل محدود بود کوچ کرده، خیمه خود را در آنجا برپا نمود و در آنجا برای خداوند محرابی بنا نهاد و نام یهوه را ذکر کرد.»

«هرشفلد» میگوید همانطور که در دو مورد بالا در تورات در مورد اول آدم و در مورد دوم، ابراهیم هر دو نام خدا را ذکر کرده اند، هدف آیه اول سوره علق نیز درباره افسانه ظهور جبرئیل و تکلیف او به محمد که نام خدا را بخواند، در واقع این بوده است که محمد نام خدا را در ذهن یاد آور شود و آنرا در ضمیر خود ذکر کند.

جالب توجه آنجاست که هیچیک از نویسندگان در صحت عقیده مذکور تردید نکرده و حتی گروهی از نویسندگان اسلامی از جمله «ابن اسحق»، «البقاوی»، و «البیضاوی» و دیگران، الهام مذکور را درباره ظهور جبرئیل و الهام کلمه «بخوان»، یک رؤیا دانسته اند، نه یک توهم بصری. در جهت

1- Hartwig Hirshfield, *New Research into the Composition and Exegesis of the Quran* (London: 1902), p. 18.

اثبات این عقیده باید توجه داشت که نام جبرئیل در هیچیک از آیات مکی ذکر نشده و ظاهراً در زمانی که محمد در مکه اقامت داشته، با نام جبرئیل آشنا نبوده است. با توجه به این واقعیت، موضوع بیسواد بودن محمد را میتوان کاملاً مردود دانست.

بعضی از مفسران قرآن عقیده مذکور را تأیید کرده و از جمله «عسقلانی»^۱ در نقدی که بر کتاب صحیح البخاری وارد کرده مینویسد هدف محمد از پاسخ «من نمیتوانم بخوانم»، آن بوده است که «من در حال حاضر نمیتوانم بخوانم» و یا «در حال حاضر نمیتوانم بخوبی بخوانم». زیرا در هنگام ظهور جبرئیل محمد بقول خودش، دچار وحشی غیر مترقبه شده بوده است. «عسقلانی» در ادامه این بحث اضافه میکند، بر طبق نقل یک راوی محمد در هنگام ظهور جبرئیل نگفته است. «من نمیتوانم بخوانم» و یا «من قادر به خواندن نیستم»، بلکه اظهار داشته است: «(در این وضع) چگونه میتوانم بخوانم» و یا بر طبق یک روایت دیگر محمد به جبرئیل پاسخ داده است: «من چه باید بخوانم؟»

حتی اگر ما قبول کنیم که «اقراء» معنی «خواندن» کتابی را میدهد، این موضوع دلیل بر آن نیست که محمد پاسخ داده باشد، «من نمیتوانم بخوانم»، بلکه بطوریکه «اسپرنگر» گفته است، این موضوع حاکی از آنست که محمد پاسخ داده است: «من که اکنون چیزی برای خواندن در اختیار ندارم.»^۲

صرفنظر از کلیه موارد بالا، نامه ای به خط محمد کشف شده است که اگر چه قسمتی از آن آسیب دیده، معهداً کلیه مسلمانان هندوستان (قبل از تشکیل کشور پاکستان)، صحت و اعتبار نامه مذکور و انساب قطعی آنرا به محمد مورد تأیید قرار داده و تصویر آنرا بکرات به چندین زبان منتشر ساخته اند.

۱- فتح الباری، تفسیری بر البخاری، جلد اول، صفحه ۱۸

2- Sprenger, *The Life of Mohammed* (Allahabad: 1851), p. 95.

«بلین»^۱ چگونگی کشف نامه مذکور را بوسیله بارتلمی در یک صومعه متعلق به مسیحیان در مصر در مجله ژورنال انجمن آسیائی به تفصیل مورد بحث قرار داده است. ترجمه فارسی نامه مذکور بشرح زیر است:

«بسم اله الرحمن الرحیم. از محمد بنده و پیامبر خدا، به المقوقس رهبر مسیحیان، سلام بر او که پیرو حقیقت است. بعد از (این مقدمه) من ترا دعوت میکنم اسلام را قبول کرده، به آن ایمان بیاوری و بدینوسیله امنیت خود را حفظ کنی. بدیهی است که در اینصورت خداوند به تو دو مرتبه پاداش خواهد داد. اما اگر از قبول اسلام و ایمان به آن خود داری کنی، گناه مسیحیان را به گردن خواهی گرفت. (بگو) ای مردم اهل کتاب، به دینی ایمان بیاورید که ما و شما را برابر خواهد کرد. و فقط خدا را پرستش کنید و هیچ شریکی برای او قرار ندهید. بیایید بغیر از خدا، اربابان دیگری برای خود انتخاب نکنیم. اگر آنها دعوت ترا رد کردند (به آنها) بگو شما شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.»

مهر پیغمبر خدا، محمد

تردید وجود ندارد که محمد، چنین نامه ای را به مقوقس حاکم اسکندریه ارسال داشته است، زیرا در تمام کتبی که راجع به زندگی محمد منتشر شده، نام مقوقس جزء سلاطین مقتدری که محمد نماینده هائی برای دعوت به اسلام نزد آنها فرستاده، ذکر شده است. اصل نامه مذکور روی پوست نوشته شده، نه پاپیروس و تشخیص نوع حروف آن مشکل است. معهذا میتوان گفت که حروف نامه مذکور بین خط نسخ و خط کوفی است و فاقد حروف صدادار و نقطه میباشد.

«بلین» معتقد است که مدرک مورد نظر به تمام معنی موثق بوده و از نوع بعضی نامه های جعلی که دارای مهر محمد بوده و ارامنه آسیای صغیر برای اثبات اینکه پیغمبر بعضی حقوق و مصونیت هائی را برای آنها قائل شده، به حکومت نایب السلطنه مصر ارائه میکرده اند نیست.^۲

1- Bejin, *Journal of Asiatic Society*, 1854, vol. iv, p. 482.

2- *Ibid.*

تصویری ازنامه مذکور در کتاب کوچکی تحت عنوان *دلیل الكتاب* به قلم حسن شهاب در سال ۱۹۰۹ در قاهره منتشر شده است. کتاب مذکور درباره تاریخ خط عربی میباشد و یکی از استادان دانشگاه الازهر در کتاب مذکور به ذکر فهرست اسامی زنانی که در زمان پیغمبر قادر به خواندن و نوشتن بوده اند، پرداخته است. از جمله زنان مذکور میتوان زنان زیر را نام برد: شیفا دختر عبدالله، عدویه، یکی از زنانی که در هنگام تولد محمد حضور داشته، ام کلثوم دختر اکبر، عایشه و غیره. در کتاب مذکور آمده است که پیغمبر به شیفا دستور داد به یکی از همسرانش بنام حفصه (دختر عمر) سواد خواندن و نوشتن بیاموزد.^۱

مسلمانان تحصیل کرده اصالت نامه مذکور و استاد آنرا به محمد بطور قاطع قبول کرده اند. در سوریه و نریولی تصویر دیگری ازنامه مذکور تهیه شده و بوسیله کتابفروشیها در اختیار مردم قرار گرفته است. چند سال قبل، نامه مذکور در بمبئی بوسیله پسران «محمد غلام رسول سورنی» کتابفروش در بازار بندی چاپ و برای فروش عرضه شده است.

«ساموئل زومر»^۲ مولف کتاب *مطالعاتی در اسلام مردمی* مینویسد تصویری از نامه مذکور در اختیار دارد که نامه اصلی با مهر محمد در وسط نوشته شده، در سمت راست آن، شرح چگونگی کشف نامه مذکور با ترجمه عربی آن به خط قدیمی کوفی و در سمت چپ آن متن اصل نامه به زبان اردو میباشد. شرحی که درباره چگونگی کشف نامه مذکور داده شده، به نحو زیر است:

«این تصویر نامه ای است که محمد پیغمبر با مهر خود مهور و در سال هفتم هجری برای مقوقس رهبر مسیحیان مصر ارسال داشت. در سال ۱۲۷۵ هجری یکی از شرق شناسان فرانسوی نامه مذکور را در بین مدارک دیگری از مسیحیان مصر در صومعه «اخامیم» در مصر علیا کشف کرد. او نامه مذکور را نزد سلطان عبدالمجید خان برد و وی دستور داد، نامه مورد نظر در بین آثار متعلق به پیغمبر در قسطنطنیه حفظ و نگهداری شود. این تصویر از اصل نامه

1- Hassan Shahab, *Dalil ul-Kitab* (Cairo: 1904), p. 46.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 119.

مذکور که نزد سلطان عبدالحمید، سلطان فعلی ماست، در سال ۱۳۱۶ تهیه شده است.»

باتوضیحاتی که در این فصل درباره موضوع باسوادبودن و یابیسواد بودن محمد همراه بادلائل و مدارک مستند داده شد، بنظر میرسد پاسخ به عنوان این فصل یعنی «آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟» کار مشکلی نباشد. استناد به هریک ازدلائل مذکور در بالا به تنهایی کافی است ثابت کند که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است. حال اگر محمد خواسته است وانمود کند که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بوده، بغیر از اینکه وی قصد داشته است، به آنهایی که پیوسته خواستار معجزه نبوتش بوده اند، بیسوادی اش را بعنوان معجزه مذکور ارائه دهد، تعبیر دیگری نمیتوان یافت.

بطور خلاصه بااستناد به یکایک دلائل مذکور تردیدی باقی نخواهد ماند که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده و لذا مسلمانان متمدد برای اثبات معجزه محمد باید در جستجوی وسیله دیگری باشند. احراز این واقعیت لاجرم مارابه کشف دیگری رهنمون خواهد شد و آن اینست که به قول فخر رازی، اگر محمد قادر به خواندن و نوشتن بوده، بلاشبهه قبل از ادعای نبوت کتب مقدس را مطالعه و با استفاده از آنها خود را برای ادعای نبوت و تألیف قرآن بعنوان کتاب آسمانی دین او که بوسیله جبرئیل به وی نازل شده، آماده کرده بوده است.^۱ *

فصل سوم

محمد و فرضیه نبوت

با مذهب به آسانی میتوان مردم را فریب داد،
ولی از فریب در آوردن مردم بوسیله مذهب کاری
بس مشکل است -
یرتل

محمد فرضیه «نبوت» را که یکی از اصول مهم دین اسلام را تشکیل میدهد از یهودیان آموخت. اصل «نبوت» بعنوان بالاترین مقام بشری در روی زمین در کلیه کتب و نوشته‌جات اسرائیلی‌ها مشهود است، بطوریکه میتوان گفت اساس و بنیاد تاریخ اسرائیل را اصل نبوت و پیامبران آن تشکیل میدهند. در هر یک از ادوار تاریخی اسرائیل، پیامبری از طرف خدا و به نیابت او بر قوم اسرائیل فرمانروائی میکرده است. در تاریخ اسرائیل، پیامبران دارای قدرت مکاشفه با خدا تلقی شده و خود را رهبر امور دنیوی مردم دانسته و حتی قدرت سلاطین نسبت به مقام پیامبران در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

محمد پس از مطالعه فلسفه نبوت در قوم اسرائیل، تصمیم گرفت همانطور که

اسرائیلی ها در هریک از ادوار مختلف تاریخی دارای پیامبری بودند و پیامبران اسرائیل از جانب خدا بر قوم مذکور حکومت میکردند، وی نیز باید فرمانفرمائی بر قوم عرب را بعنوان پیامبر خدا بر عهده بگیرد.

محمد از زمانی که نزد معلمین یهودی به آموختن متن تورات پرداخت، پیوسته به این فکر بود که چرا مقام نبوت باید در اختیار قوم اسرائیل باشد و از یک پیامبر اسرائیلی به پیامبر دیگری از این قوم انتقال یابد. چرا او نتواند مانند موسی که برای قوم اسرائیل دین و آئین تازه ای نازل کرد، وی نیز برای قوم عرب پیامبر دین جدیدی شود. خدا قول داده بود که ذریات ابراهیم بین ملل دنیا «قوم برگزیده» شوند و اکنون بعقیده محمد وقت آن فرا رسیده بود که نبوت برای همیشه در شاخه نسلی «اسحاق» متوقف و به شاخه نسلی دیگر ابراهیم یعنی ذریه «اسماعیل» منتقل و از دگرسو نبوت به خودش ختم شود.

باتوجه به اینکه کلیه ادیان کتابدار از قبیل یهود، مسیح و اسلام و مخصوصاً قرآن از ابراهیم بنام «ابراهیم حنیف» یعنی «یکتاپرست» نام میبرند و همه خود را وارث آئین یکتاپرستی ابراهیم میدانند و در واقع ابراهیم را پدر دین خود بشمار میاورند، بی مناسبت نیست، بطور اختصار به شرح تاریخچه افسانه ای زندگی و کیفیت رسالت مذهبی ابراهیم، بر طبق متون تورات و قرآن پردازیم.

بر طبق شرح سفر تکوین در عهد عتیق (فصل دهم و یازدهم، آیات ۲۵ تا ۲۷)، ابراهیم از اعقاب سام ارشدترین پسر نوح، اولین رهبر مذهبی قوم عبریان است که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در کلبه بین النهرین متولد شده است. او با خواهر ناتنی اش بنام «سارا» ازدواج کرد و سپس باتفاق خانواده اش به «هران» مهاجرت کرد. ابراهیم سپس با برادرزاده اش لوط به کنعان مسافرت کرد. لوط در دره اردن سکونت گزید، ولی ابراهیم در شهرهای اطراف به مسافرت مشغول شد و محل هائی برای عبادت در نقاط مختلف و از جمله «هبرون» بوجود آورد. بعدها اتحادیه سلاطین شهرهای منطقه ای که لوط در آنجا سکونت داشت، ویرا دستگیر کرد. ابراهیم با ۳۱۸ مرد مسلح اتحادیه سلاطین را شکست داد و لوط و سایر زندانیان را آزاد کرد. (فصل ۱۴، آیه ۱۸ سفر تکوین). ابراهیم زمانی

که در دره بحرالمیت سکونت داشت، ناظر قهر خدا درباره اقوام «سودوم» و «غموره» و نابودی آنها بود. او ۱۷۵ سال عمر کرد و در کنعان بدرود حیات گفت.

محتویات تورات حاکی است که ابراهیم فرزندی نداشت و امید بچه دار شدن هم در سر نمی پرورانید. اما شبی خداوند او را احضار کرد و بوی گفت: «به - آسمان نگاه کن و اگر می‌توانی ستاره های آنرا بشمار» هنگامی که ابراهیم بطرف آسمان سر بلند کرد، صدائی شنید که میگفت: «تو بچه دار خواهی شد.»^۱ ابراهیم در آن زمان ۸۵ سال و همسرش «سارا» ۷۵ سال داشت. «سارا» مستخدمه خود «هاجر» را که اهل مصر بود به ابراهیم داد تا با وی ازدواج کند. سپس بین «سارا» و «هاجر» اختلاف افتاد و «هاجر» از دست «سارا» فرار کرد و به خدا شکایت برد. خداوند فرشته ای نزد «هاجر» فرستاد که به وی مرده داد خداوند گفته است: «من نسل ترا آنقدر زیاد خواهم کرد که از شماره بیرون برود.» فرشته همچنین به «هاجر» گفت: «تو اکنون حامله هستی و بزودی پسری خواهی آورد که باید نامش را (اسماعیل) بگذاری.»^۲

سپس هاجر بسوی ابراهیم و سارا رفت و داستان فرشته را برای آنها تعریف کرد. آنگاه هاجر وضع حمل کرد و پسری آورد که نامش را اسماعیل گذاشت. هنگامی که اسماعیل به سن ۱۳ سالگی رسید، ابراهیم یکصد سال و سارا نود سال داشت. خدا مجدداً با ابراهیم گفتگو کرد و بوی اظهار داشت، بزودی سارا فرزند پسری خواهد آورد که باید «اسحق» نامیده شود.

بر طبق وعده خداوند «سارا» فرزند پسری بدنیا آورد و او را «اسحق» نامگذاری کرد. پس از اینکه «اسحق» دوران شیرخوارگی را به پایان رسانید، «سارا» به ابراهیم اظهار داشت که هاجر و فرزندش اسماعیل نباید در خانه آنها بمانند. ابراهیم از این موضوع ناراحت شد ولی خدا به او گفت، به اجرای پیشنهاد

۱. عهد عتیق، سفر تکوین، فصل پانزدهم، آیه ۵

۲. مآخذ بالا، فصل شانزدهم، آیات ۱۶ و ۱۷

«سارا» تن در دهد و مطمئن باشد که خداوند ابراهیم را برکت و نسلی زیاد خواهد داد.

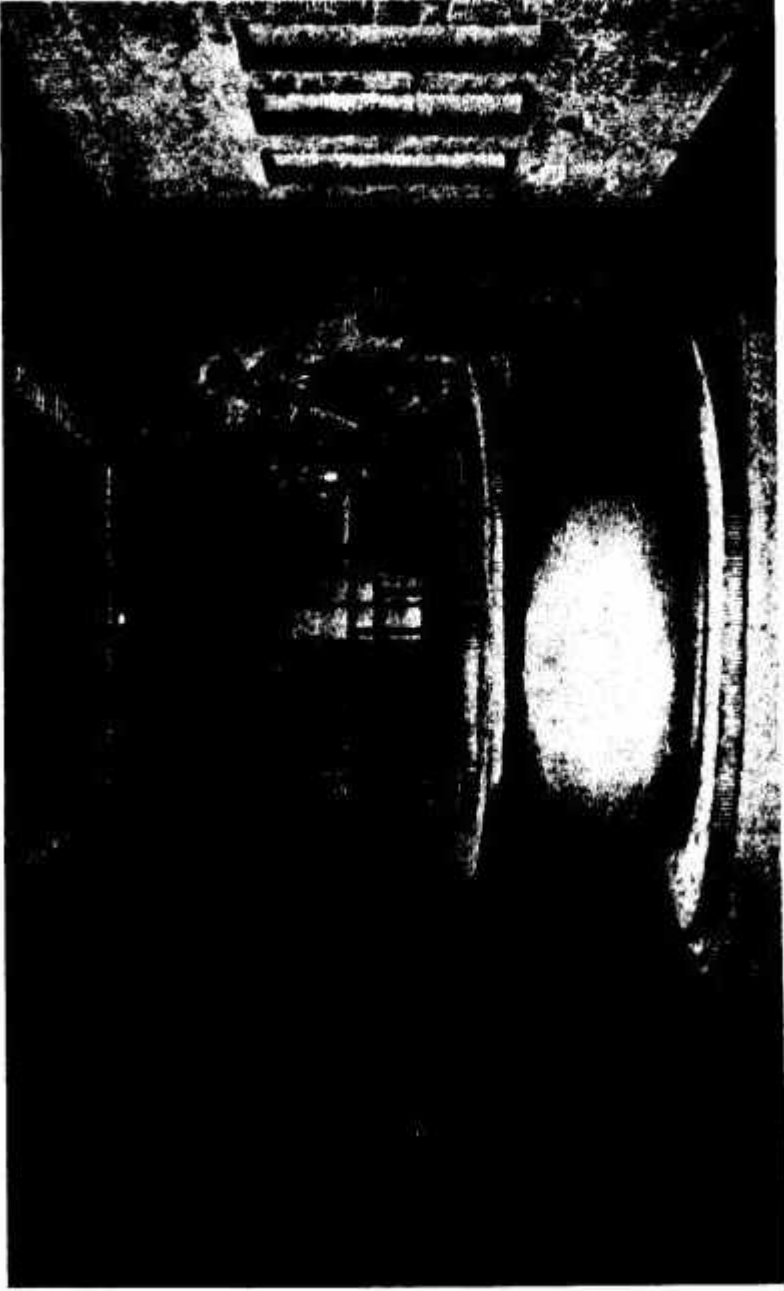
هاجر و فرزندش اسماعیل بسمت دره خشک عربستان که در حدود ۴۰ روز مسافت با شتر از کنعان فاصله داشت، براه افتادند. هنگامی که هاجر و اسماعیل به دره «بکا» و یا محلی که امروز مکه نامیده میشود رسیدند، هر دو از تشنگی در حال مرگ بودند. اسماعیل از خداوند استغاثه کمک کرد و هاجر نیز در حالت آشفتگی زیاد تعداد هفت بار از «مروه» به «صفا» و برعکس دوید. مرتبه هفتم، هاجر بی نهایت خسته شده و برای استراحت روی سنگی نشست. در این لحظه بر پایه حکایت تورات، فرشته‌ای بر او نازل شد و اظهار داشت:

«خداوند استغاثه اسماعیل فرزندت را شنید و به او برکت داد. او را بغل بگیر و چشمانت را باز کن، چشمه آبی خواهی دید.»^۱

هاجر فرزندش اسماعیل را بغل گرفت و ناگهان مشاهده کرد که از محل پاشنه کفش اسماعیل از زمین شنی چشمه‌ای فوران کرد که آنرا «زمزم» نام نهادند و از آن پس محل توقف کاروانها شد.

هنگامی که هاجر و اسماعیل به مقصد خود رسیدند، ابراهیم هنوز ۷۵ سال به - عمرش باقی بود و برای ملاقات هاجر و فرزندش وارد دره «بکا» شد. قرآن حاکی است که خداوند ابراهیم را برای ساختن کعبه در نزدیک چاه زمزم هدایت کرد و ابراهیم و فرزندش اسماعیل، کعبه را که مقدس‌ترین زیارتگاه مسلمانان است ساختند و چون خانه مذکور به شکل مکعب میباشد، آنرا کعبه نام نهادند. البته مقدس‌ترین نقطه خانه مذکور «حجر الاسود»، سنگ سیاهی است که گفته شده است، فرشته‌ای از آسمان آنرا برای ابراهیم آورد و تا هنگامی که ابراهیم سنگ مذکور را در زاویه شرقی خانه کعبه کار گذارد، سنگ مذکور در کوه ابوقیس در نزدیک کعبه قرار داده شده بود. بر طبق حدیثی که «ترمذی» از محمد نقل کرده است، سنگ مذکور از بهشت به زمین نازل شد و هنگام نزول سفید تر از شیر بود،

۱. ماخذ بالا، فصل بیست و یکم، آیات ۱۷ تا ۲۰



چاه زمزم در مکه که معروف است از محل پاشنه پای اسماعیل در شزار خشک مکه
فوران کرده است.



ولی گناهان فرزندان آدم رنگ آنرا سیاه کرد.^۱
 هنگامی که ساختمان خانه کعبه پایان پذیرفت، بر طبق آیات سوره حج،
 مخصوصاً آیات ۲۶ و ۲۷ سوره مذکور خداوند به ابراهیم دستور داد، مناسک حج
 را بوجود آورد. آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حج در این باره اشعار میدارد:

۳۱- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
 وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝

«و یادآور ای رسول که ما ابراهیم را در آن بیت الحرام (خانه کعبه) مکان دادیم تا
 با من هیچ شریک و انباز نگیرد و به او وحی کردیم که خانه مرا برای طواف
 حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه نگهدارد.»
 ۲۷- وَأَذِّنْ لِلنَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ بِمَالٍ كَثِيرٍ مِّنْ كُلِّ مَدِينٍ مِّنْ كُلِّ قَبِيلٍ ۝
 «و مردم را به انجام مناسک حج آشنا کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور
 بسوی تو جمع آیند.»

سعی بین «مروه» و «صفا» در انجام مناسک حج و یا بعبارت دیگر، علت
 اینکه حجاج در هنگام انجام مناسک حج باید هفت بار فاصله بین «مروه» و
 «صفا» را طی کنند، آنست که هاجر در تقلا بمنظور یافتن آب برای خود و
 فرزندش اسماعیل، هفت بار بین «مروه» و «صفا» دویده بود. با توجه به اینکه
 هاجر دامستان مذکور را برای ابراهیم تعریف کرد، ابراهیم «مروه» و «صفا» را
 جزء مناسک حج قرار داد.

از ابراهیم ۸ پسر باقی ماند. اسماعیل که از صیغه مصری او «هاجر» متولد
 شد. «اسحق» که از «سارا» بوجود آمد و ۶ پسر دیگر او از «کتورا» که ابراهیم
 پس از مرگ «سارا» با او ازدواج کرد، متولد شدند.

تورات، اسرائیلیان را از نسل اسحق میدانند. از بین کلیه رهبران مذهبی یهود
 که مهمترین آنها ابراهیم، اسحق و فرزندش یعقوب میباشند، اسحق تنها کسی
 بود که در سرزمین موعود متولد شد و هرگز آنرا ترک نکرد و لذا اسرائیلی ها از

۱- ابو عبسی محمد الترمذی، الجمع، هفت جلد، جلد سوم، (قاهره: ۱۹۳۷)، صفحه ۴۹

شاخه نسلی او بوجود آمدند، ولی اعراب از شاخه نسلی اسماعیل پا بعرصه وجود گذاشته اند.

داستان مذهبی مذکور نشان میدهد که ابراهیم سرسلسله اسرائیلی ها و مسلمانان هر دو بشمار میرود و بهمین دلیل، هر دو مذهب اسلام و یهود، ابراهیم را پایه گزار دین خود میدانند. آیه ۹۵ سوره آل عمران در این باره میگوید:

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَالْكَافِرُونَ وَالَّذِينَ هُمْ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○

«ای پیغمبر بگو سخن خدا راست است، پس پیروی کنید، دین ابراهیم را که دینی پاک و بی آرایش است و ابراهیم هرگز از مشرکین نبود.»

بهر حال، با توجه به سوابق تاریخی مذهب یهود، درسهائی که محمد در فرصت های مناسب از اسرائیلی های مکه آموخت، افق جدیدی در مغزش شکوفا کرد. این افق جدید فکری عبارت بود از ادعای نبوت و آوردن دین و آئین تازه ای که بتواند ابتدا اعراب و سپس احتمالاً سایر ملل را دربر بگیرد. اما هدف محمد در ابتدا اعراب بودند. در واقع میتوان گفت که رسالت محمد تنها یک رسالت دینی نبود، بلکه یک نهضت بزرگ اجتماعی و اقتصادی بود. بهمین دلیل قرآن به - مفاهیم اخلاقی و ارزشهای معنوی توجه زیادی نداشته و مشحون از مقررات اقتصادی، اجتماعی و کشورداری است. محمد با نزول قرآن میخواست به قدرت و حکومت برسد و لباس پیامبری و روحانیت را برای رسیدن به قدرت بهترین وسیله تشخیص داد. محمد قصد داشت در ضمن دینی به بشریت عرضه کند که بلکه بتواند ختم ادبانی باشد که پیامبران مختلف تا آن زمان به رسالت آورده بودند. بنا بر کیفیت فکری محمد، زمان آن فرا رسیده بود که خداوند توجه خویش را از فرزندان اسحق (یعنی یهودیها و مسیحی ها) به فرزندان اسماعیل انتقال دهد.

محمد برای اجرای رسالت بزرگش تا آنجا که امکان داشت، احکام و متون نوشتجات مقدس یهودیها را از آنها آموخت. بهمین دلیل بطوریکه میدانیم قسمت مهمی از مطالب قرآن را مطالبی که از تورات اقتباس شده، پر کرده است. البته چون محمد به احکام و متون تورات تسلط کامل نداشت و آنها را از روحانیون یهودی آموخته بود، لذا مطالب مذکور را بطور سطحی در قرآن نقل کرده و اغلب

خلاء اطلاعاتش را در این باره با تخیلش پر کرده است. قبل از اینکه محمد بعثت خود را اعلام کند، مدت‌ها در چگونگی حالت غیرعادی و یا به اصطلاح خلسه روحانی که باید در هنگام حضور جبرئیل فرشته در حالت وحی بخود بگیرد، اندیشه و تمرین کرده بود. او هر زمانی که به حضور جبرئیل تظاهر میکرد، بر خود می‌لرزید و عرقی عمیق بدنش را می‌پوشانید. معمولاً در این حالت عایشه یکی از همسرانش که نزد او محبوب تر از سایر همسرانش بود و پیرا با عبا و یا وسیله دیگری می‌پوشانید و پس از چند لحظه، محمد با آیه تازه‌ای از پوشش خارج میشد.

بسیاری از محققانی که درباره زندگی محمد تحقیق کرده‌اند و از جمله «توری»^۱، «اوتواشتول»^۲ و «جان آرچر»^۳ به این نتیجه رسیده‌اند که هر زمانی که محمد به حضور جبرئیل فرشته و ابلاغ احکام از طرف خدا تظاهر میکرد و خود را به غش و ضعف می‌زده، در واقع خود را هیپنوتیسم می‌کرده است. عبارت دیگری وی دارای قدرت تخیل فوق العاده‌ای بوده و با قراردادن ذهن خود در یک حالت تخیلی قادر بوده است، بازتابهای فیزیولوژیکی تخیلات مغزی اش را در چگونگی اعمال جسمی اش متحقق سازد. نتیجه این در خود فرو رفتن‌ها و تعقلات ژرف، محتویات قرآن است که آنرا بعنوان کتاب آسمانی و دینی به مسلمانان ارائه داده است.

محمد از همان روزهای اولی که ادعای نبوت نمود و اظهار داشت که خداوند او را برای ارشاد ملت عرب به رسالت مبعوث کرده است، مورد مخالفت شدید مردم قرار گرفت. نگاهی به خود متون قرآن نشان میدهد که مشرکان مکه از همان

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, P. 59; Torrey, "Mysticism in Islam," in Sneath's *At One with the Invisible*, Macmillan, 1921, pp. 144-46.

2- Otto Stoll, *Suggestion und Hypnotismus*, 2te Aufl. (Leipzig: 1904, pp. 256-58).

3- John Clark Archer, *Mystical Elements in Mohammed*, (dissertation), (New Haven: Yale Press, 1924, pp. 71-74, 87).

ابتدای ظهور محمد، آیه هائی را که او بعنوان کلام خدا نازل میکرد، «اساطیرالاولین»^۱ نامیدند و یهودیهای مدینه نیز محمد و ادعای نبوتش را مورد استهزاء قرار دادند. دانشمندان مسیحیت نیز، محمد را پیامبری دروغین میشمردند و این عقیده تا قرون وسطی ادامه داشت.^۲

اولین سوره هائی که محمد برای مردم نازل کرد، عموماً جنبه موعظه و پند و اندرز دارند. محمد در این زمان در مکه سکونت داشته و در این سوره ها نقش یک واعظ مصلح را برعهده گرفته و بوسیله پندواندرز و داستانسرایی مردم را به نیکوکاری ترغیب میکرد و در برابر آن به آنها پاداش بهشت وعده میداد. در آن زمان، محمد شورقابل توجهی برای داستانسرایی داشت و رویداد های تاریخ گذشته و نقش شگفت انگیز خدا را در آن رویداد ها و سرگذشت مردان معروف جهان از آدم گرفته تا داستان اصحاب کهف و شهدای «نجران» را به تفصیل تشریح کرده است. محمد معتقد بود که اعراب باید از کلیه وقایع مذکور آگاه باشند و آنها را پاره ای از تاریخ مذهب خود بدانند. بعلاوه محمد فکر میکرد که داستانسرایی برای او شنونده بوجود می آورد و لااقل گروهی یافت میشوند که به حرفهایش گوش فرادهند. بهمین سبب در ابتدای سوره یوسف در آیه ۳ میگوید:

سَخْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

یعنی «ما بهترین داستانها را برایت نقل میکنیم.» در سالهای بعد که محمد به مدینه مهاجرت و در آنجا سکونت اختیار کرد و پایه های قدرتش استوار شد، مطالب قرآن را به قانونگزاری، دستورالعمل های زندگی و عقوبت نافرمانی از خدا و رسول اختصاص داد و از موضع قدرت با مردم به سخن پرداخت.

او بغیر از اصول و موازینی که پیامبران نسلهای عبری برای قوم خود نازل کرده بودند، چیز دیگری نمیتوانست به مردم عربستان ارائه کند. بعلاوه محمد شخصاً به آئین، قوانین و مقررات و آداب و رسوم اهل کتاب علاقه داشت و برای فرا گرفتن

۱- قرآن، آیه ۵ سوره فرقان

2- Norman Daniel, *Islam and the West, The Making of an Image*, (Edinburgh: 1960), Chapter 2.

آنها کوشش فراوان بکار برده بود و بغیر از اصول و موازین مذکور که از معلمین یهودی اش فرا گرفته بود، چیز دیگری در مغز نداشت که جانشین رسوم بت پرستی مردم شبه جزیره عربستان بکند.

محمد پس از فتح مکه و در دست گرفتن قدرت در مدینه میبایستی برای پیروان خود مانند پیامبران قبلی عبری قوانین و مقررات مذهبی، مدنی و اجتماعی وضع کند و چون بغیر از اصولی که از معلمین یهودی خود در زمان قبل از ادعای نبوت آموخته بود، چیز دیگری در سر نداشت، از اینرو با وظیفه دشواری رو برو شد. زیرا اگر میخواست اصول و موازین اسلامی را عیناً از آئین یهود نسخه برداری کند، او را متهم میکردند که آئین یهود را برای کیش نوی خود تکرار کرده است و اگر میخواست، اصول و موازین جدیدی بغیر از آنچه در ادیان اهل کتاب ذکر شده است، برای پیروانش نازل کند، رسانی و مایه مغزی برای این کار نداشت. لذا ناچار بود بدون مشورت با دیگران، مایه های اصول و موازین اهل کتاب را در قالب های نو تدوین و به آنها رنگ و لعاب کلام خدا که بوسیله جبرئیل به وی وحی میشود بزند و سپس آنها را بعنوان آئین و احکام بدیع الهی و آسمانی کیش نو ظهور اسلام که هیچکس بغیر از خودش، قدرت نزول آنها نداشته است، به مردم معرفی کند.

قبل از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کند، تا زمانی که در مکه بسر میبرد، خود و گروه نسبتاً معدودی از افرادی که پیرو آئین او شده بودند، زیر مراقبت شدید ساکنان مکه قرار داشتند و لذا در این زمان محمد فرصتی برای وضع قوانین و مقررات لازم برای اتباع و پیروان دین نو ظهور اسلام نداشت و مجبور بود تابع مقررات حاکم بر مکه باشد. در این زمان چون دورنمای آینده اسلام روشن بنظر نمی رسید، محمد فکر وضع مقررات مدنی و اجتماعی را برای پیروانش حتی در مخیله هم نمی پرورانید و کلیه افکار خود را روی وضع آئینی برای ستایش خدای یکتا، ایمان به پیامبر خدا، برگزاری نماز و دعا، کیفیت دادن صدقه و وظائف افراد همسوی بیکدیگر اختصاص داده بود. حتی در سال اول مهاجرت به مدینه،

محمد و پیروانش (اعم از مهاجرین^۱ و یا انصار^۲) به ارزش یابی موقعیت جدید خود اشتغال داشتند و برای محمد فرصت تدوین مقررات زندگی مدنی و اجتماعی جهت پیروانش باقی نماند.

بعلاوه علت دیگری وجود داشت که مانع تمرکز فکر و کوشش محمد برای تدوین قوانین و مقررات لازم برای اتباع دین اسلام در سال اول مهاجرت وی به مدینه شد. دلیل مذکور این بود که اگرچه در این زمان عده ای دور محمد گردآمده و به آئین نوظهور او گردن نهاده و پیامبری اش را برسمیت شناخته بودند و به این کیفیت محمد تقریباً از بیم زجر و آزار شدن بوسیله مخالفان خود، رهایی پیدا کرده بود، محضاً نمیتوانست، عکس العمل یهودیها و مسیحی ها و مخصوصاً گروه اول را در برابر ادعای نبوتش پیش بینی کند.

بدیهی است که یهودیها دارای آئین و مقررات مذهبی و آداب و رسوم مخصوص به خود بودند که البته محمد تا حدودی آنها را مطالعه کرده و با آنها آشنا بود. بنا بر این محمد در این زمان فکر میکرد که اگر قوم یهود نبوت او را بپذیرند و پیرا بعنوان نسل جدید سلسله پیامبران خود قبول کنند، لاقلاً او باید بعضی از اصول و آئین دین یهود را برای اسلام بپذیرد و آنها را جزء آئین دینی و روشهای اجتماعی مسلمانان قرار دهد. بهمین علت است که او ابتدا اورشلیم یعنی قبله یهودیها را بعنوان قبله نماز مسلمانان انتخاب و تقریباً آن گروه از اغذیه ای را که در دین یهود تحریم شده بود، برای مسلمانان حرام اعلام نمود. البته او میل نداشت قبول و اجرای کلیه آئین دین یهود را جزء به جزء برای اسلام بپذیرد و آنها را یکایک تقلید کند و از طرف دیگر نیز بمنظور جلب هرچه زیاده تر اعراب به دین

۱- «مهاجرین» به افرادی اطلاق میشود که در زمان اقامت محمد در مکه به اسلام ایمان آورده بودند و برای رهایی از آزار قریش، به اتفاق محمد از مکه به مدینه مهاجرت کردند.

۲- «انصار» ابتدا فقط برای گروهی از ساکنان مدینه که در ماه رجب (۶۲۱ و ۶۲۲ میلادی) با محمد بیعت کردند، بکار میرفت. ولی این اصطلاح بعداً تمام سکنه مدینه را که اسلام اختیار کردند، در بر گرفت.

در تواریخ اسلامی دو گروه مهاجرین و انصار از نظر ارزشهای مذهبی یکسان تلقی میشوند و نسبت به یکدیگر امتیازی ندارند.

خود، قصد داشت، کلیه آداب و رسوم اعراب عربستان را تا آنجا که با عقیده یکتاپرستی خدا مخالفت نداشته باشد، پذیرد. از اینرو کوشش داشت، برای اینکه به اسلام قابلیت قبول زیادتری بدهد آئین و مقرراتی را که برای اسلام برمی - گزینند، مخلوطی از آئین یهود و آداب و رسوم عرب توأم با ابتکارات دینی تازه خودش باشد.

در آن زمان جمعیت کلیمی های ساکن در حجاز و مکه نسبتاً زیاد بود، یهودیهای کلیه شهرهای عربستان مانند تمام طول تاریخ خود، با یکدیگر متحد بودند و از مکه و طائف تا یمما یا یکدیگر ارتباط داشتند و از سیاست واحدی که متضمن منفعت قومی آنها بود، پیروی میکردند. البته درست است که در این زمان بعضی از یهودیهای، نبوت محمد را قبول کرده و گروهی از آنها نیز که نسبت به وی مشکوک بودند، به او روی خوش نشان میدادند و به امید اینکه او را وادار به قبول یهودیت بکنند، ندای نبوتش را با روی گشاده استماع میکردند، اما بنا بر نوشته پروفیسور «توری» متون آیات ۳۶ سوره رعد، ۵۲ سوره قصص، ۴۷ سوره عنکبوت و ۱۰ سوره احقاف درباره استقبال یهودیهای از دین اسلام، مبالغه ای بیش نیست.^۱ برای مثال، متن آیه ۳۶ سوره رعد حاکی است:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَخْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ
قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَهُهُ أَدْعُوا وَاللَّهُ مَا بِ

«آنهاست که ما برایشان کتاب فرستادیم برکتی که بر تو نازل شده اظهار خوشوقتی میکنند و جماعتی از آنها قسمت هائی از آنرا انکار میکنند به آنها بگو من مأمورم که خدای یکتا را پرستم و هرگز به او شرک نیاورم، خلق را بسوی او دعوت کنم و باز گشت همه مابسوی اوست.»

سایر آیه هائی که در این زمان بوسیله محمد نازل شده نشان میدهد که اگرچه او کوشش میکند، از بر خورد با پیروان اهل کتاب اجتناب ورزد، ولی با آنها اختلافات قابل توجهی داشته و امیدوار بوده است که سرانجام این گروه از مخالفان سرسخت رازیرچتر اسلام درآورد. آیات زیادی در قرآن مشعر بر

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p.128.

حقیقت مذکور میباشند که از آنجمله است آیات زیر:

آیه ۲۰ سوره انعام:

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ۗ وَالَّذِينَ خَبَرُوا أَنفُسَهُمْ
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

«آنهايي که ما براي شان کتاب فرستاديم با آنکه او (محمد) را مانند فرزندان خود می شناسند، اين افراد خود را به زبان انداخته و ايمان نمی آورند.»

آیه ۱۶۸ سوره اعراف:

وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْمًا ۖ مِنْهُمْ الضُّلَّالُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ ۖ وَبَلَّوْنَهُمْ
بِالْحَسَنَاتِ وَالشَّيَاطِطِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝

«و(بنی اسرائیل) را روی زمین به شعبی تقسیم کردیم، بعضی از آنها درستکار برخی خلاف آن هستند و آنها را به خوبیها و بدیها بیازمودیم ، باشد که به حق بازگردند.»

آیه شماره ۸۹ سوره اعراف، ۴۸ سوره قصص و آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز مشعر بر همین واقعیت بوده و حاکی است که محمد در زمان نزول آیه های مذکور هنوز امیدوار بوده است با دیپلماسی نرم، یهودیها را با رضا و رغبت به دین اسلام متدین سازد. آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز در این باره میگوید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۗ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا
بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ وَآلِهِ الْأَعْلَىٰ ۝

«و شما با پیروان اهل کتاب جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله نکنید، مگر با ستمکاران آنها و به اهل کتاب بگویند که ما به کتاب آسمانی قرآن که بر ما نازل شده و به کتب آسمانی که برای شما نازل شده، ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما مطیع او هستیم.»

اگرچه در این زمان تعداد خیلی از یهودیها به اسلام ایمان آورده بودند، اما از متون آیات مذکور چنین برمی آید که محمد با تمام قوا کوشش داشته است، قاطبه

یهودیه‌ها را به دین نوظهور خود ترغیب و جذب کند. یهودیه‌های مکه نیز که می‌دیدند، محمد طرفداران زیادی نداشته و خود و پیروان اندکش مورد زجر و آزار سایر گروه‌ها هستند، لزومی نمی‌دیدند که بطور علنی بر ضد او به مخالفت برخیزند. از طرف دیگر یهودیه‌ها به مخاصمات بین پیروان محمد و افراد طایفه قریش بصورت یک نوع سرگرمی و تفریح می‌نگریستند و در آن زمان نمیتوانستند خطر پیروزی محمد و پیروانش را برای خود پیش بینی کنند. محمد نیز بطور طبیعی فکر میکرد که سکوت یهودیه‌ها در برابر ادعای نبوتش، مفهوم تسلیم تدریجی آنها را در برابر اسلام دارد و با توجه باینکه گروه قلیلی از ساکنان یهودی مکه به دین اسلام گرویده اند، دلیلی ندارد که کلیه یهودیان به دین تازه او گرایش پیدا نکنند.

هنگامی که محمد به مدینه مهاجرت کرد، یهودیه‌های مدینه که از جمعیت ثروت و نیروی نظامی قابل توجهی برخوردار بودند، در کیفیت فکری قبلی خود باقی ماندند، ولی در طرز فکر محمد نسبت به آنها تحولی بوجود آمد. بدین شرح که اگر چه مسلمانان هنوز در حجاز نیروی راتشکیل نمیدادند و بطور طبیعی پیش-بینی میشد که بزودی با مخالفت‌ها و اشکالات تازه‌ای روبرو شوند، ولی چون محمد و پیروانش پس از ورود به مدینه قدرت و حکومت را در این شهر در دست گرفتند و شهر مدینه از این پس «مدینه النبی» یعنی «شهر پیغمبر» نامیده شد، لذا محمد انتظار داشت، پیروان اهل کتاب، او را بعنوان پیامبر خدا برسمیت بشناسند و به دین او گردن نهند. اما جامعه یهودیان مدینه با عزم راسخ اعلام داشت که نه محمد را بعنوان پیامبر برسمیت خواهد شناخت، نه دین او را قبول خواهد کرد و نه اینکه حتی حاضر است دین محمد را هم طراز دین خود تلقی نماید.

بدیهی است که پاسخ منفی جامعه یهودیان برای پذیرفتن دین اسلام با هدف محمد سازگار نبود و نمیتوانست برای او قابل قبول باشد. ممه‌ذا بطوریکه از متون بسیاری آیات سوره بقره بر می‌آید، محمد کاملاً از جلب موافقت یهودیه‌های مدینه برای گرایش به دین اسلام ناامید نشده بود. در سالهای ابتدای اقامت محمد در

الْحَقِّ وَهُمْ يَعْتَمِدُونَ ۝

«آنهايي که ما براي‌شان کتاب فرستاديم (يهود و نصاري) ترا مانند فرزندانشان مي‌شناسند و ليکن گروهی از آنان از راه عناد حق را کتمان ميکنند در صورتيکه به آن آگاهی دارند.»

همسپراز با تکرار متون آیات ۱۲۲ و ۴۷ سوره بقره مبني بر اينکه خداوند قوم بني - اسراييل را بر ساير افراد بشر برترى داده است، محمد در آيه ۶۲ سوره بقره ميگويد:

إِنَّ الدِّينَ إِسْلَامٌ وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالْمِصْرِيَّةَ وَالنَّصَارَى وَالضَّمِيَّةَ مِنْ أُمَّةٍ بَدَعَتْ آيَاتِنَا وَمَنْ يَتَّبِعْ أَهْلَ ذَلِكَ فَلَا خَيْرَ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

«هر مسلمان و يهود و نصاري و ستاره پرستي که از روي حقيقت به خدا و روز قيامت ايمان آورد و نيكوكاري پيشه كند، البته از خدا پاداش نيك خواهد گرفت و هيچگاه بيمناك و اندوهگين نخواهد بود.»

متن آيه مذکور بدون هيچ تغييری در آيه ۶۹ سوره مائده نيز تکرار شده است. بعداً محمد سياستش را بر ضد يهوديان تشديد کرده و بر طبق آيه ۸۵ سوره آل عمران ميگويد:

وَمَنْ يُبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝

«و هرکسی غير از اسلام دينی قبول کند، از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زيانکاران خواهد بود.»

اندکی بعد از اينکه محمد از مکه به مدينه مهاجرت کرد به اين عقیده رسيد که جامعه يهوديان مدينه و همچنين پيروان ساير مذاهب، برای قبول دين اسلام آمادگی ندارند و تنها راه معامله با آنان استفاده از زور ميباشد. بدین ترتيب با نزول آیات ۲۹ سوره توبه و ۹ سوره صف موضع خود را در برابر آنها مشخص و اعلام کرد. آيه ۲۹ سوره توبه ميگويد:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ

هُنَّ صَاحِبَاتُ الْأَنْبِيَاءِ

«جنگ کنید با آنهایی (از اهل کتاب) که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.»

نکته جالب توجه در این بحث که در ضمن مؤید تغییر موضع محمد در برابر یهودی‌ها بشمار میرود، آیه ۴ سوره ابراهیم و آیه ۹ سوره صف میباشد. بدین شرح که موقعی که محمد در مکه اقامت داشته چون نسبت به آینده اش مطمئن نبوده، لذا مسیح وار به ارشاد و هدایت مردم پرداخته است. در آیه ۴ سوره ابراهیم که در مکه نازل شده میگوید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ ...

«و ما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم، مگر به زبان همان قوم...»

در اینجا این بحث پیش می‌آید که اگر واقعاً اینطور است و بنا به استناد آیه مذکور، هر قومی باید از خود پیامبری داشته باشد که احکام و معارف الهی را به زبان همان قوم برای مردم بیان کند، چگونه است که اکنون محمد یهودیها را زیر فشاری طاقت فرسا قرار داده است که یا باید به اسلام بگروند و یا نابود شوند. ولی بهر حال پس از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کرد و براریکه قدرت تکیه زد، حس جاه طلبی اش از منطقه عربستان تجاوز کرد و به فکر کسب قدرت جهانی افتاد و با نزول آیه ۹ سوره صف اظهار داشت:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝

«اوست خدائی که رسولش را به هدایت خلق و ابلاغ دین حق فرستاد تا اگر چه مشرکین خوش ندارند ولی او را بر همه ادیان عالم غالب گرداند.»

البته امتناع جامعه یهودیهای مدینه از قبول کیش اسلام، ضربه بزرگی برای محمد بشمار می‌آمد، ولی بهر حال او میبایستی واقعیات را درک میکرد و برای

آنها چاره میساخت. در این زمان محمد ناچار بود در برابر اهالی مکه به جنگ بپردازد و اعراب بدوی نیز که بمنظور تأمین منافع شخصی خود، جانب طرف قوی - تر یعنی اهالی مکه را گرفته بودند، نیز به محمد پشت کرده و به دشمنان و مخالفان او کمک میکردند. یهودیهای مکه اگر چه در این ماجری، یعنی جنگ بین محمد و قریشیان مکه بیطرفی اختیار کرده بودند، ولی بطور پنهانی به دشمنان محمد کمک میکردند. با توجه به اینکه هدف ما در این بحث ورود به شرح جزئیات مبارزات و مختصات بین محمد و یهودیها نیست، همینقدر باید اشاره کنیم که محمد پس از فتح مکه، مخالفت و عناد خود را با یهودیان علنی کرد و بیرحمانه آنها را قلع و قمع نمود.

بعد از اینکه محمد کار یهودیان عربستان را یکسره کرد، خود را رهبر مذهبی و سیاسی عربستان معرفی نمود، ولی اگر چه یهودیان این منطقه را منهزم کرده بود، معینا نمیتوانست رابطه خود را بکلی با آنها قطع کند. زیرا سلسله وقایعی که از زمان ادعای محمد به رسالت تا هنگام رحلت او بوقوع پیوست، همه حاکی از این واقعیت است که محاسبه تاریخی محمد برای کسب قدرت در پوشش پیامبر خدا حتی بیش از آنچه که خودش در بند امر تصور کرده بود، به تحقق پیوست و اسلام در مدتی کوتاه به نحو غیر قابل تصویری کشورهای آسیای غربی، مصر، شمال آفریقا و بخشی از اروپا را فتح کرد. باید توجه داشت که عامل خاصی در توسعه سریع اسلام موثر نبود، بلکه نیروهای گوناگونی همراه با مقتضیات و اوضاع و احوال موجود دنیا در آن زمان بایکدیگر جمع شدند و اسباب بسط و توسعه سریع اسلام را فراهم کردند. ادعای پیامبری در عصر محمد بمنظور کسب قدرت تازگی نداشت و عمل رایجی بود. افراد زیادی چه در عصر محمد و چه پس از آن، ادعای پیامبری نمودند که مهمترین آنها عبارت بودند از: «اسودعسی»^۱ که حتی سرزمین «نجران» و «صنعا» و طایفه «مذحج» را مطیع خود ساخت. «طلیحه»^۲

۱. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، صفحه ۲۹۶

۲. تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحات ۱۳۸۶ - ۱۳۸۱؛ حبیبه السیر، جلد اول، صفحه ۴۴۹

که طایفه «بنی اسد» دعوت او را به پیامبری قبول کردند. «مسلمه»^۱ که ادعا کرد خدا به او وحی میکند و «سجاح»^۲، زنی که ادعای پیامبری و ارتباط با خدا را کرد و طایفه «هزبل» دعوت او را پذیرفتند و به کیش او درآمدند. اما بطوریکه در بالا اشاره شد، علل و عوامل چندی در موفقیت محمد و توسعه سریع اسلام به شرح زیر موثر بودند:

در مکه و مدینه ناآرامی هائی وجود داشت و نهضت یکتا پرستی خدا در حال توسعه بود. مردم سوریه و مصر باسط تمدن یونان مخالف بودند و برای تسلیم به قدرتی که از اعماق فرهنگ آنها رشد کند و جانشین تمدن یونان شود، آمادگی داشتند. از طرف دیگر، کاتولیک ها اهالی سوریه را که عموماً نسطوری^۳ (سریانی) بودند آزار و شکنجه میدادند، ولی اسلام اعلام کرد که کلیه فرقه های مختلف دین مسیح به شرط پرداخت جزیه، مجازند به دین خود باقی بمانند. در مصر نیز «مونوفیزیت ها»^۴ که قسمت بیشتر جمعیت آن کشور را تشکیل میدادند، ورود اسلام را به کشور خود استقبال کردند. در آفریقا، اعراب با بربرها^۵ که رومیها هیچگاه موفق به سرکوبی آنها نشده بودند، متحد شدند و به اتفاق به اسپانیا حمله کردند. چون و یزیگوت های^۶ اسپانیا یهودیهای این منطقه را بشدت

۱- تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۹۲

۲- تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۵۵

۳- پیروان عقیده Nestorius را نسطوری (سریانی) میخوانند. «نسطوریوس» با عقیده تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) مخالف بود و اعتقاد داشت که مسیح یک فرد انسان بوده و نباید برای او خاصیت خدائی و الهی قائل بود، بلکه باید او را یک انسان، ولی پیامبر خدا دانست. در سال ۴۳۱ میلادی، روحانیون مسیحی عقیده مذکور را مردود و تکفیر کردند، ولی پیروان عقیده مذکور در ایران و آسیای صغیر باقی ماندند.

۴- «مونوفیزیت ها» به مسیحیانی اطلاق میشود که عقیده دارند اگرچه مسیح بعنوان یک فرد بشر یا بعرضه وجود گذاشت و مانند یک انسان زندگی کرد، معیذا دارای ماهیت خدائی بود نه انسانی. شورای متحد مسیحیان در سال ۴۵۱ میلادی عقیده مذکور را بدعت نامید و آنرا مردود شناخت.

۵- سفید پوستان شمال آفریقا که در مغرب تریپولی بسر میبردند.

۶- قسمت غربی گوتها «و یزیگوت» نامیده میشوند.

• آلمانی هائی که در قرون اولیه مسیحی، امپراطوری روم را برانداختند.

مورد آزار و اذیت قرار میدادند، لذا یهودیهای این منطقه اعراب را در حمله به اسپانیا یاری و پیروزی آنها را در منطقه مذکور تسهیل کردند. امپراطوریهای ایران و بیزانتین (روم) بعزت جنگهای طولانی و مداومی که با یکدیگر کرده بودند، هردو ضعیف شده و در حال اضمحلال بودند، اعراب چادر نشینی که از شرایط زندگی محنت بار خود رنج میبردند، برای بهبود وضع رقت بارشان، آماده غارت و چپاول اراضی و اموال مردم سایر نقاط بودند.

ممکن است کلیه عوامل و نیروهای مذکور بدون وجود محمد نمیتوانستند اسلام را بصورت یک مذهب جهانی در بیاورند. محمد با کمک سه عامل موفق به ایجاد دین نوری اسلام و بسط و توسعه آن شد. این سه عامل عبارت بودند از بستن عنوان پیامبری به خود، زیرکی و کاردانی خاص محمد و نبوغ وی در سازمان دهی. محمد نیازهای فردی و اجتماعی مردم عربستان را که در ژرفای جهل و فقر بسر میبردند، درک کرد و با استعداد خارق العاده اش امور ازمهم گسیخته عربستان را با ایجاد موازینی که مدعی بود از طرف خدا و آسمان نازل میشد، نظامی نو بخشید و با تحمیل اصول دین تازه اش به مردم عربستان، آنها را زیر قدرت خود متحد کرد. محمد سیاستمدار زیرکی بود که با کاردانی اصول مذهب و سیاست را با یکدیگر توأم کرد و به اعراب فقیر و محروم سرزمین محدود عربستان که در شرایط طاقت فرسایی بسر میبردند، نوید داد پس از موفقیت اسلام شرایط زندگی مرفهی را برایشان ایجاد خواهد کرد و بدینوسیله آنها را زیر پرچم اسلام متحد و برای جهانگیری به تحرکشان وادار کرد. *

فصل چهارم

مبانی قرآن

هر دینی از یک بیماری خواهد مرد و آن بیماری
موقمی حادث می شود که دینی برای مردم
شناخته شود.
جان موری

قرآن، کتاب دینی در حدود ۸۵۰ میلیون مسلمان دنیا و چگونگی تهیه و تدوین متون و مطالب آن سالهاست مورد پژوهش دانشمندان علوم اجتماعی و محققان قرآن شناس معروف دنیا قرار دارد.^۱ دانشمندان قرآن شناس معروف جهان

۱- کتابها و منابع زیر را میتوان از جمله تحقیقات مهم مربوط به قرآن شناسی دانست:

Guidi, *L'Arabie Anteislamique*, Paris, 1921; W. Rudolph, *Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum*, Stuttgart, 1922; Lammens, *La Mecque a la Ville de l'Hejire*, Beirut, 1928; D. S. Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, New York, 1924; Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), 1924; R. Roberts, *The Social Laws of the Quran*, London, 1925; J. Horowitz, *Koranische Untersuchungen*, 1926; Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, New York, 1967; A. Katsh, *Judaism and the Koran*, New York, 1962; also J. Horowitz, "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran," *Hebrew Union College Annual*, II, 1925, pp. 145-227; R. Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment*, London, 1926; Tor Andrae, *Der Ursprung des Islam u. das Christentum*, Uppsala u. Stokholm, 1926; De Lacy O'Leary, *Arabia before Muhammad*, 1927; K. Ahrens, "Christliches in Qoran," *ZDMG*, IX (1930), 15-28, 148-190.

در جریان پژوهشهای ژرفی که در این راه انجام داده، پیوسته کوشش کرده اند، به این واقعیت دست یابند که آیا قرآن کلام مستقیم خداوند بوده که از طرف جبرئیل فرشته به محمد وحی شده و یا اینکه احکام و متون قرآن را محمد شخصا تهیه و تالیف کرده است؟

حاصل کوششهای مذکور، با برهانی قاطع ثابت میکند که قرآن ساخته و پرداخته فکر محمد، مرد نامدار تاریخ و فرآورده نبوغ او بوده است. پس از احراز نتیجه مذکور، سپس دانشمندان قرآن شناس کوشش خود را در جهت تحقیق در مبانی فلسفی قرآن و مآخذ و منابعی که برای تدوین قرآن از آنها استفاده شده، بکار برده اند.

شواهد تاریخی حاکی است که محمد دین اسلام را بمنظور تحقق دو هدف طرح ریزی کرد: یکی ارشاد اعراب جاهل زده و درمانده قرن هفتم میلادی و مهمتر از آن کسب قدرت و جاه و جلال فردی. محمد مرد نابغه ای بود و با الهام از نبوغ خویش اعتماد به نفس داشت که به حصول هدفهایی که در سر می پروراند توفیق خواهد یافت. اما آنچه که بیش از سایر عوامل او را در رسیدن به مقصود مطمئن کرد، آن بود که قرآن، یعنی آیت رسالت پیامبری او شرح نوئی از آئین دین کهنه یهود بود که قبلاً در جلب مردم آزمایش خود را داده و میتوانست عامل موثری در کسب قدرت و استیلا بر کیفیت فکری مردم و حیات اجتماعی آنها بشمار رود.

برای اینکه تصویر فشرده ای از زندگی مردم عربستان قبل از ظهور محمد ارائه شود، باید توجه کرد که در زندگی قبایل شمالی و غربی شبه جزیره عربستان قبل از ظهور اسلام کلمه ای بنام «فرهنگ» وجود نداشت. در این نواحی گروههایی از مردم در شرایط ابتدائی تمدن و بصورت چادرنشینی بسر میبردند و عالی ترین صفت انسانی آنها دلیری و شجاعت بود، زیرا انسانهایی که در چنین شرایطی بسر میبردند باید از لحاظ نیروی جسمی توانا میبودند تا بتوانند بر مشکلات شاق زندگی بدوی و مخاطرات و محرومیت هائی که در زندگی مذکور وجود داشت فائق آیند و زنده بمانند. در شرایط زندگی بدوی، قبایلی که از سایر قبایل نیرومندتر و جسورتر بوده و در بین آنها افرادی که برای مقابله با مخاطرات زندگی شاق آن

زمان دلیرتر و با جرات تر بودند، طبیعتاً در بین سایر قبایل احترام و قدرت زیاد تری داشتند. در چنین اجتماعی حقوق و موازین انسانی و رعایت آنها در برخورد قبایل و افراد با یکدیگر را حتی در داستانهای مردم آن روزگار نیز نمیتوان یافت. آنچه که باعث شرافت انسانی و برتری افراد نسبت به یکدیگر میشد، صفت تجاوزگری، سخت دلی، دلیری و جسارت افراد در غصب مزایای نسبی زندگی ابتدائی سایر افراد بود.

در شرایط زندگی مذکور هنگامی که ردپایی کشف می شد، افراد جسور ردپای مذکور را تعقیب می کردند تا بلکه بتوانند به منبع تازه ای از وسائلی که زندگی آنها را آسان تر می کند دست یابند و با حمله و غارت آنها را تصاحب کنند. هرگاه رهگذری با مقداری بوته و خاشاک از نزدیک چادری عبور می کرد، افراد ساکن چادر مذکور بوی حمله، دارایی اش را غارت می کردند و چند عدد خرمایی را که وی ممکن بود با خود داشته باشد، بزور آزی می گرفتند. اشعار شعرای عصر جاهلیت نمودار گویائی از شرایط زندگی در عصر ظهور محمد و قبل از آن میباشد. الکتامی، شاعر معروفی از قبیله ثعلبیه در یکی از اشعارش میگوید:

شمائی که زندگی شهر نشینان را تحسین میکنید،
آیا درباره ما پسران بیابان چگونه می اندیشید؟
شما در خیابانهای شهرها، الاغ سواری میکنید، ولی ما بیابانها را با پایهای خود
می پیمائیم.

اعضای قوی و سخت بدن ما و نیزه هایمان برای غارت آماده است.
هنگامی که زمان ایجاب کند، ما طایفه «دبا» را مورد تاخت و تاز قرار میدهیم؛
آنوقت، کسی که زمان مرگش فرا رسیده باشد - خواهد مرد!
بله، ممکن است زمانی نیز فرابرسد که ما برادران خود را مورد تاخت و تاز
قرار بدهیم،
و آن زمانی است که هیچ دشمنی برای رفع نیاز، دردسترسمان نباشد.

کاروانهای تجارتي نیز که بين شهرها رفت و آمد میکردند، در بهبود زندگي چادر نشینان تاثیري نبخشیدند. افراد قبایل چادر نشین با علم به زندگي متمدن شهر نشینان، پیوسته به زندگي شاق و پرمخاطره پدرانشان که از کلیه مزایا، مظاهر و حتی آداب تمدن محروم بودند، فخر میورزیدند. اما ساکنان شهرهای مکه، یثرب (مدینه)، خیبر و تبعا از شرایط تمدن نسبی آن زمان برخوردار بوده و به یقین کتب دینی یهود و مسیح را در اختیار داشته اند. قدرت خواندن و نوشتن ساکنان شهرهای مذکور که مرکز تمدن دنیای قدیم بوده اند، بطور یقین بیش از رفع نیازهای تجارتي آن زمان بوده است. در حجاز در آن زمان مدرسه هائی برای تعلیم و تربیت اطفال وجود داشته و متن آن قسمت از آیه ۳۳ سوره نور که به پیروان اسلام درباره نوشتن قرارداد برای آزاد کردن غلامان توصیه میکند، دلیل بر آنست که پیروان محمد برای نوشتن قرارداد از سواد کافی برخوردار بوده اند.

متن این قسمت از آیه ۳۳ سوره نور و ترجمه آن به شرح زیر است:

... وَالَّذِينَ يَسْتَفْتُونَ الْكُتُبَ وَمَا تَلَاكُمْ إِلَّا مِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ

«... و از بردگان آنان آنهایی که از شما تقاضا کنند قراردادی برایشان بنویسید که با پرداختن مبلغ معینی پول بتوانند آزادی خود را بخرند، قرارداد مذکور را برایشان بنویسید.»

اکنون پرسش مهمی که در این بحث ایجاد میشود آنست که محمد، انسانی که عمرش را در بین ملتی که مرفه ترین افرادش شتر سوار بودند، گذرانیده بود، چگونه احکام و متون قرآن، کتابی را که موفق شد بوسیله آن همسایگانش را به آتش بکشد و امروز نیز یک پنجم نفوس کره زمین را در بر گرفته است، بوجود آورد؟ صفحات تاریخ نشان میدهد که در زمان ظهور محمد، یهودیان مهاجری که از زمانهای دور در عربستان اقامت گزیده بودند با یهودیان فلسطین و بابل تماس داشتند، از فرهنگ و سواد کافی برخوردار بودند و معلومات علمی خود را در اختیار اعراب عربستان قرار داده بودند، زیرا اجرای آداب و احکام دینی آنها مستلزم اطلاعات وسیع مذهبی و حقوقی بوده است. داستانهای که اعراب از اسرائیلی - های حجاز نقل میکنند، تردیدی باقی نمیگذارد که یهودیان ساکن حجاز از تمدن

قابل توجهی برخوردار بوده اند. خود محمد نیز در زمانی که با یهودیان حجاز مخالفت آغاز کرد، معبداً از آنها بعنوان «اهل الكتاب» نام میبرد و صرف نظر از احترامی که برای دین یهود قائل بوده، به یهودیان حجاز بعلمت دانشی که آنها از تاریخ و ادبیات داشته اند، بانظر احترام می نگریست و بهمین علت در قرآن به آنها «بنی اسرائیل» خطاب کرده است.^۱

قرآن مخصوصاً در سوره های مکی از «احبار» بمعنی «علما و پیشوایان روحانی یهود» و «ربانی ها» بمفهوم «خانام ها» سخن میراند و محمد در آیه ۱۹۷ سوره شعرا فخر میورزد که دانشمندان بنی اسرائیل مطالب قرآن را مورد پذیرش قرار داده اند. متن آیه ۱۹۷ سوره شعرا و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْعِلْمُ بِنِجْمِ إِسْرَائِيلَ

«آیا این خود برهان روشنی بر کافران نیست که دانشمندان بنی اسرائیل هم به واقعیت قرآن آگاه شده اند.»

ذکر مکرر عبارات «بنی اسرائیل»، «اهل کتاب» و «دانشمندان بنی اسرائیل» نشان میدهد که محمد قبل از ادعای نبوت با علمای دین یهود رابطه نزدیک داشته، احکام و مطالب تورات و انجیل را از آنها آموخته، با آنها بحث و گفتگو داشته و سرانجام پس از ادعای نبوت بوسیله آنها مردود شده است. بعلاوه اگر چه محمد ذکری از اینکه کتب مقدس دینی را مطالعه کرده است، نمی کند ولی مسلم است که در مکه و مدینه نه تنها انواع و اقسام کتب مقدس مذهبی، بلکه نوشتجات و طومارها و دستخط های متون مذهبی و ترجمه های کتابهای مهم جهانی که بزبانهای سریانی و حبشی نوشته شده، در کتابخانه های آن زمان موجود بوده و محمد برای تدوین قرآن از آنها استفاده کرده است.

یک نگاه تطبیقی به ادیان اسلام، یهود و مسیح نشان میدهد که اساس و

1- Theodor Noldeke, "Die Geschichte Juden in Arabien," in *Beitrage zur semitischen Sprachwissenschaft*, Strassburg, 1910, p. 54 f.; Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, pp. 73-79.

شالوده دین اسلام از پایه های دو دین دیگر جدائی ندارد و متون و احکام قرآن در واقع یک تالیف استنساخ شده و در بسیاری موارد ناقص و نامفهوم از نوشتجات کتب مقدس قبل از اسلام بوده و محمد در نزول تئوریهای وحدت وجود خدا، نکوکاری و پرهیز از ارتکاب اعمال ناشایست، عقیده تازه ای به بشریت ارائه نداده است. معیناً دین اسلام از لحاظ منطقی (نه از نظر فلسفی)، از ادیان یهود و مسیح گامی فراتر برداشته و لذا با طبیعت بشر سازگاری بیشتر نشان می دهد، زیرا اولاً در حالیکه هر دو دین یهود و اسلام قائل به وحدت وجود خدا هستند، ولی دین یهود قوم اسرائیل را ملتی برگزیده و برتر از سایر ملل می داند و معتقد است که دین یهود اختصاصاً برای ملت اسرائیل نازل شده و از این لحاظ دارای زیربنای عمیق ناسیونالیستی دینی است. اما اگرچه محمد از میان اعراب ظهور کرد، جز در بدو امر که حس جاه طلبی اش از مکه و حدود آن فراتر نمی رفت، اسلام را به ملت عرب اختصاص نداد و با وجود اینکه اعراب در بعضی از ادوار تاریخی اسلام را دین خاص خود تلقی کرده اند، ولی اسلام بر پایه انترناسیونالیسم و یا «جهان دینی» بنا شده و محمد با اختصاص عنوان «پیامبر آخر الزمان» برای خود، اسلام را بعنوان دینی که باید احتمالاً دنیا را فتح و کلیه ملل عالم را زیر چتر خود فرا بگیرد، برای بشریت به ارمغان آورد. ثانیاً در حالیکه عیسویت به تئوری تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) قائل بوده و خدا را مجموعی از سه ذات مذکور می داند، اسلام عقیده به تثلیث را مردود شناخته و به وحدت کامل وجود خدا اعتقاد دارد و از اینرو تئوری ابراهیم پدر ادیان یهود و مسیح یعنی «حتیف» را پیروی و کامل می سازد.

دانشمندانی که در مبانی قرآن تحقیق کرده اند، از جمله «گی گری» و «ول هوسن»^۲ عقیده دارند که محمد آئین دین اسلام و کیفیت اجرای احکام آنرا از

1- Abraham Geiger, *Was hat Mohammed aus dem Judentum aufgenommen?* Bonn, 1833; translated into English by F. M. Young under the title *Judaism and Islam*, Madras, 1898.

2- J. Wellhausen, "Medina vor dem Islam," in *Skizzen und Vorarbeiten*, Berlin, 1885-99; Wellhausen, *Muhammed in Medina*, Berlin, 1882; Wellhausen, *Reste arabischen Heidentums* (2nd ed.), Berlin, 1897.

یهودیان حجاز اقتباس کرده است و گروهی نیز مانند «اسمیت»^۱ و «رودولف»^۲ اظهار عقیده کرده اند که مطالب انجیل در ساختمان احکام قرآن تاثیر فراوان داشته است. در قرآن کمتر صفحه ای وجود دارد که در آن ذکری از وقایع تاریخ یهود، افسانه های یهودی و یا جزئیات دین یهود نرفته باشد. همچنین در بیشتر صفحات قرآن ذکر شده است که اسلام همان آئین دین ابراهیم و موسی است. تردید نیست که محمد در همسایگی اسرائیلی ها بسر میبرده و آنها در کیفیت فکری او تاثیر بسزائی داشته اند. همچنین انجیل در آن زمان در عربستان شیوع فراوان داشته و لذا میتوان گفت که تورات و انجیل هر دو در ایجاد احکام قرآن نفوذ داشته اند. بطوریکه در قسمت های بعدی این کتاب خواهیم دید، قرآن پر از مطالبی است که اگر کسی با احکام تورات و انجیل آشنائی داشته باشد، باسانی قضاوت خواهد کرد که با احکام تورات و انجیل تفاوتی ندارد. بسیاری مولفین و از جمله «رودولف»^۳ فهرست های طولیلی از احکام قرآن که از تورات اقتباس شده ارائه داده اند. بطور کلی میتوان گفت که احکام قرآن مخلوطی از اصول و عقاید ادیان و مذاهب قبل از اسلام مانند یهود و مسیح (به استثنای اصل تثلیث مسیحیت، حاکی از اتحاد پدر، پسر و روح القدس) و مانویت میباشد که در عصر محمد مخصوصاً در شبه جزیره عربستان رایج بوده است.

«اهرنز» ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانیها^۴، موقمی از نسطوریها (نصرانی ها) و زمانی از مانوی ها^۵ فرا گرفته است. بعلاوه زهاد

1- H. Smith, *The Bible and Islam*, New York, 1897.

2- William Rudolph, *Die Abhängigkeit des Qorans von Judentum und Christentum*, Stuttgart, 1922.

3- *Ibid.*, pp. 10-17.

4- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, LX (1930), pp. 154f.

5- *Ibid.*, pp. 18, 173.

مسیحی ساکن حجاز در تجهیز ذهنی او برای وعظ^۱ تأثیری شگرف داشته اند. غلامان محمد نیز که «مونوفیزیت» و آهن حبشه و سوره بودند، تعلیمات لازم را در اختیار او قرار داده اند.^۲

بدیهی است که برای یک مسلمان مومن به قرآن، قبول افکار و عقاید مذکور کار آسانی نیست و در قرآن نیز محمد مطلقاً به این واقعیت که تعلیماتش را از معلمان ادیان یهود و مسیح فرا گرفته، اشاره ای نکرده است، اما شواهد بسیاری در دست است، که تردیدی باقی نمیگذارد که محمد تعلیمات دینی اش را از یهودیهای حجاز و یا سایر شهرهای عرب فرا گرفته است. محمد زمانی که همراه عمویش ابوطالب به مسافرت تجارتی به سوره میرفت، بازاهد مطلقاً بنام «بحیره» که یکی از زهاد و اوتاد بزرگ دین مسیح محسوب میشد و گروهی از جمله «ابن هشام» او را مانوی دانسته اند، ملاقات و نزد او تلمذ و دانش آموزی میکرد. میدانیم که مانویت حاکی است که خداوند در اختیار یک ملت مخصوص نیست و به تمام ملل جهان وابستگی دارد و هر زمانی که خداوند اراده کند، پیامبری را برای ملت خاص از بین افراد همان ملت برای ارشاد آنها برخواهد گزید تا احکام خداوند را به آنها ابلاغ کند و لذا یهودیها و عیسویها حق ندارند ادعا کنند که آنها ملت برگزیده خدا هستند و سایر ملل باید ادیان آنها را بپذیرند.^۳ به یقین امثال تعلیمات مذکور در توسعه اطلاعات محمد و تقویت ذهنیت او برای نقشی که بعداً بر عهده گرفت، تأثیری شگرف داشته است.

البته اثبات اینکه آیا محمد در ابتدای ظهور بیشتر تحت تعلیمات مذهبی مسیحی ها و یا یهودیها قرار داشته و کدامیک از احکام تورات و یا انجیل در وی

1- *Ibid.*, pp. 186.

2- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, pp. 187f.

۳- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحات ۱۳ و ۱۴

تأثیرات زیادتری داشته اند، بحث بیهوده ای میباشد،^۱ زیرا اصول و عقایدی که در صفحات قرآن بکار رفته است از قبیل: معاد، روز داوری، بهشت و جهنم، کتاب آسمانی، الهام به پیغمبر بوسیله جبرئیل، ثواب و محسنات ریاضت کشی و غیره، هم دارای مبانی و احکام تورات است و هم انجیل. محمد مرد فکور، فهمیده و با استعدادی بود و بعلاوه از قدرت خلاقیت و انرژی فوق العاده ای نیز بهره می برد. او برای مدتی در بین اسرائیلی ها بسر برده و بخوبی آنها را می شناخت. او مسیحی ها را نیز ملاقات کرده و کم و بیش درباره آنها اطلاعاتی تحصیل کرده بود. او در ابتدا و برای مدتی فکر میکرد، مسیحی ها و یهودیها متعلق بیک فرقه مذهبی واحد بودند.^۲ در سوره های مکی قرآن، او درباره یهودی ها و مسیحی ها بیکسان صحبت میکند و آنها را متعلق به یک طبقه واحد قلمداد میکند. اما پس از اینکه در مدینه با یهودی ها ناسازگاری آغاز میکند، به مسیحی ها توجه خاص مبذول میدارد. معیناً در همان زمان نیز محمد درباره مسیحی ها اطلاعات زیادی نداشته و آنچه درباره آنها میدانسته از منابع دست دوم آموخته بوده است. در واقع میتوان گفت که آشنائی محمد با تاریخ و اصول و معتقدات مسیحیت بسیار ضعیف و سطحی بوده است.

بطور خلاصه اگر چه اسلام محمد گلچینی از اصول و معتقدات ادیان و مذاهب رایج در عصر ظهور اسلام بوده است، اما بیشتر مطالب آن چه در آغاز و چه در پایان از منابع اسرائیلی ها اقتباس شده است.^۳

«اسپرنگر» معتقد است، محمد قسمت هائی از متون اصیل کتب مقدس و همچنین بعضی از مطالب غیر معتبر منسوب به کتب مقدس را در اختیار داشته و

1- K. Ahrens, "Christliches in Koran," ZDMG, p. 65.

2- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 8.

3- *Ibid.*

برای تالیف قرآن از آنها استفاده بعمل آورده است.^۱ الطبری مینویسد، هنگامی که محمد به ابراز اولین آیه های قرآن که برایش نازل شد پرداخت، حتی همسرش خدیجه، متون کتب مقدس را مطالعه کرده و از تاریخ پیامبران عهد عتیق آگاهی داشته است.^۲

«اسپرنگر» مینویسد: «چگونه میتوان باور کرد که اعراب شمال و غرب شبه جزیره عربستان مسیحی بوده و تعداد زیادی صومعه و عبادتگاه در اختیار داشته باشند، ولی ترجمه تورات و انجیل و یا لا اقل تاریخ کتب مقدس مذکور را به زبان عربی در اختیار نداشته باشند. هنگامی که مسلمانان حیره را تصرف کردند، با گروه کشیشان جوان عرب برخورد کردند که تعداد زیادی از نسخه های تکثیر شده انجیل را در اختیار داشتند. روایتی از عایشه نیز وجود دارد که نامبرده اظهار داشته است «ورقه بن نوفل» اولین کسی است که کتب مقدس را به زبان عربی ترجمه کرده است.»^۳

«عسقلانی» نوشته است «ورقه بن نوفل» نه تنها قادر به خواندن و نوشتن زبان عربی بود، بلکه زبان عبری را هم میدانست.^۴ بعلاوه «چیخو» مینویسد «زهیر بن کیلاب» جلد سوم محمد، الفبا و حروف زبان را به دیگران می-آموخت.^۵ «چیخو» از قول «بلاذری» مینویسد که حتی در آن زمان تجار به یکدیگر نوشتن خط را آموزش میدادند. یکی از کاتبان محمد بنام «زید بن ثابت» در ظرف مدت دو هفته حروف عبری را آموخت و آنرا در مکاتبات محمد با

1- Quoted by: Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam*. (London: The Sheldon Press, 1939), p. 115.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴. فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

5- Quoted by: Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 115.

یهودیه‌ها بکار برد.^۱

پروفسور «گیب» مینویسد، بطور یقین میتوان گفت که قبل از ظهور محمد در شمال، جنوب و شرق عربستان یهودیه‌ها و مسیحی‌هائی که در نقاط مذکور بسر میبردند، مراکز مذهبی قابل توجهی داشته‌اند. شهر عربی حیره در بین‌النهرین مرکز نسطوری‌هائی بوده که بطور مسلم در عربستان نمایندگی مذهبی داشته‌اند. در اشعار عربی قبل از ظهور محمد، موارد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد در آن زمان زهادی وجود داشته که عمر خویش را در عزلت و عبادت گذرانیده‌اند. در یمن نیز یک نهضت یهودی وجود داشته که مورد حمایت سلسله سلطنتی حاکم بر یمن بوده و سرانجام با کمک حکومت حبشه بوسیله مسیحی‌های یمنی در سال ۵۲۵ میلادی نابود شده است. همچنین با توجه به روابط تجارتنی نزدیکی که بین مکه و یمن وجود داشته، بطور طبیعی میتوان گفت، کاروانهائی که از یمن ادویه و کالاهای بافته شده به مکه حمل میکرده‌اند، باعث انتشار و رواج بعضی عقاید مذهبی در مکه شده‌اند.^۲

عقیده به پرستش خدای یگانه نیز بوسیله محمد ابداع نشده و قبل از او این عقیده در عربستان شایع بوده است. هنگامی که محمد پس از ظهور از عقیده به یکتا پرستی خدا دم میزد، مخالفانش به وی پاسخ دادند که این عقیده قبل از او هم در عربستان رایج بوده است.^۳

محمد در ابتدای سالهای ظهور بعنوان پیامبر خدا برای اینکه حد اکثر تاثیر را روی مردم عربستان بوجود بیاورد، اصول و عقاید مهمی را که برای مردم عربستان اعم از شهر نشینان و یا بادیه نشینان موعظه میکرد، از احکام و متون تورات و سایر نوشتجات مقدس یهودیه‌ها اقتباس کرده بود. روز معاد و زنده شدن کلیه بندگان

۱- الیلاذری (فاهره: ۱۹۰۹)، صفحه ۴۸۰.

2- H. A. R. Gibb, *Mohammedanism* (London: Oxford University Press, 1950), p. 39.

3- *Ibid.*, p. 38.

خدا اسم از خوب و یا بد برای حسابرسی، یکی از اصول «عهد عتیق» است که در آیات از ۲ بعد فصل ۱۲ «دانیال» به شرح زیر ذکر شده است:

«و بسیاری از آنهایی که در لابلای گرد و خاک زمین خفته اند، بیدار خواهند شد، بعضی از آنها عمر جاودانی خواهند یافت و برخی دیگر در شرم و عقوبت ابدی مستغرق خواهند شد.....»

عقیده به بهشت رفتن افراد نیکوکار و به جهنم رفتن افراد بدکار و سوخته شدن آنها در آتش ابدی جهنم و مخصوصاً نقش شیطان در حیات فکری افراد بشر، اصولی است که محمد آنها را با تخیل و ابتکار خود بوجود آورده است.

قسمت مهمی از مطالبی که درباره خلقت زمین و آسمان، انسان و عوامل مربوط به طبیعت در قرآن ذکر شده، در فصل اول «تکوین» تشریح گردیده و آنچه که درباره تکالیف و وظایف فردی، اجتماعی و مذهبی انسان، معتقدات او درباره خدا و کیفیت سلوک و رفتار او در سوره های اول قرآن مورد بحث قرار گرفته، در آیه ۸ فصل ششم «میکاه» به تفصیل شرح داده شده است.

مطالب قرآن نشان میدهد که اطلاعات محمد از آئین و آداب مسیحیت بسیار ناچیز بوده، ولی برعکس با اصول و احکام نوشتهجات مقدس یهود آشنائی کامل داشته است. آنچه را نیز که محمد از آئین و آداب مسیحیت میدانسته، باید از معلمان غیر مسیحی آموخته باشد. همچنین باید توجه داشت، وی قادر نبوده است اصول و معتقدات یهود و جزئیات احکام مربوط به آنها را ظرف چند روز و یا چند ماه بیاموزد و به یقین سالها قبل از ادعای نبوت در این راه مطالعه کرده و آموزشهای لازم را فرا گرفته است.

هنگامی که محمد از یهودیهای مکه، احکام تورات، کتاب مقدس آسمانی یهود را آموخت، خود را برای یک رسالت دینی با ارائه کتابی مقدس آماده کرد. محمد در تماسهایی که برای آموزش احکام و متون تورات با روحانیون یهودی برقرار کرد، بشدت تحت تاثیر آنها قرار گرفت. درجه اهمیتی را که محمد برای روحانیون یهودی و تعلیمات آنها قائل بوده، میتوان از متون آیه ۱۴۶ سوره بقره و آیه ۲۰ سوره انعام درک کرد.

آیه ۱۴۶ سوره بقره حاکی است:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكِتَابَ يَغْرُقُونَهُمُ كَمَا يَغْرُقُونَ آبَاءَهُمْ ...

«گروهی که ما برای آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری)، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود می شناسند...»

آیه ۲۰ سوره انعام نیز عیناً قسمت مذکور از آیه ۱۴۶ سوره بقره را تکرار کرده است.

محمد آنقدر تحت تاثیر فرهنگ مذهبی یهودیان قرار گرفته که حتی هنگامی که در آیات از ۱۱۰ به بعد سوره آل عمران قصد سرزنش و شماتت آنها را میکند، معیناً در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران میگوید:

لِيَسْأَلُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَخَلَّفُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْتَاهُ الْبَيْتِ وَهُمْ يَسْتَهْزِئُونَ ○

«معیناً همه آنها یکسان نیستند، بعضی از اهل کتاب مردم نکوکاری هستند که در دل شب به تلاوت آیات خدا و نماز و سجده مشغول میباشند.»

بطور یقین محمد شب زنده داریهای یهودیها را در هنگام عبادت نظاره کرده و آداب نمازگزاری و قرائت متون مقدس مذهبی یهودیان را از نزدیک بررسی و مشاهده نموده است. محمد از مشاهده آداب نمازگزاری یهودیان، آئین نماز مسلمانان را در پنج نوبت صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء پایه ریزی کرد و آنها را در آیه شماره ۱۴۴ سوره هود، آیات شماره ۷۸ و ۷۹ سوره اسری و آیه ۲۶ سوره دهر شرح داد.

نمازیکی از فروع مهم دین اسلام را تشکیل و انجام آن بکرات بعنوان یک فریضه واجب دینی به مسلمانان توصیه شده است. قرآن بطور وضوح و صریح، تعداد نمازهای روزانه را بیان نمیکند. «بروکلن» مولف کتاب تاریخ ملت - های اسلام مینویسد، هنگامی که محمد در مکه اقامت داشت، روزانه دو مرتبه و زمانی که به مدینه مهاجرت کرد به تقلید از یهودیها روزانه سه مرتبه نماز میگذارد. بعداً هنگامی که اسلام به ایران وارد شد، ایرانیها نماز را به ۵ مرتبه در شبانه روز

افزایش دادند.^۱ «گولدزبهر» در مقاله ای که در *دایرة المعارف یهود*، تحت عنوان «اسلام» برشته تحریر در آورده، مطلب مذکور بوسیله «بروکلمن» رانکرار و اظهار داشته است که ایرانیها نمازهای روزانه را به ۵ مرتبه در شبانه روز افزایش دادند.^۲ از طرف دیگر، «سیمون دوران» یکی از دانشمندان مذهبی یهود که در الجزیره بسر میبرده، اشعار داشته است که مسلمانان نمازهای پنجگانه روزانه را از آئین «یوم کی پور» یهودیها اقتباس کرده اند.^۳ پروفیسور «توری» نیز اظهار داشته است، هیچ مدرکی وجود ندارد نشان دهد که محمد خود نمازهای پنجگانه را برای پیروانش مقرر کرده باشد، بلکه مسلمانان برای اینکه آئین مذهبی خود را برتر از یهودیها معرفی کنند، به ایجاد نمازهای پنجگانه برای خود اقدام جسته اند.^۴

از مجموع آنچه که گفته شد و مخصوصاً آیه ۱۱۴ سوره هود و آیه ۱۳۰ سوره طه که اولی مقرر داشته است، «نماز در دو طرف روز» و دومی که اشعار داشته است «نماز باید پیش از طلوع خورشید و بعد از غروب آن» برگزار گردد، میتوان گفت که محمد و پیروانش نمازهای پنجگانه مرسوم در اسلام را از آئین یهود اقتباس کرده اند.

مشکات المصابیح و سایر کتب احادیث در بخش نماز مینویسد، خداوند ابتدا مقرر کرد که مسلمانان تعداد ۵۰ رکعت نماز در شبانه روز بگذارند. اما موسی به محمد توصیه کرد در این باره با خدا چانه بزند و از او استغاثه کند، تعداد رکعت های نماز را برای مسلمانان تخفیف دهد. محمد به توصیه موسی عمل کرد و در باره گرفتن تخفیف نماز برای پیروانش آنقدر با خدا چانه زد تا سرانجام خداوند

1- Carl Brockelmann, *History of the Islamic Peoples* (London: 1950).

2- A. Katsh, *Judaism and Koran*, (New York: 1962), p. XXII.

3- *Ibid.*

4- Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: 1967), p. 40.

موافقت کرد، مسلمانان در شبانه روز فقط ۵ بار نماز بگزارند.^۱ نه تنها اصول نمازهای روزانه، بلکه آئین اذان نیز در اسلام از یهودیها اقتباس شده است. در آئین یهود، برای فرا خواندن مردم به نماز از بوق و یا زنگ استفاده میشد و محمد این آئین را تبدیل به اذان از مناره های مساجد کرد. البته باید دانست که قبل از ظهور محمد مرسوم بود در یکی از معابد اورشلیم، برای فرا خواندن یهودیها به عبادت، شخصی با صدای بلند مانند موزن فعلی مساجد اسلامی، یهودیها را به عبادت فرا بخواند. در زبور متنی وجود دارد که این ترتیب را به شرح زیر مقرر میدارد:

«ای اهل ایمان، ای اتباع قوم اسرائیل، زمان عبادت فرا رسیده است و بر شماست که به عبادتگاهها بروید و به ستایش خدا پردازید.»^۲ گفته شده است که صدای موزن مذکور تا حدود سه میل شنیده میشد.

اولین موزنی که محمد برای اذان گوئی انتخاب کرد، غلام حبشی او «بلال» بود. البته در آن زمان هنوز اذان گفتن از مناره های مساجد مرسوم نبود و این رسم برای اولین مرتبه در زمان خلافت امویها در سوریه معمول گردید.

قرائت قرآن با وزن و آهنگ مسجع نیز از قرائت موزون متون مقدس مذهبی یهودیان اقتباس شده است. محمد بمنظور اینکه نشان دهد که دین و کتاب و آئین او مخصوصاً کیفیت قرائت قرآن با چگونگی قرائت متون مقدس مذهبی تورات تفاوت داشته و از آن برتر است، به نزول آیه ۴۸ سوره عنکبوت بشرح زیر اقدام کرد:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُّوا بِمَا فِي كِتَابِ الْمُبْتَلُونَ

۱- مشکات المصابیح، فصل نماز.

2- J.W. Hirschberg, *Yisrael Ba'arab*, Tel Aviv, 1946; George Vajda, "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs," *HUCA*, XII-XIII (1937-38), pp. 367-79 and "Juifs et Musulmans Selon le Hadit" in *Journal Asiatique* (Paris: 1937).

«وتو (ای رسول) از این پیش نه توانستی کتابی بخوانی و نه خطی بنویسی تا مبادا منکران قرآن در نبوت تو شک کنند.»

قرآن اصولاً از کلمه «قرء» بمعنی «خواندن» مشتق شده و دارای ۱۱۴ سوره، ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۶۳۹ کلمه و بقولی ۷۷۹۳۴ کلمه و ۳۲۳۰۱۵ حرف و یا به قولی دیگر ۳۲۳۶۲۱ حرف است. قرآن نیز مانند تورات به نحوی تنظیم شده که بتواند جامع جمیع معلومات بشری و تنظیم کننده زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی افراد بشر باشد. بعلاوه ترتیب سوره ها، متون و احکامی که ضمن آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته و همچنین اصول دین اسلام شباهت تام به دین یهود دارد. تقسیم قرآن به ۱۱۴ سوره نیز شباهت به تقسیمات نوشتجات مقدس عبری دارد. بیشتر احکام و متون قرآن و اصول اساسی اسلام و بسیاری از نامهایی که در قرآن ذکر شده، همه از سایر کتب مقدس و تورات اقتباس شده است.

در ابتدای بعضی از سوره ها حرف و یا گروهی حروف مرموز بکار رفته از قبیل «الم» در ابتدای سوره بقره و آل عمران، «المص» در ابتدای سوره اعراف، «الر» در ابتدای سوره یونس، هود و یوسف، «الر» در ابتدای سوره رعد، ابراهیم و حجر، «کهیحص» در ابتدای سوره مریم و غیره. قرآن مهدی الهی قمشه ای در تفسیر حروف مذکور، مطالب گوناگون نوشته است، در بعضی موارد مینویسد: «اسرار این حروف نزد خدا و رسول است»^۱ و در بعضی موارد دیگر اشعار میدارد: «این حروف اسراری است میان خدا و رسول».^۲

در باره چگونگی حرف و یا حروف مذکور، دانشمندان قرآن شناس تحقیقات لازم معمول و عقاید گوناگونی ابراز داشته اند. اما مقبول ترین و قانع کننده ترین عقیده ای که در این باره ابراز شده آنست که پس از رحلت محمد، هنگامی که

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید یا منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۳۹

۲- مأخذ بالا، صفحه ۳۹۷

زید بن ثابت در صدد جمع آوری سوره ها و آیه های قرآن و تنظیم آنها در یک کتاب واحد برآمد، لزوماً به افرادی که قبلاً قرآن را نوشته، جمع آوری و یا از بر کرده بودند مراجعه کرد و حرف یا حروف مذکورنماینده حروف مهم اسامی افراد مورد نظر می باشد. برای مثال، حرف «ص» نماینده نام حفصه، حرف «کاف» نماینده نام ابوبکر، «نون» نماینده نام عثمان و غیره می باشد.

هنگامی که قرآن بلند خوانده شود دارای آنچنان اثر مجذوب کننده ای است که مانند ندائی از ماوراء دنیای عادی بگوش میرسد. پیروان تسنن معتقدند قرآن کلمه به کلمه از جانب خدا بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده و وی در ایجاد آن هیچ نوع نقشی نداشته است. اما پیروان تشیع عقیده دارند که آیات و سوره های قرآن از طریق حافظین قرآن که آنرا از محمد شنیده اند در سینه نگهداشته شده و بوسیله کاتبان نوشته و تدوین شده است!

بر طبق نوشته های اسلام ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر برای ارشاد بشر ظهور کرده اند. بغیر از شش پیامبر اصلی و مهم که عبارتند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، قرآن از ۲۲ نفر پیامبر دیگر که دارای درجه کم اهمیت تری نسبت به شش پیامبر اصلی هستند نام برده است. پیامبران مذکور عبارتند از: ادریس، هود، صالح، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، لوط، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، داود، سلیمان، الیاس، الیجاه، ایوب، یونس، عزرا، لقمان، ذوالکیف (عوبدیا) و ذوالقرنین (اسکندر کبیر مقدونی فرزند فیلیپ). هریک از اسامی آدم، نوح و ابراهیم هفتاد مرتبه در قرآن ذکر شده است. از جمله پیامبران ذکر شده در قرآن، سه پیامبر (هود، صالح و شعیب) عرب بوده اند. نام سه پیامبر (زکریا، یحیی و عیسی) در انجیل ذکر شده و نام سایر پیامبران از تورات گرفته شده است. در آیات ۸۳ تا ۸۶ سوره انعام، قرآن از هیجده پیامبر نام برده است. در آیه ۷ سوره احزاب قرآن از ۴ پیامبر (نوح، ابراهیم، موسی و عیسی) بعنوان پیامبرانی که با خدا میثاق بسته اند، نام می برد. بطور کلی ۳۴ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به ذکر نام موسی پرداخته است. داستان خلق آدم ابوالبشر و نافرمانی او از دستور خدا، پنج مرتبه در قرآن ذکر شده و هشت مرتبه نیز از کشتی نوح و قوم سودوم سخن رفته است.

قسمت عمده داستانهای قرآن از قبیل چگونگی آفرینش جهان، داستانهای آدم و حوا، نوح، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، یونس، موسی، سلیمان و غیره تقریباً تکرار مطالب تورات است و مخصوصاً داستان موسی و فرعون در ۳۳ سوره قرآن، یعنی تقریباً یک سوم قرآن ذکر و تکرار شده است.

قرآن معتقد است که چهار کتاب آسمانی از طرف خدا برای چهار پیامبر نازل شده است. تورات یا پنج کتاب اول انجیل از طرف خدا به موسی، زبور به داود، انجیل به مسیح و قرآن به محمد وحی شده است. قرآن معتقد است کلیه کتب مزبور از طرف خدا به پیامبران وحی شده و مطالب هر یک از آنها موید دیگری است و باید مورد قبول قرار بگیرد. اما قرآن در حالیکه اصالت آسمانی بودن کلیه کتب مذکور را تأیید میکند، آخرین کتاب آسمانی است که از طرف خدا نازل شده، روشنگر ابهامات کتب آسمانی قبلی، در بر دارنده واقعیت مطلق و حجت آخرین پیامبران الهی و آسمانی است.

قرآن مطلقاً از پیامبرانی مانند اشیاء نبی، یرمیا نبی، حزقیال نبی و دانیال نبی و سایر پیامبران کم اهمیت تر به استثنای یونس نبی ذکر نمیکنند و گوئی از وجود پیامبران مذکور اطلاعی نداشته است. البته دلیل عدم ذکر قرآن از نام پیامبران مذکور آن نیست که کتب و نوشتجات پیامبران مذکور در دسترس نبوده است، بلکه علت اینکه از پیامبران مورد نظر و کیفیت نبوت آنها در قرآن ذکر میان نیامده آنست که فلسفه های مذهبی آنها مطلق و پیچیده بوده و لذا فهم و هضم آنها برای محمد کار آسانی نبوده است.

قرآن هم در سوره های مکی و هم در سوره های مدنی درباره مسیح سخن رانده است. قرآن تولد مسیح را از مریم باکره قبول میکند، ولی جنبه الوهیت مسیح را مردود میداند. از طرف دیگر قرآن مصلوب کردن مسیح را یک داستان ساختگی یهودی میداند و معتقد است، فرد دیگری که شبیه مسیح بوده، مصلوب شده و مسیح خود به آسمان صعود کرده است. پروفیسور «گیب» معتقد است که اطلاعات

محمد از مسیحیت بسیار ناچیز و اندک^۱ بوده است.

متون و مطالب قرآن پر از داستانهای کتب مقدس و مخصوصاً تورات^۲ و نامهای افرادی است که در داستانهای مذکور نقل شده است. داستانهایی که محمد در قرآن ذکر کرده، عموماً از کتب مذکور اقتباس نموده و چون یا آنها را کاملاً نفهمیده و یا قصد داشته است به آنها رنگ الهی و مذهبی بزند و مطالب آنها را در سطحی بالا تر از کتب مذکور به مردم ارائه دهد، لذا قسمتهایی از مطالب و وقایع داستانهای مذکور یا تحریف شده و یا بصورت ناقص و دست و پا شکسته در قرآن نقل شده است. بعلاوه قرآن تنها به ذکر داستانها و نامهای مذکور در یک نوبت قناعت نکرده و بکرات به وقایع داستانهای مورد نظر و نامهای قهرمانان آن داستانها اشاره و آنها را با جمله ها و عبارات یکسان تکرار کرده است. درباره چگونگی علل و جهات نقل و تکرار داستانها و نامهای مذکور در داستانهای کتب مقدس عبری دو دلیل عمده میتوان ارائه کرد: یکی اینکه محمد قصد داشته است مذهب تازه ظهور خود را با ادیان آسمانی پیشین که دارای کتاب مقدس بوده اند و مخصوصاً آئین یهود ارتباط داده و بدینوسیله ثابت کند که دین او شکل تکامل یافته ادیان قبلی و وی خاتم پیامبران پیشین میباشد. دوم اینکه محمد قصد داشته است به پیروانش نشان دهد که پیامبران قبل از وی با نافرمانی اتباعشان روبرو و سرانجام بر اثر سرپیچی از فرمان پیامبران خود به مجازات ها و بلیه های الهی و آسمانی گرفتار و نابود شده اند.

در قسمت های اولیه قرآن ذکر از داستانهای طویل تورات بمیان نمی آید و

۱. قرآن، آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹ سوره نساء و آیه ۳۷ سوره مریم.

۲. برای اطلاع بیشتر درباره مبانی داستانهای قرآن به کتاب *Biblische Legenden der*

Muselmanner تألیف Gusta Weil چاپ لایپزیک در سال ۱۸۸۶ که بعضی از قسمت های آن

بوسیله Dr. Alexander Kohurt در مجله "N.Y. Independent" در شماره های ۸، ۱۵،

۲۲ و ۲۹ ژانویه سال ۱۸۹۱ تحت عنوان «متون نوشتجات مقدس عبری در داستانهای عبری»

به انگلیسی ترجمه شده است، مراجعه فرمایند.

گاهی اوقات بندرت در بعضی از مطالب قرآن از قهرمانان داستانهای مذکور نام برده میشود، اما بتدریج محمد تشخیص میدهد که برای شستشوی مغزی افراد مردم و آماده کردن اذهان آنها برای قبول نبوت خود و همچنین بمنظور اینکه آثار سخریه - های مردم را از اعمال و گفتار خویش خنثی سازد و نشان دهد که با پیامبران قبل از وی نیز رفتار نامطلوبی بعمل آمده، تصمیم میگیرد در قسمتهای بعدی قرآن به - ذکر و نقل داستانهای کتب مقدس عبریها پردازد. بهمین جهت داستانهای قرآن در سوره هائی که در اواخر مدت اقامت محمد در مکه و اوائل سکونتش در مدینه تهیه شده، آمده است.

محمد به اندازه کافی هوشیار بود تشخیص دهد، تکرار داستانهای مذهبی قدیمی نوح، ابراهیم، یونس و اتباع آنها برای مردم مکه ملال آور بوده و بطوریکه خود قرآن نیز حاکی است، این موضوع سبب خواهد شد مردم محمد را استهزاء کنند و او را بجای پیامبر خدا داستانگو بخوانند، ولی این کار را به دلایل مذکور در بالا برای صلاح خویش لازم میدیده و نتایجی از لابلای داستانهای مذکور استنتاج میکرده که در پیش برد هدفهایش موثر واقع میشده اند. البته بعضی اوقات نیز به - ذکر داستانهای پرداخته است که متضمن نتیجه معینی نبوده و گویا ذوق شخصی - اش را ارضاء میکرده است. از جمله این داستانها میتوان داستان سلیمان و ملکه سبا، داستان ذوالقرنین (اسکندر کبیر) و یوسف را در مصر نام برد.

یکی از همسایگان محمد بنام «نفر بن حارث» که محمد را پیغمبر مبعوث بوسیله خود میدانست و پیوسته او را بباد سخریه و استهزاء میگرفت و عذابش میداد، زمانی به گروهی از افراد مردم که معمولاً بعلت مخالفت با محمد گرد او جمع میشدند گفت: «من نمیدانم چرا مردم بجای اینکه نزد من بیایند تا برای آنها مطالب جالب تعریف کنم، به داستانهای قدیمی و تکراری محمد گوش میدهند.» بر طبق نوشته تاریخ نو یسان معتبر، این شخص موفق شد، گروهی از افراد مکه و بویژه پیروان محمد را بخود جلب و برای آنها داستانهای سلاطین ایران و قهرمانان ایرانی را تعریف کند. عمل «نفر بن حارث» سبب شد که بسیاری از پیروان محمد و شتوندگان مواعظ او، محمد را ترک کردند و به «نفر بن حارث» پیوستند.

در جنگ بدر «نذر بن حارث» بدست محمد اسیر شد و او موفق شد تیغ انتقام را با گلویش آشنا کند و خود را از شر رقیب داستانگویش نجات دهد.^۱

هنگامی که داستانهای را که بطور مشترک در قرآن و در سایر کتب مذهبی مخصوصاً نوشتجات مقدس عبریها ذکر شده است بایکدیگر مقایسه میکنیم، بطور آشکار می بینیم که نوشتجات مذهبی سایر ادیان، داستانهای مذکور را با ترادف منطقی مطلوبی شرح داده و سلسله رویدادهای داستانهای مذکور بیکدیگر پیوسته بوده و از نظم ادبی قابل توجهی برخوردار هستند، ولی بر عکس سلسله رویداد های قصص قرآن بایکدیگر ارتباط منطقی نداشته، ذهن خواننده را متشتت میکنند، خواننده در موقع خواندن آنها دچار خلاء ذهنی میشود و سرانجام از فهم آنها عاجز میماند. این امر ممکن است چند دلیل داشته باشد. یکی اینکه محمد آنطور که باید و شاید داستانهای مذکور را بخوبی فرانگرفته و هدف آنها را درک نکرده است. دیگر اینکه ممکن است وی جزئیات داستانهای مذکور را فراموش کرده و بالاخره شاید او قصد داشته است، به داستانهای مذکور رنگ آسمانی زده و به نحوی آنها را بیان کند که خواننده آنها را کلام مستقیم خداوند که بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده است بداند.

داستان یوسف و برادرانش که تمام سوره یوسف به شرح آن اختصاص داده شده، یگانه داستانی است که کاملتر از سایر داستانهای قرآن بنظر میرسد. البته داستان مذکور در ۱۴ فصل (فصل سی و هفتم تا آخر فصل پنجاهم) و ۴۹۲ آیه بمراتب بطور کامل تر از قرآن با شرح جزئیات در سفر پیدایش در تورات ذکر شده است. بنا بر این جای بسی شگفتی است که آیه ۱۰۲ سوره یوسف در قرآن میگوید:

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ

«این حکایت از اخبار غیب بود که ما به تو وحی کردیم...»

1- Davis Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, (New York: Freeport Book for Libraries, 1972), p.135.

محمد برای تثبیت موقعیت خود بعنوان پیامبر خدا و وادار کردن مردم به پیروی از فرامینش، در سراسر قرآن از پیامبران پیش از خود به احترام نام میبرد و اشعار میدارد که پیامبران مذکور ماموریت داشته اند به مردمی که در عصر آنها زندگی میکردند، درس خدا شناسی بیاموزند. محمد برای اینکه ایمان اعراب رابه - نبوتش جلب کند، با ذکر داستانهای قرآن قصد داشته است بطور تضمینی نتیجه بگیرد که اگر «اله» در گذشته قادر بوده است آنها را که از فرمان پیامبران شان سرپیچی کردند، این چنین مجازات کند و آنها را با نزول بلاهای ناگهانی هلاک سازد، دلیلی ندارد که قادر نباشد، نسل موجود را نیز به چنین مصائب شدیدی مبتلا سازد. دلیل اینکه محمد آنقدر در قرآن به شرح و توضیح وقایع گذشته می پردازد آنست که رویداد های گذشته از آغاز تا پایان، داستان زندگی و مخصوصاً نبوت اسلاف وی میباشد. او خود را وارث مردانی میداند که به وحدت وجود خدا اعتقاد داشتند و اکنون طوق این رسالت را به گردن خود آویزان میدید. آنها «انبیاء» قبل از او بوده اند که در بعضی موارد ادعای نبوت آنها مورد تأیید مردم و در برخی اوقات بوسیله آنها مردود شده بود و او میخواست به مردم بفهماند که قبول رسالت او بوسیله گروهی از مردم و رد نبوتش بوسیله عده ای دیگر از مردم موضوع تازه ای نیست و پیامبران قبل از او نیز به همین سر نوشت گرفتار آمده اند.

به همین دلیل آیه ۱۸۴ سوره آل عمران در این باره میگوید:

فَإِنْ كَذَّبْتُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ رَسُولًا مِّنْ قَبْلِكُمْ فَأَنتُمْ بِالْبُتْهِ وَالزُّهْرِ وَالْكَتَابِ الْمُنِيرِ ○

«پس (ای پیغمبر) اگر ترا تکذیب کردند، پیامبران پیش از ترا هم که معجزات زبورها و کتب آسمانی روشن برای مردم به رسالت آوردند نیز تکذیب کردند.»

و آیه ۱۸ سوره عنکبوت نیز در این جهت اشعار میدارد:

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَقَدْ كَذَّبْتُمْ أَمْثَلِينَ قَبْلَكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○

«ای رسول اگر امت ترا تکذیب کردند، پیش از تو هم بسیاری از امت ها پیامبران خود را تکذیب کردند و بر رسول جز آنکه به آشکارا تبلیغ رسالت کند، تکلیفی نیست.»

آیه ۳۲ سوره رعد نیز به شرح زیر به محمد دلداری میدهد که پیامبران قبل از او

نیز مورد استهزاء مردم قرار گرفته اند:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرُسُلِهِمْ مِنْ قَبْلِكَ فَاَسْلَمْنَا بِالَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ اخَذْنَا لَهُمْ فَكَيْفَ كَانِ عِقَابٍ ۝

«و بدرستی که پیامبران قبل از توهم مورد استهزاء قرار گرفتند. ما به مردم بی-ایمان با تاخیر مجازات فرصت دادیم، و بعد از آن آنها را مجازات کردیم و چه مجازات و عقوبت شدیدی بود.»

محمد به تجربه دریافته بود که مردم به آسانی به تعلیمات یک پیامبر جدید گردن نخواهند نهاد، بلکه در ابتدا او را استهزاء میکنند. بهمین علت وی همچنین کوشش میکرد، بطور تضمینی به مردم گوشزد کند که اگر به او ایمان نیاورند و به رسالتش گردن ننهند، بهمان سر نوشت شومی که مردم نافرمان در زمان پیامبران قبل از او دچار شدند، محکوم خواهند شد. بنا بر این در جهت تحقق این هدف، محمد علاوه بر تهدید منافقان از عواقب روز قیامت و آتش دوزخ، در داستانهای گوناگون قرآن برای مردم شرح میدهد که چگونه شهرهای آباد بر اثر نافرمانی مردم از فرمان خدا و پیامبران نابود شدند و مردم آن به شدیدترین وضع ممکن به هلاکت رسیدند. شهر یمن به فرمان الهی بر اثر انفجار سد معاریب منهدم و ساکنان آن نابود شدند.^۱ بعضی مللی نیز که خداوند به آنها نعمت های فراوان ارزانی داشته بود، چون نافرمانی کردند، معلوم شدند.^۲ طوایف عاد و ثمود نیز بعلت نافرمانی به هلاکت رسیدند و از شهرهای آنها تنها ویرانه ای باقی ماند.^۳ محمد از آیه ۲۵ سوره هود ببعده به شرح داستان نوح میپردازد و برای مردم توضیح میدهد که مردم آنقدر در نافرمانی از نوح و به سخریه گرفتن رسالتش مداومت و اصرار ورزیدند تا

۱- قرآن، آیات ۱۶ و ۱۷ سوره سبا؛ آیات ۴ تا ۸ سوره حاقه.

۲- مأخذ بالا، آیه ۶ سوره انعام.

۳- مأخذ بالا، آیات ۶۳ تا ۷۲ سوره اعراف؛ آیات ۵۰ تا ۶۸ سوره هود؛ آیات ۳۶ تا ۳۸ سوره فرقان؛ آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ سوره شعرا؛ آیات ۳۴ تا ۳۸ سوره عنکبوت؛ آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره سجد؛ آیات ۲۴ تا ۲۸ سوره احقاف؛ آیه ۵۲ سوره نجم؛ آیات ۱۸ تا ۳۴ سوره قمر؛ آیات ۴ تا ۸ سوره حاقه؛ آیات ۶ تا ۹ سوره فجر.

سرانجام سیل آنها را بلعید، ولی آنهایی که به نوح ایمان آورده و به کشتی اش پیوستند از مرگ نجات یافتند.^۱ همچنین مردم «سودوم» و «گومورا» آنقدر پیغمبر لوط را تمسخر کردند تا سرانجام خداوند از آسمان بر سرشان سنگ نازل و آنها را نابود کرد.^۲ پیروان فرعون به موسی ایمان نیاوردند و لذا خداوند بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون نازل کرد. سپس آنها به موسی پناهنده شدند که وی نزد خدا شفیع شود تا خدا بلا را از آنها بگرداند و قول دادند پس از مدت معینی ایمان بیاورند، ولی چون پس از رفع بلا ایمان نیاوردند، لذا خداوند از آنها انتقام کشید و در دریا غرقشان کرد.^۳ قوم اسرائیل نیز پس از خروج از مصر نسبت به موسی و احکامی که او از طرف خدا برایشان نازل کرد، نافرمانی کردند و لذا در بیابان هلاک شدند.^۴

محمد سرگذشت زندگی مذهبی اسلاف خود را بکرات و به تفصیل در قرآن ذکر کرده است تا به مردم عربستان نشان دهد که اولاً مقاومت در برابر پیامبر خدا امر تازه ای نیست و همه پیامبران قبل از او نیز این تجربه تلخ را آزموده اند و ثانیاً بدینوسیله قصد داشته است به اعراب عربستان هشدار دهد که اگر آنها در برابر وی مخالفت و از فرمانش سرپیچی کنند به سرنوشت تلخ و دردناک مردمی که از اطاعت پیامبران قبل از او سرپیچیدند و سرانجام به جهنم واصل شدند، دچار خواهند گردید. ثالثاً محمد باموعظه های خود کوشش کرده است به مردم وانمود کند که رسالت او کامل ترین شکل نبوت و ختم رسالت پیامبرانی است که قبل از

۱. ماخذ بالا، آیه ۴۶ سوره اعراف؛ آیات ۲۵ تا ۴۸ سوره هود؛ آیه ۷۳ سوره یونس؛ آیه ۷۷ سوره انبیاء؛ آیه ۳۷ سوره فرقان.
۲. ماخذ بالا، آیات ۸۰ تا ۸۴ سوره اعراف؛ آیات ۷۶ تا ۸۴ سوره حجر؛ آیه ۳۸ سوره فرقان؛ آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵ سوره شعرا؛ آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره عنکبوت؛ آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره نمل؛ آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸ سوره صافات؛ آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره ذاریات.
۳. ماخذ بالا، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ سوره اعراف؛ آیه ۱۰۳ سوره اسری؛ آیه ۷۸ سوره طه؛ آیه ۴۸ سوره مومنون؛ آیه ۵۵ سوره زخرف؛ آیه ۴۰ سوره ذاریات.
۴. ماخذ بالا، آیه ۱۶۲ سوره اعراف؛ آیات ۴۶ تا ۴۸ سوره زخرف.

وی ظهور و مردم را به عقیده به وحدت خدا و فرامین او دعوت کرده اند. آیه ۲۸ سوره فتح و آیه ۹ سوره صف در جهت تحقق این هدف میگوید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝
 «او خدائی است که رسول خود را بآیین حق برای هدایت مردم فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم غالب گرداند و گواهی خدا برحقیقت این سخن کافی است.»

قرآن دارای هیچ نوع نظم و ترادف موضوعی، منطقی و یا فلسفی نیست. برای مثال سوره جن از مسجد بحث میکند و دستور میدهد که در مساجد بغیر از خدای بکتا شخص دیگری نباید پرستش شود. سوره روم با ذکر جنگ رومیان و پارسیان آغاز میشود، سپس درباره نماز حکم صادر میکند، آنگاه از زنده کردن مرده ها در روز قیامت سخن بمیان می آورد و پس از آن به بحث درباره باد و باران می پردازد. سوره شعرا دارای ۲۲۶ آیه است که درباره قوم نوح، فرعون و موسی، لوط و قهر خدا و شاهکارهای او در هلاک کردن بندگانش سخن میگوید و تنها در ۴ آیه آخر سوره مذکور به ذم و نکوهش شعرا می پردازد. سوره نحل که معنی «زنبور عسل» میدهد، دارای ۱۲۷ آیه است، ولی فقط در آیات ۶۸ و ۶۹ از زنبور عسل سخن میگوید. البته بعضی از مطالب قرآن دارای ارزشهای معنوی و اخلاقی نیز هست که بوسیله سایر مصلحین بشری مورد تشریح واقع شده و افراد انسان را به معنویات هدایت و ارشاد میکنند، اما بسیاری از مطالب آن با هیچ نوع عقل و استدلالی قابل توجیه نیست. بطور کلی قرآن را میتوان به شرح زیر نقد کرد:

۱- قرآن مشحون از اشتباهات تاریخی است.

۲- داستانهای وحشتناک قرآن و نیز مطالبی که درباره قهر و غضب خدا و مجازات بندگانش آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی میکند.

۳- مطالب غیر منطقی و نامعقولانه قرآن درباره علم هیئت و نجوم انسان رابه - شگفتی می اندازد.

۴- قرآن مملو از خرافات و موهومات است.

۵- قرآن، بردگی، تعدد زوجات، طلاق، اسارت زنان و تبحر زندگی فردی و اجتماعی را برای بشر جاودانی میسازد.

بدیهی است که نقاط ضعف مذکور مطالب اخلاقی و معنوی آنرا تحت -
 الشماع قرار میدهد. ولی نقص بزرگ قرآن، رابطه ای است که بین خدا و
 بندگانش طرح ریزی کرده است. کلیه کتب دینی و حتی کتب دینی مصر قدیم،
 هندوستان و چین خدایان را موجوداتی پر محبت، صمیمی و پرگذشت میدانستند
 که در همه حال نسبت به بنده اش فتوت داشته و راه هدایت و رستگاری افراد بشر
 را بازنگهداشته است، اما در قرآن خداوند وجود قهار، غیر منطقی، خودخواه،
 مستبد، انتقامجو، ترسناک و مهلکی معرفی شده که بندگانش را به میل و اراده
 خود خوب و یابد می آفریند و در حالیکه خود با عمد و دانسته به آفرینش بندگان
 بد اقدام میکند، آنها را به شدیدترین مجازاتهای طاقت فرسا و شکنجه بار محکوم
 مینماید.

در قرآن موضوع «خشم خدا» بسیار تاکید و تکرار شده و محمد این موضوع را نه
 تنها بعنوان حربه ای بر ضد مخالفانش بکار برده، بلکه آنرا محرکی برای
 پرهیزکاری، درستکاری و نیکوکاری افراد بشر مورد استفاده قرار داده است. سراسر
 قرآن پر از مطالبی است که پیوسته افراد مردم را از خدا میترساند و به آنها هشدار
 میدهد که حتی بی اعتنائی و سبکسری از خشم و قهر خدا سبب نزول عذاب برای
 بندگانش خواهد شد. بطور کلی میتوان گفت اساس و پایه تعلیمات قرآن بر پایه
 آگاهانیدن مسلمانان از خشم خدا میباشد. عبارت دیگر بجای اینکه قرآن پیروان
 دین را به پیروی از اعمال ستوده رهنمون شود، پیوسته آنها را از خشم و غضب خدا
 می ترساند. مذهب در واقع باید ارزشهای معنوی انسان را تکامل بخشد و برای او
 آرامش بوجود آورد. ولی در اسلام وظیفه انسان نابود کردن خود برای خداست.
 خداوند در آیه ۵ سوره مائده بطور صریح میگوید: ... **كَلَّا تَتَّخِثُوهُمْ وَلَخَشُونٌ** ...

یعنی «..... از آنها نترسید، بلکه از من بترسید...» بعلاوه در قرآن نیروی
 مادیت برتر از معنویت قلمداد شده است. زیرا گروندگان به دین اسلام به بهشت
 معنوی پاداش و کافران به دوزخ مادی مجازات میشوند. «آمریت» در این باره
 مینویسد: «خدای محمد را معمولاً باید در زلزله، باد و آتش جستجو کرد».^۱ اما در

1- Quoted by: James Freeman Clarke, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

هر حال در اسلام برای اینکه انسان مشمول لطف خدا و آمرزش بوسیله او قرار بگیرد باید بر نفس خود تسلط کامل داشته و با اعمال و رفتار نیکو و مخصوصاً نماز و صدقه، استعداد بخشوده شدن بوسیله خدا را در خود ایجاد کند.

یکی دیگر از هدفهای محمد از ذکر داستانسرایی در قرآن که وقایع آنها را عموماً از نوشتجات و سایر کتب دینی اقتباس کرده و بطور دست و پا شکسته در قرآن شرح داده، آن بوده است که به مردم نشان دهد، دارای اطلاعات و معلومات مافوق عادی و آسمانی است. معیناً مردم مکه پیوسته از او خواهان معجزه بودند. محمد نیز با اعتماد بنفس عجیبی به مردم اظهار میداشت که معجزه او قرآن است. در جهت اثبات این ادعا، زمانی وی گفت که اگر جن و انس جمع شوند نمیتوانند کتابی مانند قرآن بیاورند (آیه ۸۸ سوره اسری). زمان دیگری اظهار داشت که اگر کسی بتواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در موقعیت دیگری اظهار کرد که اگر کسی قادر است ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورد (آیه ۱۳ سوره هود). مفهوم مخالف ادعای او در این باره آن بود که چون کسی نمیتواند یک و یا ده آیه مانند آیه های قرآن بیاورد، لذا تدوین آیات قرآنی از قدرت ذهنی بشر خارج بوده و بوسیله خداوند خلق و دیگته شده است و مردم باید آنرا بعنوان معجزه نبوت او قبول کنند.

محمد در سال اول مهاجرتش به مدینه چندین مورد از روشهای معمول عبادات مذهبی یهودیها را برای اسلام قبول کرد و آنها را معمول داشت. برای مثال، برای پیروان اسلام مقرر کرد روز عاشورا و یا دهم اولین ماه سال را روزه بگیرند، وسط روز نماز بگذارند و در هنگام نماز بطرف قبله مسجدالاقصی در اورشلیم رو کنند. اما هنگامی که محمد مخالفت یهودیها را با خود مشاهده کرد و متوجه شد که آنها بهیچوجه حاضر به قبول نبوت او نیستند و بعلاوه بتدریج مخالفت آنها با محمد و بعثت وی به استهزا کردن او تبدیل میشود، یهودیها را متهم کرد که به متون کتاب آسمانی خود آگاهی لازم ندارند و آنها را نادیده گرفته اند. سپس بمنظور اینکه محمد به دین اسلام و کلیه فرایض مذهبی آن استقلال کامل ببخشد، قبله را از اورشلیم بطرف کعبه برگردانید. و مقرر کرد که مسلمانان از آن پس بجای اورشلیم

بطرف کعبه نماز بگزارند.

با این اقدام روش عبادت مسلمانان از یهودیها جدا شد و اعراب نیز از عمل وی استقبال کردند، زیرا خانه کعبه در نزد اعراب احترام خاصی داشت و علاوه بر اینکه مرکز بت های اعراب بود، خانه ابراهیم و اسماعیل نیز که اعراب خود را از نسل آنها میدانند، نیز بشمار میرفت.

بعدها نیز محمد روزه دهم ماه محرم را (که شبیه دهم «تشرین» یکی از ماههای سالنامه عبریها بود و آنرا از یهودیها اقتباس کرده بود) تغییر داد و آنرا تبدیل به روزه ده روز اول ماه محرم در سال کرد و سپس تمام سی روز ماه رمضان را به روزه اختصاص داد.^۱

دانشمندان محقق عقیده دارند که محمد روزه ماه رمضان را از روزه «لنت»^۲ مسیحی ها و روزه ماه «الول» یهودیها که اختصاص به توبه و استغفار دارد، اقتباس کرده است. در دین یهود، روزه ماه «الول» بمناسبت چهل روزی که موسی در کوه سینا عبادت و سپس تورات را برای قوم اسرائیل نازل کرد، برگزار میشود. محمد با توجه به مراسم روزه داری در ادیان یهود و مسیح، میخواست ترتیبی برای مسلمانان ایجاد کند که مدتی را در سال به روزه و عبادت و استغفار مشغول باشند و حاصل این رقابت مذهبی، روزه ماه رمضان برای مسلمانان بود.

احکام راجع به نکاح، طلاق، تعیین حدود محارم در ازدواج، تعدد زوجات، قوانین مربوط به حیض و عده و زنا و محرمات و غیره، غالباً یا از شرایع یهود اقتباس شده و یا از رسوم معمول زمان جاهلیت بوده است که محمد در آنها تغییرات و تعدیلهائی ایجاد و سپس آنها را بعنوان کلام نازل از طرف خدا به پیروانش ارائه کرده است.

کلیه مناسک حج نیز از قبیل طواف و بوسیدن حجرالاسود (سنگ سیاه خانه

۱- ۲۳ سال، صفحه ۹۴.

۲- در مذهب کاتولیک، فرقه های مسیحی شرقی و بعضی از کلیساهای پروتستان روزه «لنت» به مدت ۴۰ روز از چهارشنبه «آش» تا «ایستر» منظور توبه و استغفار برگزار میشود.

کعبه)، توقف کوتاه در عرفات، سعی بین صفا و مروه، رمی جمره و غیره، همه در دوره جاهلیت در بین اعراب مرسوم بوده است. تنها تغییری که محمد در اجرای مراسم مذکور ایجاد کرد این بود که اعراب در دوره قبل از اسلام در هنگام طواف اطراف کعبه بت های موجود در خانه کعبه را صدا میکردند و میگفتند: لیبک یا عزی، لیبک یا منات، لیبک یا لات، ولی محمد بجای صدا کردن بت های مذکور مقرر کرد، مردم بگویند لیبک اللهم لیبک. بدین ترتیب حتی بعد از ظهور اسلام، بعضی از مراسم کهنه ای که دارای خواص بت پرستی بود، از قبیل بوسیدن حجرالاسود با آئینی تازه بعنوان فریضه دینی مسلمانان باقی ماند. امام غزالی که عمرش را وقف تبلیغ و موعظه اصول اسلام کرده و بصورت واعظی سرگردان از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده، گفته است: «من هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال و مناسک حج نیافته ام، ولی چون امر شده اطاعت میکنم.»^۱ عمر بن الخطاب خلیفه دوم نیز گفته است: «اگر من خود نمیدیدم که حضرت محمد، حجرالاسود را میبوسید، هرگز این سنگ سیاه را نمیبوسیدم.»^۲

محمد هنگامی که مخالفت و استهزاء یهودیها را نسبت به خود و موضوع نبوتش مشاهده کرد، ابتدا با نزول آیه ۱۴۰ سوره بقره به شرح زیر سعی کرد با مسالمت وانمود کند که دین آنها آئین برحق نیست. آیه مذکور در این باره میگوید:

أَمْ نَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُهُمْ أَنَّهُمْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَنبَوَيْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِهِمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ...

مفهوم آیه مذکور آنست که، «یهودیها به تو میگویند اقوام ابراهیم، اسمعیل، اسحاق و یعقوب یا کلیمی بودند و یا مسیحی. به آنها پاسخ بده آیا شما بهتر میدانید یا خدا...»

سپس بتدریج که اختلاف بین محمد و یهودیها بالا گرفت، او به سرزنش و تقییح و تهدید یهودیها پرداخت و در واقع همان روشی را که نویسندگان مسیحی

۱- ۲۳ سال، صفحه ۱۵۸

۲- ماخذ بالا.

اولیه بر ضد یهودیها بکار برده بودند، در باره آنها اجرا کرد. آنگاه پس از اینکه محمد پایه های قدرتش را در مدینه تقویت کرد، دستور داد از سه قبیله یهودی بنی - قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه که در مدینه بسر میبردند، دو قبیله بنی قینقاع و بنی النضیر از مدینه اخراج و اموالشان بین مسلمانان تقسیم شود و پس از جنگ خندق در صدد قلع و قمع قبیله بنی قریظه برآمد و اگر چه آنها امان خواستند ولی کلیه مردانشان قتل عام، اموالشان مصادره و زنان و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.

«سیوطی» در کتاب اتقان مطلبی نوشته است که ما را بیشتر با ماهیت قرآن و منشاء مطالب آن آگاه و ثابت میکند که قرآن نمیتواند کلام خداوند بوده باشد. مولف نامبرده مینویسد، عمر بن الخطاب در محمد نفوذ قابل توجهی داشت و هرگاه نظری ابراز میکرد، بلافاصله بعد از آن آیاتی بر اساس عقیده وی نازل میشد، در حالیکه سایر اصحاب محمد دارای چنین نفوذ کلامی نبودند. عمر خودش ادعا کرده است که در سه مورد حجاب، اسیران جنگ بدر و مقام ابراهیم آیات قرآن بر طبق رای و عقیده او نازل شده است.^۱

یکی دیگر از دلایل قاطع تالیف قرآن بوسیله محمد، موضوع عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که یکی از کاتبان قرآن بود و هر چه درباره اصلاح احکام قرآن به - محمد پیشنهاد میکرد، وی می پذیرفت. این موضوع عبدالله بن ابی سرح را نسبت به اصالت مطالب قرآن مشکوک کرد و لذا وی از اسلام برگشت.^۲

گروهی نیز معتقدند، سلمان فارسی مطالب قرآن را به محمد تعلیم داده است، محمد خود به این نکته پی برده و در آیه ۱۰۳ سوره نحل گفته است:

وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَكْفُؤُنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا إِنَّمَا نَحْنُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمٌ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ۝

«وما کاملاً آگاهیم میگویند کسی که مطالب این قرآن را به رسول یاد میدهد

۱- ۲۳ سال، صفحه ۲۸۸

۲- برای جزئیات شرح واقعه عبدالله بن سعد بن ابی سرح به صفحه های ۶۱ و ۶۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

بشری است عجمی و رسول خود این قرآن را به زبان عربی فصیح درآورده است.»

کتاب عربستان، گهواره اسلام^۱، معتقد است که اسلام هیچ نوع عقیده و یا فکر و اصل تازه‌ای برای بشریت به ارمغان نیاورده، بلکه اصول ذکر شده در قرآن و اسلام اقتباسی از ادیان و مذاهب موجود در زمان ظهور محمد و آداب و رسوم موجود در عربستان بوده است.

کتاب مذکور برای اثبات این نظر، به شرح زیر به تجزیه و تحلیل اصولی که قرآن و اسلام از سایر مذاهب و آداب و رسوم طوایف مختلف اقتباس کرده، پرداخته است.

۱- اصول زیر از مشرکانی که قبل از ظهور اسلام در مکه و در بین

قبایل عرب وجود داشته‌اند اقتباس شده است.

(۱) از ستاره پرستان:

خرافات نجومی، مانند شهابهای ثاقبی که به اجنه خبرچین پرتاب میشود. (آیه ۹ سوره جن).

سوگندهائی که خداوند به ستاره‌ها خورده است. (آیه ۱ سوره نجم و آیات ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه).

(۲) از بت پرستان عرب:

طواف خانه کعبه.

1 - Arabia, the Cradle of Islam.

الله (خدای یکتا)، قبل از محمد در اشعار شعرای عرب ذکر شده، حنیف‌ها و غیره به وجود خدای یکتا اعتقاد داشته و الله همچنین نام یکی از بت‌های واقع در خانه کعبه بوده است.

مکه، قبل از اسلام مرکز زیارتی بوده و حجرالاسود نیز بوسیله اعراب مورد پرستش قرار می‌گرفته است.

جزئیات مراسم حج از قبیل کوتاه کردن مو، احرام، پرتاب سنگ به شیطان (رمی جمره)، قربانی کردن گوسفند و سعی بین صفا و مروه، همه قبل از ظهور دین اسلام بین اعراب رواج داشته است. تعدد زوجات، بردگی، طلاق فوری زنان و بسیاری از مقررات اجتماعی اسلام قبل از محمد در عربستان وجود داشته است. تشریفات نظافت، خودداری از خوردن بعضی از مواد غذایی و ختنه نیز قبل از ظهور محمد بین اعراب رواج داشته است.

(۳) از اصول مذهبی بود:

استعمال تسبیح. (به فرهنگ اسلام، *Didctionary of Islam* تالیف Hughes مراجعه فرمائید.

۲- **اصول زیر از دین یهود (تورات و تالمود) اقتباس شده است:**

اول - اصول و افکار:

(۱) کلماتی که عقاید و افکار یهود را معرفی میکنند و عبری هستند

نه عربی، مانند: تابوت (کشتی نوح)، تورات، عدن، جهنم.

خاخام، احبار (معلمان)، فرقان و غیره

- (۲) ایدئولوژی‌ها، مانند وحدت خدا، معاد، هفت بهشت و هفت جهنم، روز قیامت، علائم روز قیامت، یاجوج و ماجوج و غیره.
- (۳) قوانین و مقررات اخلاقی و تشریفاتی، مانند نماز اوقات و چگونگی برگزاری نماز و غیره.
- اقسام مختلف غسل: غسل‌های مربوط به زنان و غیره (با آب یا با خاک).
- (۴) قواعد مربوط به زندگی، مانند مورد استعمال «انشاء اله» (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف)، سن بلوغ که کاملاً با تلمود انطباق دارد.
- دوم - افسانه‌ها و قصص قرآن:
- آدم، قابیل، نوح، طوفان نوح، اسحق، اسماعیل، یوسف، ابراهیم، نمرود، فرعون، موسی و داستانهای مربوط به هارون و غیره.
- شعیب، تالوت، گولیات و مخصوصاً سلیمان (کلیه داستانها و مطالب مذکور از تلمود اقتباس شده است).

۳- اقتباس از دین مسیح

- (۱) زکریا، یحیی و جبرئیل از انجیل اقتباس شده است.
- (۲) احترام به مقامات مذهبی.
- (۳) عیسی مسیح و افکار مصلوب شدن وی.
- (۴) مریم باکره و «حواریون» که یک کلمه حبشی است و معنی «پاکان» را میدهد.
- (۵) عقاید مربوط به تثلیث.
- (۶) داستانهای مسیحی مانند داستان «هفت خواننده» یا (اصحاب کهف) و اسکندر ذوالقرنین.
- (۷) روزه یکماهه رمضان که تقلیدی از روزه «لنت» مسیحی‌هاست.
- (۸) دادن صدقه بعنوان یکی از اصول مهم عبادت. *



فصل پنجم

تئوریهای مهم قرآن

تحمیل مذهب به قلب‌ها و روحهای مردم بوسیله
زور یا تهدید، ترور ایجاد خواهد کرد، نه مذهب.
ولتر

ارکان اساسی قرآن و دین اسلام را تئوریهای چندی تشکیل میدهند که پایه
و اساس اصول اسلامی برنهاد آنها استوار شده است و ما در این فصل مهمترین
تئوریهای مذکور را از قبیل تئوری خدا، فرشتگان، روز قیامت (معاد)، جهاد و
سرنوشت و تقدیر مورد بحث قرار میدهیم.

تئوری خدا در قرآن

کلمه «الله» شکل کوتاه شده کلمه «ال اله» است که در زبان عربی معنی
«خدا» میدهد. کلمه «الله» و اعتقاد به وجود خداوند یکتا قبل از ظهور محمد در
عربستان وجود داشته و لذا نمیتوان محمد را موجد عقیده به پرستش ذات یکتای

خداوند دانست. دلیل وجود کلمه «الله» در عربستان قبل از ظهور محمد، اشعار عربی است که بکرات کلمه «الله» در آنها بکار رفته است. بعلاوه میدانیم که نام پدر محمد «عبداله» بوده است. اما البته محمد به عقیده پرستش خدای یکتا قوام بیشتری بخشید و خداوند را خالق کائنات، دانا به کلیه امور، قادر یکتا و سزناشت ساز برای همه جهانیان معرفی کرد.

بطوریکه میدانیم خانه کعبه که معروف است ابراهیم آنرا ساخته و در فرهنگ اسلامی بعنوان «خانه خدا» و مقدس ترین پرستشگاه مسلمانان جهان بشمار میرود، محل بتخانه اعراب بود که بت های آنها از جمله بت های معروف لات، منات، عزری و اله که از همه آنها مهمتر بشمار میرفت، در محل مذکور نگهداری میشدند.

سراسر متون و مطالب قرآن پر از القاب و عناوین خدا و عظمت و ابهت مقام اوست. قرآن برای خداوند ۹۹ عنوان قائل شده است. این گفتار گنجایش ذکر عنوانین، القاب و صفاتی را که قرآن برای خداوند قائل شده ندارد. همینقدر میتوان گفت آنهمه القاب، صفات و خصایصی که محمد برای خدا در قرآن قائل شده از قبیل: ملک القدوس، عزیز، جبار، متکبر، غفار، قهار، رزاق، فتاح، قابض، خافض، رافع، مقرر، مدلل، سمیع، بصیر، خبیر، حلیم، عظیم، کریم، سخی، قیوم، صمد، قادر، منتقم، رؤف، مالک، هادی و غیره و غیره. همه برای آن بوده است که محمد با توجه به اینکه خود را «رسول الله» و پیامبر خدا معرفی کرده، با ایجاد ترس و وحشت از خوف خدا، مردم را وادار به اطاعت از خود بکند. اما برخلاف هدف مذکور، بطوریکه در مباحث بعدی این کتاب تشریح خواهد شد، اعمال و رفتاری در قرآن به خدا نسبت داده شده که نه تنها در شأن ذات خدای یکتای قادر مطلق نیست، بلکه مقام او را در حد موجودی بد خواه، مکار، فحاش، کوتاه نظر، کینه توز و انتقام جو تنزل میدهد. آیه ۲۵۵ سوره بقره به شرح زیر تا حدودی روشنگر خصایص خداوندی است که محمد در قرآن به مردم معرفی کرده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ۗ وَلَا يَـُٔوْدُهُ حِفْظُهُمَا ۗ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ ۝

«خداوند وجود یکتائی است که خدائی بجز او وجود ندارد، زنده و پاینده است، نه چرتش میگیرد و نه بخواب میرود. هر چه در آسمانها و زمین وجود دارد متعلق به اوست، کسی جرأت ندارد در پیشگاه او به شفاعت برخیزد، مگر بفرمان خود او. او به کلیه امور مردم و یا حوادثی که در آینده برایشان رخ خواهد داد آگاه است. و مردم قدرت احاطه به علم و دانائی او را ندارند، مگر آنچه را که خداوند خوداراده کند. قلمرو قدرت او آسمانها و زمین است و او از بسط قدرتش به آسمانها و زمین خستگی نخواهد یافت و او دانای بزرگ و توانای با عظمت است.»

با توجه به اینکه اصل یکتا پرستی خدا در ادیان یهود و مسیح نیز قبل از ظهور اسلام وجود داشته، لذا میتوان گفت که محمد عقیده مذکور را از یهود اقتباس کرده است. اسلام نیز مانند یهود با این عقیده که رابطه بین افراد بشر و خداوند باید بوسیله افراد مقدس مذهبی انجام بگیرد، مخالف است. در اسلام نیز مانند دین یهود هر فرد مومنی باید روزانه نماز بگذارد. همچنین اسلام نیز مانند یهود ظاهرآ به فنا ناپذیری روح اعتقاد دارد. در هر دو دین انسان مسئول اعمال و رفتاری است که در این دنیا انجام می دهد و در هر دو دین یهود و اسلام عقیده به گناه طبیعی و یا بعبارت دیگر (معصیت اولیه)^۱ و دادن کفاره برای رهایی از گناه مردود شناخته شده است.

اگرچه اسلام بر اساس یکتا پرستی ذات خدای یگانه بنیاد گرفته است، اما تئوری خدا در اسلام حالت منفی دارد. زیرا در اسلام، خداوند یک ذات مطلق و بیرحم مکانیکی معرفی شده که خصوصیات او بیشتر دارای جنبه های غیر عاطفی است. در مسیحیت خداوند معظمه محبت و نیکی تلقی شده و خداوند نسبت به -

۱ - گناه طبیعی یا معصیت اولیه در آیین مسیح گناهی است که از راه ارث از اجداد انسان به او منتقل می شود. ریشه و منبع گناه مذکور نافرمانی آدم از فرمان خدا در بهشت است.

بندگانش دوستی میورزد و بندگان خدا نیز نسبت به او عشق میورزند. اما در قرآن چنین اصلی وجود ندارد. «جیمز فریمن کلارک» میگوید، عقیده به وجود خدا در اسلام، بدترین شکل یکتا پرستی است زیرا: «اسلام خدا را یک قدرت مطلق شقی و دیکتاتور میداند که وظیفه اش ایجاد مرگ و نابودی برای بندگانش میباشد.... محمد خدا را قدرت مطلق میداند که بالای انسان قرار گرفته است، موسی خداوند را قدرتی میداند که بالای انسان قرار گرفته، ولی در عین حال با انسان است و مسیح خدا را قدرتی میداند که بالای انسان با انسان و در انسان قرار گرفته است.»^۱

بطور خلاصه میتوان گفت که دین اسلام خداوند را موجودی سرنوشت ساز، آنهم قهار، مستبد، کینه توز، انتقام جو و نابود کننده میداند که میل دارد بندگانش را در خفت و خواری و ذلت بیند.^۲

فرشتگان

قرآن از مخلوقاتی بنام «فرشتگان»^۳ نام می برد که از آتش آفریده شده، قادر به زندگی، تکلم و استدلال بوده، مانند انسان از بندگان خدا و فرمانبر او می باشند و برای پیامبران خدا پیام می برند. (آیه ۲۶ سوره انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۹ سوره فجر و آیه ۱ سوره فاطر). آیه اخیر حاکی است که فرشتگان دارای ۲، ۳ و یا ۴ بال و پر

1- *Theol. Studien*, 14 Jahrgang, p. 240.

2- James Freeman Clark, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

۳. کلمه عربی «ملک» به معنی «فرشته» و مخصوصاً جمع کلمه مذکور یعنی «ملائکه» از زبان حبشی گرفته شده و قبل از ظهور محمد نیز در عربستان متداول بوده است.

هستند. فرشتگان در درجه پست تری از پیامبران قرار گرفته اند.^۱ از چهار فرشته عالی‌مقام خدا، جبرئیل مأمور الهام حقیقت، میکائیل فرشته مخصوص یهودیها، اسرافیل مأمور اعلام فرا رسیدن روز قیامت با بوق (صوراسرافیل) و عزرائیل مأمور قبض روح بندگان خداست.

خداوند برای هر انسانی دو فرشته گماشته است که اعمال خوب و بد او را ثبت میکنند. بهمین دلیل محمد به پیروانش توصیه کرد، هر زمانی خواستند آب دهان خود را به خارج پرتاب کنند، آنرا بطرف جلو و راست خود نیندازند، بلکه بطرف چپ خود تف کنند، زیرا فرشته ای که مأمور ثبت اعمال زشت انسان است روی شانه چپ او قرار دارد.^۲ نکیر و منکر دو فرشته سیاه هستند که دارای چشمان آبی بوده و از مردگان در قبرها بازجوئی میکنند و اگر مردگان به اسلام اقرار نکنند، آنها را شکنجه میدهند.

برخلاف اجنه که ممکن است مذکر و یا مونث باشند، فرشتگان تنها دارای یک جنس میباشند و لذا قادر به ازدیاد نسل نیستند. فرشتگان وظایفشان را بطور انفرادی مانند جبرئیل انجام میدهند (آیه ۹۸ سوره بقره و آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره تکوین). فرشتگان همچنین وظیفه دارند بر اعمال و رفتار بشر نظارت کنند و آنها را ثبت نمایند (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره رعد و آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره انفطار). یکی دیگر از وظایف فرشتگان گرفتن جان افراد بشر در هنگام مرگ آنهاست (آیه ۵۰ سوره انفال و آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره نحل). سوابق و مدارکی که فرشتگان از اعمال و رفتار افراد بشر تهیه میکنند، در روز قیامت منشاء رسیدگی به اعمال آنها قرار خواهد گرفت و فرشتگان بسته به چگونگی اعمال و رفتار بشر به نفع و یا برضد او گواهی میدهند (آیه ۲۱۰ سوره بقره، آیه ۷۵ سوره زمر و آیه ۱۷ سوره حاقه). فرشتگان تخت و تاج (عرش) الهی را بردوش دارند و به تسبیح و ستایش خداوند مشغول هستند و برای بندگان خدا آمرزش و مغفرت می طلبند. (آیه ۸ سوره مومن و

۱- آیه ۳۲ سوره بقره.

۲- مشکات المصابیح، کتاب چهارم، فصل هشتم.

آیه ۵ سوره شوری). فرشتگان همچنین نگهبانی درهای دوزخ را بر عهده دارند (آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره علق).

از فحوای مطالب قرآن چنین بر می آید که مشرکان نیز به فرشتگان عقیده داشته اند، زیرا آیه ۱۴ سوره سجده حاکی است که «مشرکان میگویند اگر خدا میخواست برای آنها فرشته میفرستاد تا آنانرا هدایت کند.» آیه مذکور میتواند این مفهوم را نیز داشته باشد که موجوداتی که بوسیله مشرکان مورد پرستش قرار میگیرند، در واقع فرشتگان هستند. آیه ۵۳ سوره زخرف نیز میگوید «مشرکان میگویند اگر موسی در ادعای خود صادق است، چرا فرشتگان همراه او نیستند.» آیه ۱۹ سوره زخرف، آیه ۲۷ سوره نجم و آیات ۱۴۹ تا ۱۵۳ سوره صافات اشعار میدارند که «مشرکان فرشتگان را دختران خداناامیده اند.» مدلول آیات مذکور نشان میدهد که قبل از اسلام نیز عقیده خرافی به وجود فرشته بین مردم عربستان وجود داشته است.

ابوعبداله القزوی بنی ابن ماجه، درباره فرشتگان مینویسد: «بدان که فرشتگان موجوداتی هستند که خشم و غضب بر آنها مستولی نمیشود، همیشه به وظایفی که برایشان مقرر شده اشتغال دارند و هیچگاه عملی که برخلاف فرمان الهی باشد، انجام نخواهند داد. غذای آنها رضایت الهی از کردارشان بوده و آشامیدنی آنان تفکرشان درباره عظمت وجود الهی است. تعداد فرشتگان بیشمار است و در تمام آسمانها نقطه ای را نمیتوان یافت که فرشته ای در آنجا مشغول عبادت خداوند نباشد.»^۱

اسلام معتقد است، محمد رسول خداست و خداوند بوسیله فرشته جبرئیل دستورات خود را به وی ابلاغ کرد. جبرئیل در قرآن، همطراز با میکائیل در انجیل

۱. نقل از

Von F. Westenfeld, *Das Leben Muhammeds nach Muhammed*, Ibn Ishaq, bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hisham, edited by Von F. Wustenfeld (Gottingen: 1859), vol. I, p. 12.

ذکر شده است. دانشمندی که درباره قرآن و اسلام تحقیق کرده اند عقیده دارند، محمد هنگامی که تصمیم گرفت حساب خود را از یهودیها جدا کند و آنها را نابود سازد، نام جبرئیل را بجای میکائیل برای فرشته ای که ادعا میکرد بین او و خدا رابط است انتخاب کرد.^۱

«کش» معتقد است، دلیل اینکه محمد، نام جبرئیل را برای فرشته ای که وانمود میکرد، بین او و الله رابط است برگزید، آن بود که جبرئیل در زندگی ابراهیم و موسی نقش بزرگی ایفاء کرده است. جبرئیل در کتب مقدس یهود، بعنوان فرشته ای معرفی شده که نگهبانی جان ابراهیم و موسی را بر عهده داشته و پیوسته مقام وی برتر از میکائیل ذکر شده است. بنا بر این محمد از این جهت نام جبرئیل را بعنوان فرشته رابط بین خود و خدا انتخاب کرد که جبرئیل با ابراهیم «پدر دین اسلام» و موسی که از اشرف پیامبران قبل از محمد بشمار رفته، نزدیک بوده است.^۲

بسیاری از آیات قرآن اختصاصاً به بحث درباره «شیطان»^۳ و یا «ابلیس» یافته است. برطبق گفته قرآن، شیطان فرشته ای است که بمناسبت تکبر و خودخواهی و عدم فرمانبرداری از دستور الهی درباره سجده کردن به آدم پس از اینکه خداوند او را خلق کرد، از مقام خود خلع شده است (آیه ۳۴ و ۳۶ سوره بقره، آیات

1- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (New York: A.S. Barnes and Company, Inc., 1902), p. XXII.

2- *Ibid.*

۳. درباره منشأ کلمه «شیطان» و اینکه آیا این کلمه عربی و یا غیر عربی است، بحث زیاد بعمل آمده و نتیجه ای تا کنون حاصل نشده است. اما مسلم است که کلمه مذکور در عربستان قبل از ظهور اسلام متداول بوده، ولی در آن زمان مفهوم مار و یا موجودی مانند جن داشته است. حتی اگر کلمه «شیطان» عربی باشد، وجه مفرد آن محتملاً از طریق کلمه Shaytan که یک لغت حبشی است و همچنین کلمه Satan که یک لغت عبری است، وارد زبان عربی شده است.

۱۱ بسمه سوره اعراف و غیره). پس از اینکه شیطان از اطاعت فرمان الهی درباره سجده کردن به آدم ابوالبشر مخلوق جنید خدا سرپیچی کرد، خداوند به او اجازه داد، افراد بشر را وسوسه کند و اعمال و کردار زشت را در نظر آنها نیکو جلوه دهد (آیات ۶۱ تا ۶۶ سوره اسری، آیه ۱۶۸ سوره بقره، آیات ۴۸ تا ۵۰ سوره انفال و آیه ۶۳ سوره نحل). شیطان در قلوب افراد مردم رخنه میکند و آنها را به ارتکاب اعمال ناشایست وامیدارد (آیات ۷ تا ۲۰ سوره اعراف، آیات ۱۱۵ بسمه سوره طه و آیات ۴ تا ۶ سوره ناس). شیطان حتی قادر است در فرامین الهی که برای پیامبران نازل می شود اختلال کند و آنها را خدشه دار سازد (آیه ۵۲ سوره حج)

افراد انسان نباید از وسوسه های شیطان پیروی کنند، زیرا هدف او گمراه کردن افراد انسان است (آیه ۲۹ سوره فرقان)، و سرانجام شیطان مردم را به ضلالت و تیره روزی می اندازد (آیه ۲۲ سوره ابراهیم).

بر طبق حدیثی که بخاری شرح داده است: «روزی شیطان نزد محمد آمد و گفت: (آیا امکان دارد که من از گناهی که درباره عدم اطاعت فرمان الهی در سجده کردن به آدم مرتکب شده ام توبه کنم؟) محمد جواب داد: (آری، برو به آرامگاه آدم سجده کن و خاک گورش را ببوس، شاید خداوند ترا عفو کند). شیطان با خوشحالی برای پیدا کردن گور آدم، محمدراترک کرد. در راه عمر بن الخطاب، خلیفه دوم اسلام را ملاقات کرد. عمر از وی سؤال کرد: (کجا میروی و چه برنامه ای در پیش داری؟) شیطان ماجرای ملاقات خود را با محمد برای عمر توضیح داد. عمر گفت: (خدا هیچگاه ترا عفو نخواهد کرد، زیرا در زمان حیات آدم، از فرمان خدا در سجده کردن به آدم سرپیچی کردی و اکنون که پیغمبر خدا به تو گفته است خاک گورش را ببوسی، در صد توبه برآمده ای، شرم بر تو موجود بیچاره باد!)»^۱

۱- نقل از

Tor Andrae, *Muhammed: The Man and his Faith* (London: 1936), p. 182;
Encyclopedia Judaica, vol. 1, p. 783.

پس از جنگ بدن محمد ادعا کرد که در جنگ مذکور فرشتگان به کمک سربازان اسلام آمدند و بهمین دلیل بود که با وجود برتری قابل ملاحظه نیروهای دشمن، مسلمانان پیروز شدند. آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره آل عمران حاکی است که خداوند در جنگ بدر سه هزار فرشته بیاری مسلمانان فرستاد. آیه ۱۲۵ همان سوره اشعار میدارد که اگر مسلمانان در جهاد صبر و مقاومت پیشه کنند، خداوند برای یاری مسلمانان و پیروزی آنها پنجهزار فرشته با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام را دارد بیاری آنها خواهد فرستاد. و در آیه ۹ سوره انفال خداوند به مسلمانان قول میدهد که سپاه منظمی از یکهزار فرشته به مدد آنها بفرستد. متن آیات مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران:

۱۲۳- وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ○ ۱۲۴- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ○
 ۱۲۵- بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ○

«و خداوند در حقیقت شما را در جنگ بدر یاری کرد، در موقعی که شما نیروی ضعیف و کوچکی بودید، پس راه تقوی پیش گیرید و شکر خدای بجا آرید. بخاطر بیاور که توبه مومنین گفتی: (آیا خداوند سه هزار فرشته برای یاری شما نفرستاد؟) بلی اگر شما در جنگ صبر پیشه کنید و پرهیزکار باشید موقعی که کافران با شتاب بر شما بتازند، خدای تو پنجهزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام دارد برای پیروزی به یاری شما خواهد فرستاد.»

آیه ۹ سوره انفال:

إِذْ تَسْتَفْعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ○
 «بیاد آور هنگامی را که از پروردگارت استغاثه یاری کردی و بخدا پاسخ داد: (سپاه منظمی از یکهزار فرشته به یاری تو خواهم فرستاد.)»

در حالیکه خداوند این چنین با صراحت و حتی با ذکر تعداد شماره در قرآن قول میدهد که سپاههای منظم فرشتگان را به یاری محمد بفرستد تا در جنگ او را یاری دهند تا بر دشمنانش پیروز شود، معلوم نیست چرا در جنگ احد خداوند به

قول خود وفا نکرد و ناظر شکست مصیبت بار محمد و خواری و ذلت مسلمانان شد.

بطوریکه میدانیم در جنگ احد، حمزه عموی محمد بدست سرباز سیاهی بنام «وحشی» مقتول گردید و «هند» همسر ابوسفیان جگر حمزه را از سینه خارج کرد و قسمتی از آنرا بلعید و بهمین علت به «هند جگر خوار» معروف شد. همچنین گوشها و بینی حمزه و گوش و بینی گروهی از مسلمانان را که بدنشان در میدان جنگ افتاده بود برید و از آنها گردن بندی ساخت و در سینه خود آویخت. در جنگ مذکور اگر بخاطر فداکاری چند نفر از طرفداران محمد (عمر بن الخطاب، علی بن ابیطالب، انس و ابودجانه) نبود، محمد به یقین مقتول شده بود. «ابودجانه» خود را سپر محمد کرد و از شدت تیرهائی که به بدنش اصابت کرده زمین افتاد و جان سپرد. انس نیز آنقدر تیر به بدنش وارد شد که پیکرش را سوراخ کرد، بطوریکه تنها خواهرش توانست جسد او را بشناسد. علی در جنگ احد هشتاد زخم و عمر ۲۱ زخم برداشت. محمد خود نیز با سنگی که «عبداله بن قمنه» با سنگ پران بطرفش پرتاب کرد، دندانش را از دست داد و سراپا خون آلود شد و در گودالی افتاد.

آنوقت معلوم نیست، چرا در برابر کلیه مصائب مذکور، الله محمد که بکرات در قرآن قول داده است که او و لشگریانش را در جنگ، با اعزام افواج منظم فرشتگان یاری و نصرت دهد، در تمام مراحل مصیبت بار مذکور سکوت کرد تا لشگریان اسلام قلع و قمع و در خون بستر فرو شدند و پیغمبرش نیز خون آلود در گودالی سقوط کرد. آنگاه الله بعد از کلیه مصائب مذکور، بدون اینکه دلیل و یا جهتی برای عهد شکنی اش در برابر محمد و پیروان او در جنگ احد ارائه دهد، به نزول آیه ۱۴۶ سوره آل عمران به شرح زیر پرداخت:

وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الضَّعِيفِينَ ۝

«پیغمبرانی وجود داشته اند که با قشونی قوی تر از قشون خود جنگیدند و شکست خوردند و بدون اینکه از شکست دچار یأس شوند استقامت کردند و به پیروزی

رسینند و خداوند کسانی را که استقامت کنند، دوست دارد.»

روز قیامت

«روز قیامت» بعد از نام «خدا» از هرتئوری دیگری بیشتر در قرآن مورد بحث و تذکار قرار گرفته است. قرآن در ۲۵ مورد به روز قیامت اشاره کرده، پیوسته مردم را از وحشت روز مذکور و آتش دوزخ مورد تهدید قرار میدهد و بکرات به صراحت به پیغمبر دستور میدهد، مردم را از روز قیامت بترساند.^۱

قرآن حاکی است که روز قیامت بطور ناگهانی فرا میرسد.^۲ آیه ۵۳ سوره یس (یاسین) میگوید: «صدای روز قیامت یک صدای صیحه خواهد بود که پس از انعکاس صدای مذکور روز قیامت آغاز میشود. آیه ۳۳ سوره عبس، منادی روز قیامت را صدای غرش رعد معرفی میکند. آیه ۱۳ سوره حاقه، آیه ۸ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره نباء حاکی است که روز قیامت با دمیدن صور اسرافیل ایجاد میشود. آیه ۶۸ سوره زمر اشعار میدارد که در هنگام روز قیامت ابتدا صور اسرافیل دمیده میشود و با بلند شدن صدای آن کلیه آنهایی که در زمین و آسمانها بسر میبرند، مدهوش مرگ میشوند و سپس صیحه دیگری در صور اسرافیل دمیده میشود که با انعکاس صدای آن ناگهان همه مردم زنده و وارد زمین محشر میشوند.

قرآن در ذکر خصوصیات روز قیامت به شرح مطالبی می پردازد که نه تنها با هیچیک از اصول علم هیئت، بلکه با هیچ منطقی انطباق عقلانی ندارد. از جمله قرآن در شرح روز قیامت میگوید، در هنگام وقوع قیامت کوههای سخت

۱. آیه ۷ سوره شوری؛ آیه ۳ سوره دخان؛ آیه ۲ سوره یونس؛ آیه ۴۴ سوره ابراهیم.

۲. آیه ۳۱ سوره انعام؛ آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۵۵ سوره حج؛ آیه ۶۶ سوره زخرف؛ آیه ۱۸ سوره

متلاشی^۱ و مانند ذرات گرد هوا پراکنده^۲ و پستی و بلندیهای زمین هموار و یکی میشوند. ۳ ماه تابان تاریک^۴ فاصله بین ماه و خورشید برداشته شده و ماه و خورشید یکی میشوند.^۵

همچنین در روز قیامت آسمان شکافته میشود،^۶ ستارگان فرو میریزند،^۷ آب دریاها روان و همه دریاها یکی میشوند^۸ و کلیه مردم از قبرها برمیخیزند^۹ و به حساب جن و انس در برابر دادگاه الهی رسیدگی خواهد شد.^{۱۰} سپس خداوند در حالیکه در میان انبوه فرشتگان قرار دارد به محشر میآید. در این روز فرشتگان همه به ترتیب درجه در صفوف منظم قرار گرفته و به ستایش خدای باری تعالی اشتغال دارند.^{۱۱}

تراژدی روز محشر به کیفیتی که در قرآن ذکر شده، در بسیاری موارد شباهت زیادی با متون تورات و انجیل دارد، ولی البته تا حدودی روح فرهنگ عرب در آن دمیده شده است. برای مثال، آیه ۴ سوره تکویر بیان میدارد که در روز قیامت مردم شترهای ده ماهه آبستن خود را (که نزد اعراب ارزش بسیار داشته است) رها میکنند.

۱- آیه ۵ سوره واقعه.

۲- آیه ۶ سوره واقعه.

۳- آیه ۱ سوره انشاق.

۴- آیه ۸ سوره قیامت.

۵- آیه ۹ سوره قیامت.

۶- آیه ۱ سوره انشاق؛ آیه ۱ سوره انفطار.

۷- آیه ۲ سوره انفطار.

۸- آیه ۳ سوره انفطار.

۹- آیه ۴ سوره انفطار.

۱۰- آیه ۳۱ سوره رحمن.

۱۱- آیه ۳۸ سوره نبا؛ آیه ۲۲ سوره فجر؛ آیه ۷۵ سوره زمر.

اگرچه مطابق احکام قرآن انسان در روز قیامت مجدداً زنده می شود، ولی در واقع نمی توان روح را در اسلام فناپذیر تلقی کرد، زیرا بر طبق متون قرآن وجود انسان بسته به اراده الهی است. هنگامی که خدا بخواهد جان انسان را می گیرد و هر زمانی که اراده کند مجدداً به او حیات می بخشد. هنگامی که مشرکین مکه با تمسخر به محمد می گفتند نسلهای پیشین که قبلاً در گذشته اند اکنون تبدیل به خاک شده و هیچ عاملی قادر نیست به آنها حیات مجدد بدهد، محمد می گفت، خداوند قادر است به افراد مذکور جان دوباره عطا کند، ولی آنها گذشت زمان را بیاد نخواهند آورد.^۱

در روز قیامت پس از پایان قضاوت خدا، افراد مردم بر طبق کیفیت اعمالی که در دنیا انجام داده اند، به دو دسته تقسیم میشوند: خوبکاران که نامه اعمالشان بدست راستشان داده خواهد شد و به بهشت روانه میشوند و بدکاران که کارنامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود و وارد جهنم میگردند.^۲ ساکنان جهنم از بهشتیان درخواست میکنند از آبهای گوارای بهشت به آنها بدهند، اما بهشتیان به آنها پاسخ میدهند که خداوند آبهای گوارای بهشت را برای جهنمیان ممنوع کرده است.^۳

نکته جالب در شرح روز قیامت، زمان وقوع آنست. درباره وقوع زمان روز قیامت قرآن به شرح زیر مبادرت به پاسخهای متضاد کرده است:

قرآن در چهار مورد به صراحت به محمد میگوید از تو سؤال میکنند، روز قیامت چه زمانی بوقوع می پیوندد؟ به آنها پاسخ بده، علم آن نزد خدای من است و بغیر از او هیچکسی تاریخ وقوع روز قیامت را نمیداند.^۴

1- Richard Bell, *Introduction to the Quran* (Edinburgh: University Press, 1970), p. 159

۲. آیات ۷ تا ۱۲ سوره انشعاق؛ آیات ۱۹ تا ۳۲ سوره حافه.

۳. آیه ۵۰ سوره اعراف.

۴. آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۶۳ سوره احزاب؛ آیه ۴۷ سوره سجده؛ آیه ۸۵ سوره زخرف.

درشش مورد قرآن میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است.^۱
 در یک مورد قرآن حاکی است، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد.^۲
 در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد، درباره روز قیامت بگوید: «نمیدانم
 روز قیامت دور است یا نزدیک!»^۳

در حالیکه روز قیامت در قرآن و در ذهنیت محمد، مهیب ترین حربه برای نرم
 کردن نیروی مخالفان اسلام و ترغیب آنها در پیروی از مقررات اسلامی اندیشیده
 شده است، ممهذاتضادها و تعارضات بارز و بدون مفهوم در آیه هائی که در این
 باره بحث میکنند، اثر این حربه را خنثی و منتفی میسازند. هنگامی که حتی یک
 مسلمان متعبد در مفاهیم متون آیات مذکور تعمق میکند و متوجه میشود علاوه بر
 تشویرهای غیر منطقی شکافته شدن آسمان، گرد شدن کوهها، روان شدن آب
 دریاها و غیره، خداوند درباره زمان وقوع روز قیامت، دارای تشتت عقیده بوده و
 مطالب متضادی در این باره اظهار داشته است، به یقین هر نوع ایمانی به مطالب
 قرآن از او سلب میشود.

و اما درباره آن قسمت از آیه ۹ سوره واقعه که میگوید در روز قیامت فاصله
 بین ماه و خورشید برداشته میشود و ماه و خورشید یکی میشوند، ذکر چند نکته لازم
 بنظر میرسد:

ماه نزدیک ترین سیاره به زمین است که حد متوسط فاصله آن از زمین
 ۳۸۴۴۰۰ کیلومتر (۲۳۸۹۹۰۰ میل) میباشد. ماه و زمین هر دو در هر ۲۷٫۳۳ روز
 یکبار به دور نقطه ای که از مرکز زمین ۲۹۰۰ میل فاصله دارد و هر سال یکبار به
 دور خورشید میگردند. قطر ماه ۳۴۸۰ کیلومتر (۲۱۶۰ میل) و یا کمی بیش از
 یک چهارم قطر زمین است. ماه نیز مانند سایر سیاره ها نور خود را از خورشید

۱- آیه ۱ سوره انبیاء؛ آیه ۵۶ سوره نجم؛ آیه ۱ سوره قمر؛ آیه ۳۱ سوره رحمن؛ آیه ۱ سوره نحل؛ آیه ۴۰
 سوره نباء.

۲- آیه ۱۷ سوره شوری.

۳- آیه ۱۰۹ سوره انبیاء؛ آیه ۲۵ سوره مزمل.

میگیرد، بطوریکه ما تنها آن قسمت از ماه را که از خورشید نور میگیرد میتوانیم به بینیم.^۱

خورشید، مرکز منظومه شمسی و یک ستاره نورانی است که از گاز بسیار گرم تشکیل شده، قطر آن ۱۳۹۳۰۰۰ کیلومتر (۸۶۰۰۰ میل) و یا ۱۰۹ مرتبه بیش از قطر زمین است. توده خورشید ۳۳۳۰۰۰ مرتبه بیش از توده زمین و غلظت نسبی آن ۱۰۴ مرتبه بیش از غلظت آب است. حد متوسط فاصله خورشید از زمین در حدود ۱۴۹۵۹۱۰۰۰ کیلومتر (۹۲۹۰۰۰ میل) میباشد. دانشمندان علوم نجومی معتقدند که خورشید یک ستاره عادی و با ثبات است که در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال گذشته تغییری نکرده و در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال آینده نیز دچار تحولی نخواهد شد.

زمین کلیه نیروهای خود را از خورشید میگیرد، بطوریکه اگر خورشید نبود، زندگی در روی کره زمین نمیتوانست وجود داشته باشد. دانشمندان علوم نجومی ثابت کرده اند که اگر خورشید اندکی گرم تر و یا کمی کمتر به زمین بتابد، زندگی روی زمین نابود خواهد شد.

با توجه به نکات مذکور و در نظر گرفتن این واقعیت که بین کره ماه و ستاره خورشید در حدود ۱۵۰۰۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد، به یقین میتوان گفت که عقیده به برداشته شدن فاصله بین خورشید و ماه و یکی شدن ایندو با آنهمه تفاوتها و تضادهای طبیعی که در عناصر متشکله آنها وجود دارد، در واقع یک غلو غیر علمی و تفریحی است که امروز هیچ ذهنیتی و لوساده ترین مغزها پذیرای آن نمیتواند باشد. بنا بر تحقیقات مسلم علمی دانشمندان علوم نجومی، مدت ۴ بیلیون سال است که خورشید به وظائف عادی خود مشغول است و هیچ نوع مدرکی در دست نیست نشان دهد که تا کنون هیچ اتفاق غیر عادی و غیر منطقی در نظم

۱- تخیلات مفسران اسلامی تا آنجا پرواز مبالغه آمیز داشته است که طبری در تفسیر معروفش نوشته است، در یک شب ۱۴، محمد با اشاره انگشت ماه را به دو نیم کرد که نیمی از آن به غرب و نیمی به شرق رفت. ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حیب یغمائی، ۷ جلد، جلد هفتم، (تهران: دانشگاه تهران)، صفحه ۱۷۸۳

۳۵۰۰۰ درجه سانتی گراد (۴۵۰۰ تا ۶۳۰۰۰ درجه فارنهایت) میباشد.

این بود شرح مجملی درباره کیفیت وجودی ستارگان. آنوقت منطق قرآن اینهمه محاسبات شگفت انگیز نجومی را درباره ستارگان نادیده گرفته و بسادگی پیش بینی کرده است که در روز قیامت ۲۰۰ بیلیون بیلیون ستاره که تنها یکی از آنها حجمش از فاصله بین کره زمین و خورشید بیشتر است، به زمین فرو میریزند. همچنین در آیه ۵ سوره الملک، قرآن میگوید:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَهَا يُنْجُوا لِلشَّاطِطِينَ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ التَّوْبِيرِ ۝

«و ما آسمان دنیا را به چراغهای رخشان زیب و زیور دادیم و آنها را بمنزله تیر هائی قرار دادیم تا شیطین را برانند و آماده کردیم برای آنها عذاب آتش را.»
اگر مطالب هزل آمیز مذکور را در واقع کلام مستقیم خداوند تبارک و تعالی که مصون از هر نوع خطا و اشتباهی است بشمار آوریم، باید فرض کنیم که خداوند لا اقل درباره کیفیت نجومی ستارگان با بندگان عربش سر شوخی داشته است. اما اگر موضوع مذکور را مولود کیفیت ذهنی اعراب بدوی و بدون فرهنگ ۱۴۰۰ سال پیش صحرای عربستان فرض کنیم، در اینصورت بزودی از ورطه شگفتی آزاد خواهیم شد.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه قرآن در بیشتر مواردی که راجع به زمان وقوع روز قیامت سخن میگوید، بصراحت اشعار میدارد که روز قیامت بسیار نزدیک شده است، بطور طبیعی این پرسش را بوجود میآورد که آیا این زمان نزدیک را در چه مقیاسی باید جستجو کرد. آیا مقیاس نزدیکی زمان وقوع روز قیامت برای خداوند عمر خود محمد بوده است و یا یکی از اختلاف او؟ آیا این نزدیکی زمان در مقیاس خداوند باری تعالی یکسال، ده سال، یکصدسال و یا چند قرن است؟

اکنون مدت ۱۴۰۰ سال از نزول آیات مذکور قرآن که روز قیامت را پیش بینی کرده اند، میگذرد و هنوز از وقوع روز قیامت خبری نشده است. آیا خداوند تبارک و تعالی انتظار ظهور نیچه، اسپینوزا، گوته، هگل، فوئر باخ و برتراند راسل را داشت تا با عقاید و افکار ضد مذهبی خود، ایمان بشریت را از میانی الهی

منحرف کنند و یا اینکه خداوند قادر نبود ظهور کارل مارکس پیامبر ماتریالیست را که اکنون ۱/۳ جمعیت بشر را زیر چتر ایدئولوژی خدا ناشناسی جای داده است، پیش بینی کند و روز حساب را زود تر بمرحله اجرا درآورد.

تقدیر و سرنوشت

به یقین میتوان گفت، هیچ دینی در دنیا از لحاظ اصالت «تقدیر و سرنوشت» یارای برابری با دین اسلام را ندارد. زیربنای معتقدات اسلامی را اصل «قضا و قدر» تشکیل میدهد. اصل «سرنوشت» در اسلام حاکی است که هیچ چیزی در این دنیا بدون اراده خداوند بوجود نیامده و وجود خارجی نیز نمیتواند داشته باشد. خداوند از پیش سرنوشت بندگانش را تعیین کرده و آنرا در لوح تقدیرشان نوشته است. در اسلام یک فرد مسلمان نه تنها به اصل «اراده آزاد» معتقد نیست، بلکه آنرا کفر محض میدانند. بر طبق اصول اسلام اگر انسان در دنیا نیکی کند، بعلت آنستکه خداوند از پیش این تقدیر را برایش مقرر داشته و اگر نیز مرتکب زشتکاری شود، به آن سبب است که خداوند، برای وی چنین سرنوشتی مقرر نموده است. بطوریکه گفته شد، در هیچیک از مسالک و مذاهب دنیا، عقیده به تقدیر و سرنوشت و یا «فاتالیسم» مانند دین اسلام حالت اطلاق ندارد. یونانیها و از جمله «هومر» برای «سرنوشت» دو بعد قائل بودند. بعضی اوقات قدرت «سرنوشت» را حتی مافوق «زئوس» (خدای خدایان) و گاهی اوقات آنرا پائین تر از قدرت «زئوس» میدانستند. اما یونانیها، هیچگاه انسان را بعلت فلسفه سرنوشت، از گناه مبری نمیکردند.^۱ ولی در اسلام خداوند در بالای «سرنوشت» قرار دارد و در واقع

۱- به مقاله «هومر» در باره سرنوشت در ماخذ زیر مراجعه فرمائید:

اراده او اصل سرنوشت را بوجود می آورد. محمد سرنوشت فرد بشر و مشیت خداوند را در طراز یکدیگر قرار داده و نه تنها انسان را از دخالت حتی جزئی در سرنوشت خود محروم کرده، بلکه اراده خداوند را مخالف خواست فرد انسان قرار داده است. توجیه سرنوشت انسان و مشیت الهی به شرح مذکور، بطور طبیعی به اراده خداوند جنبه انتی نومی نیستیم میدهد و مشیت الهی را از مناسبات اخلاقی تهی میسازد، «فاتالیسم» را مسئول اعمال و رفتار انسان قلمداد میکند و خداوند را خالق شرارت ها و کجرفتارهای افراد انسان بشمار می آورد. آیات مشروحه زیر مبین اصل مطلق «فاتالیسم» و یا اصالت «سرنوشت» در اسلام هستند.

آیه ۱۴۵ سوره آل عمران:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ...

«هیچکس جز به فرمان خدا نخواهد مرد و این موضوع نوشته شده است...»

آیه ۱۷ سوره انفال:

فَلَمْ تَشَأْهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ مَنَعَهُمْ وَمَا يُمْنِتُ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَفِيعٌ ...

«نه شما بلکه خدا کافران را کشت و چون توتیرافکنندی نه تو بلکه خدا این

کار را کرد.....»

آیه ۵۱ سوره توبه:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ...

«بگوهرگر جز آنچه خدا خواسته است به ما نخواهد رسید...»

آیه ۴ سوره ابراهیم:

... فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«... خداوند هر که را بخواهد گمراه و هر که را اراده کند هدایت خواهد

کرد.....» این آیه بکرات در سراسر قرآن تکرار شده است.

آیه ۹۶ سوره صافات:

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ○

«و خداوند شما و آنچه را که شما میسازید، خود آفریده است.»

و مهمتر از همه آیه ۳۰ سوره دهر است که میگوید:

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝

«شما نمی خواهید چیزی جز آنچه خدا بخواهد.»

«البرکوی» آیه مذکور را به این شرح تفسیر کرده است: «باید به یقین گفت که خوب و بد را خداوند از پیش مقدر کرده است. هر عملی که از انسان سر میزند، اعم از اینکه خوب باشد یا بد، از پیش در لوح قضا و قدر ثبت شده است. اگر انسان مرتکب عمل خوب شود، خداوند قبلاً آنرا مقدر کرده و اگر انسانی مرتکب عمل ناشایست شود نیز بطلت آنست که خداوند قبلاً حکم آنرا مقرر کرده، ولی البته باید دانست که خداوند از انجام عمل زشت راضی نیست. بنا بر این آنچه که ما درباره اینکه چرا خداوند برای انسان ارتکاب عمل زشت مقدر میکند، میتوانیم بگوئیم آنست که ارتکاب عمل زشت بوسیله انسان، دارای هدفهای خاصی است که تنها عقل خداوند قادر به درک آنست و ما نمیتوانیم فلسفه آنرا بفهمیم.»^۱

در اسلام احادیث بسیاری وجود دارد که نشان میدهد، فرد مسلمان معتقد است، بدون اراده و میل خداوند انجام هیچ عملی امکان ندارد. مشکات - المصابیح در قسمت مربوط به «قدر» میگوید:

«خداوند آدم را خلق کرد و سپس پشت او را با دست راستش لمس کرد و در نتیجه یک خانواده از آدم بوجود آمد. پس از آن خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای بهشت خلق کردم و اعمال و رفتار افراد خانواده مذکور مانند آنهایی خواهد بود که بهشت برایشان مقدر شده است. آنگاه خداوند مجدداً پشت آدم را لمس کرد و خانواده دیگری از او بوجود آمد و خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای جهنم خلق کردم و اعمال و افعال این خانواده مانند آنهایی که جهنم برایشان مقرر شده خواهد بود.»

[1- Samuel M. Zwemer, *The Moslem Doctrine of God* (New York: 1905), p. 95.

مردی از پیغمبر درباره توجیه ماهیت اعمال و رفتار انسان پرسش کرد. پیغمبر پاسخ داد: «هنگامی که خداوند بنده اش را برای بهشت خلق میکند، تمام اعمال و رفتارش تا هنگام مرگ و موقعی که وارد بهشت میشود، درخور اعمال افرادی که بهشت برایشان مقدر شده خواهد بود، و هنگامی که خداوند کسی را برای آتش خلق میکند، تا موقعی که انسان مذکور بمیرد و وارد جهنم شود، کلیه اعمال و افعالش مانند افرادی خواهد بود که جهنم برایشان مقرر شده است.»^۱

مشکات المصابیح در جای دیگر مینویسد:

«زمانی آدم و موسی در پیشگاه خداوند با یکدیگر به شرح زیر بحث میکردند. موسی به آدم گفت، (توانسانی هستی که خداوند ترا با دستش خلق کرد و از روحش در تو دمید و فرشتگان به پرستش تو پرداختند و خدا ترا در بهشت جای داد و سپس تو با گناهی که مرتکب شدی، سبب سقوط خود و افراد بشر به کره زمین شدی.) آدم پاسخ داد، (و تو موسی، آدمی هستی که خدا ترا به رسالت مبعوث و کتابی برایت نازل کرد و الواحی را که همه چیز روی آنها ثبت شده است برای تو فرستاد. اکنون به من بگو، چند سال قبل از خلقت من، خداوند تورات را نوشت؟) موسی، پاسخ داد (چهل سال.) آدم گفت (و آیا در آن نوشته شده بود که من بر خلاف دستور خدا عمل خواهم کرد؟) موسی پاسخ داد، (آری.) آدم گفت، (پس چرا تو مرا برای انجام عملی که خداوند چهل سال قبل از خلقت من مقرر کرده است، سرزنش میکنی؟)»^۲

حدیث دیگری حاکی است که روزی محمد، بایکدست یک مشت و با دست دیگر مشت دیگری خاک برداشت و آنها را به اطراف پراکنده کرد و گفت: «خداوند نیز اینچنین بندگانش را از دستهایش رها میکند و گروهی از آنها را به بهشت و گروهی دیگر را به جهنم خواهد فرستاد.»^۳

۱. مشکات المصابیح، چاپ دہلی، صفحہ ۲۱

۲. ماخذ بالا.

۳. ماخذ بالا.

حدیث دیگری میگوید: «این افراد برای بهشت و آن افراد برای آتش جهنم خلق شده و رفتن دسته اول به بهشت و گروه دوم به جهنم برای ما تفاوتی ندارد.»^۱

حدیثی از قول عایشه روایت شده که «روزی پیغمبر برای شرکت در مراسم تغفین طفلی دعوت شده بود. عایشه نقل میکند، من به پیغمبر گفتم، (یا رسول اله، به یقین این طفل یکی از پسران گان بهشتی خواهد بود، زیرا فرد معصومی بوده که با این سن و سال امکان ارتکاب گناه نداشته است.) پیغمبر جواب داد، (نه عایشه، اینطور نیست، زیرا خداوند بهشت و جهنم را هنگامی که افراد انسان در صلب پدرانشان بوده و هنوز متولد نشده اند، برای آنها مقدر میکند و بدین ترتیب یک فرد انسان در صلب پدرش، بهشتی و یا جهنمی میشود.)»^۲

برای اثبات مطلق بودن عقیده «سرنوشت و تقدیر» در اسلام شاید هیچ مطلبی گویا تر از آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف نیست. آیات مذکور حاکی است:

۲۳- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَئٍ ءِ اِنِّیْ فَاعِلٌ ذٰلِکَ عَدَاوَةٌ ۙ اِلَآ اِنْ یَشَآءَ اللّٰهُ ...

«هرگز مگو من این کار را فردا خواهم کرد مگر آنکه بگوئی اگر خدا بخواهد...»

عبارت «انشاء اله» (اگر خدا بخواهد) که بزرگترین مظهر سرنوشت پرستی در اسلام است، آنچنان با فرهنگ اسلامی آمیخته شده که کمتر مسلمانی ممکن است، در صحبت های روزمره اش عبارت «انشاء اله» را ذکر نکند. ذکر عبارت «انشاء اله» در صحبت های روزمره حتی بین افراد تحصیل کرده مسلمان نیز رواج دارد و اگر شخصی از انجام موضوعی سخن بگوید و عبارت «انشاء اله» را ذکر نکند، طرف مخاطب به وی گوشزد میکند که بگوید «انشاء اله» (اگر خدا بخواهد).

یکی دیگر از دلائل مطلق بودن اصل «سرنوشت» در اسلام تفسیر آیه ۱۱ سوره

۱- قیاس الانبیاء، چاپ ایران، صفحه ۲۱

2- Zwemer, *The Moslem Doctrine of God*, p. 97.

سجده و حدیثی است که در این باره در دقایق الاخبار و شمس الانوار ذکر شده است. شرح موضوع که در تلمود^۱ نیز آمده بدین قرار است که روزی سلیمان پیغمبر در حالیکه دو نفر از کاتبانش در معیتش بودند، فرشته قبض روح را مشاهده کرد که با ناراحتی به اطراف خود می نگرد. سلیمان فهمید که فرشته قبض روح برای گرفتن جان دو نفر کاتب او در آن محل آمده است. لذا سلیمان با قدرت سحر آمیز خود، دو نفر کاتبش را فوراً به سرزمین «لوز» که بر طبق افسانه مذکور هیچکس در آن نخواهد مرد منتقل کرد. روز بعد سلیمان مجدداً فرشته مرگ را در حالیکه خوشحال و خندان بنظر میرسید مشاهده کرد. فرشته مذکور، برای سلیمان توضیح داد که خداوند ویرا مامور کرده بود جان دو نفر کاتب مذکور را در سرزمین «لوز» بگیرد و لذا او از وجود کاتبان مذکور در نزد سلیمان و اینکه چگونه او قادر خواهد بود، جان افراد مذکور را در سرزمین دور دست «لوز» بگیرد به حیرت افتاده بود، اما دستور سلیمان در انتقال افراد مذکور به سرزمین «لوز» موضوع را حل کرد و وی توفیق یافت، دستور خدا را در محل مورد نظر به اجرا بگذارد.^۲

تئوری جهنم در اسلام یکی از فرآورده های فلسفی سرنوشت پرستی در دین مذکور میباشد. کلمه «جهنم» ۳۰ مرتبه و کلمه «آتش» بمراتب بیش از آن در قرآن ذکر شده و حاکی از آنست که در اسلام رحم و شفقت و محبت مفهومی ندارد و اصول دین اسلام دارای طبیعت شقاوت، بیرحمی، و سنگدلی میباشد.^۳

بر طبق محتویات قرآن و احادیث مربوط، جهنم باید پر از کفاری که خداوند خلق کرده است، بشود. (آیات ۱۰ و ۱۴ سوره نساء، آیه ۶۸ سوره توبه، آیه ۱۳ سوره سجده و آیه ۱۵ سوره علق). هیچیک از مذاهب دنیا، جهنمی وحشتناکتر و سبعانه تر و شکنجه بارتر از اسلام برای بدکاران پیش بینی نکرده اند.^۴ در آیه ۳۱ سوره

1- Talmudic Tractate, *Sukkah*, 53 a.

۲- به تفسیر آیه ۱۱ سوره سجده و دقایق الاخبار و شمس الانوار مراجعه فرمائید.

۳- به فصل دهم کتاب زیر مراجعه فرمائید:

4- Stanley Lanepool, *Studies in a Mosque*, p. 311-26.

ق خداوند، جهنم را مخاطب قرار داده و میگوید:

... هَلْ أَمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ قَزِينٍ ۝

«... آیا امروز مملو از وجود کافران شدی؟ (جهنم پاسخ میدهد) آیا دوزخیان بیش از این نیز میتوانند باشند.»

در جهنم غیر از آتش و حرارت چیز دیگری وجود ندارد و دوزخیان فقط آب کشیف و آمیخته با آتش برای آشامیدن در اختیار خواهند داشت. آیات ۱۹ و ۲۰ سوره حج میگویند، برای کافران لباسی از آتش باندازه قامت آنها بریده اند و بر سر آنان آب سوزان جهنم ریزند تا پوست بدنشان و آنچه درون آنهاست به آن آب سوزان گذاخته شود.

افراد ساکن جهنم برای رهایی از عذاب شکنجه بار جهنم پیوسته تقاضای مرگ میکنند، ولی پاسخ میشوند که تا ابد باید در عذاب بسوزند. (آیه ۳۹ سوره بقره، آیه ۱۹۷ سوره آل عمران، آیه ۳۳۰ سوره ابراهیم، آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف و آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه).

عقیده به «فاتالیسم» در اسلام، قدرت ابتکار و خلاقیت مغزی را از مسلمانان سلب کرده و امر توسعه و پیشرفت را در جوامع اسلامی منتفی ساخته است. فرد مسلمان اعتقاد دارد که خداوند سر نوشت هر انسانی را قبل از تولد طرح ریزی کرده و کوشش های او بدون اراده الهی به نتیجه ای نخواهد انجامید. بعقیده مسلمانان، یک فرشته، یک جنایتکار، یک پشه همه در هر واحدی از زمان حیاتشان، دستور خداوند را بموقع اجرا میگذارند و حاصل اعمال آنها قبلاً بوسیله خداوند سر نوشت ریزی شده است. هر موجودی بهر نحوی که خدا مقدر کرده زندگی میکند و هر عملی نیز که انجام میدهد، از پیش بوسیله مشیت خداوندی تصویب و در لوح تقدیر ثبت شده است. بنا بر مراتب بالا میتوان گفت که سر نوشت پرستی در اسلام ذهنیت مسلمانان را محجر کرده و جوامع اسلامی را از توسعه و پیشرفت باز داشته است.

طبری مینویسد: «پیغمبر اسلام چنین گفت که از نحو پیاموزید به آنقدر که سخن درست گوئید و هر چه بر خوانید راست بر خوانید و از نسب پدران و مادران بدانید بدانقدر که خوبشاوندان را بدانید و شمار روزها بدانید، اینقدر بسنده باشد

بیشتر نه پس اگر بدین علم ها بیشتر از این آموختن فایده بودی اندر اسلام پیغمبر علیه السلام نهی نکردی.»^۱
 بنظر میرسد که گفته «کنون سل» یکی از دانشمندان معروف اسلام شناس بتواند یک نتیجه منطقی برای پایان این فصل بشمار رود. نامبرده در این باره مینویسد:

«اصل سیاه سرنوشت پرستی باعث شده است که فرد مسلمان کلیه مظاهر حیات را در چارچوب نوشته های قرآن می بیند و در نتیجه جوامع اسلامی در قهقرای زوال و عقب افتادگی باقی مانده اند.»^۲

جهاد

جهاد یا جنگ مقدس یکی از ابتکارات مهم محمد در ترغیب پیروانش به- نابود کردن دشمنان اسلام بوده است. در قرآن در موارد متعدد، مسلمانان مکلف به- جهاد شده و احکام جهاد در سوره بقره از آیه ۱۹۰ بعد بین احکام و مقررات روزه و حج ذکر شده است، آیه ۱۵۴ سوره بقره و آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران میگوید، فکر نکنید آنهایی که در راه خدا شهید شدند مرده اند، بلکه دارای عمر جاوداتی بوده و نزد خداوند متمم و از فضل و رحمت او در شادمانی بسر خواهند برد.

پیروان اسلام دنیا را به دو منطقه تقسیم بندی میکنند. «دارالاسلام» و «دارالحرب». دارالاسلام آن قسمت هائی از دنیا است که به تصرف اسلام درآمده و ساکنان آن زیر چتر اسلام بسر میبرند و دارالحرب آن قسمت از دنیا است که هنوز به تصرف اسلام در نیامده است. پیروان اسلام معتقدند بین این دو قسمت از دنیا

۱- ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب بنمائی، ۷ جلد، جلد اول، چاپ دانشگاه تهران، صفحه

(آن قسمتی که زیر سلطه اسلام است و قسمت دیگری که ساکنانش به اسلام نگرویده اند) صلح و آشتی نمیتواند برقرار شود مگر اینکه مسلمانان کلیه دنیا را زیر نفوذ اسلام درآورند.

رهبران اسلام ممکن است به بعضی جهات مقتضی با آن قسمت از دنیا که به تصرف مسلمانان در نیامده، در صلح موقتی بسر ببرند، ولی وظیفه آنان اینست که قسمت های غیر مسلمان دنیا را فتح و در صورت امکان ساکنانش را به قبول اسلام وادارکنند. بطور طبیعی مسلمانان در هیچ شرایطی آن قسمت هایی از دنیا را که در اختیار دارند، به غیر مسلمانان واگذار نخواهند کرد. مسلمانان تعریف و مفهوم دارالاسلام را تا آنجا بسط داده که معتقدند دارالاسلام بهر منطقه ای که حداقل یک قاعده اسلامی در آنجا معصوم باشد، اطلاق خواهد شد.^۱

برطبق قاعده جهاد، هر مسلمانی موظف است در برابر غیرمسلمان وارد جهاد شود و هر کسی که در راه خدا جهاد کند و بکشد یا کشته شود، برطبق آیات پیش گفته شده ۱۵۴ سوره بقره، ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران شهید تلقی می شود و جایز در آن دنیا در بهشت خواهد بود و از نعم الهی در بهشت مستفیض خواهد شد.

باتشوری جهاد محمد موفق شد، دشمنانش را بیرحمانه سرکوب کند و پس از مرگش نیز جانشینانش با اجرای قاعده مذکور قلمرو اسلام را به آنسوی مرزهای عربستان بسط دادند، بطوریکه در سال ۷۵۰ میلادی حوزه اقتدار اسلام از مرزهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا بسط پیدا کرده بود. ❀

1- G. Von Grunbaum. *Medieval Islam* (Chicago: 1946), p. 9.

فصل ششم

سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی قرآن

هر چه کشوری بیشتر مذهبی باشد، جنابت در آن زیادتر است.

نابلتون به گورگاد

۲۱ دسامبر ۱۸۱۷

قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که ۸۸ سوره آن در دهه سالی که محمد در مکه اقامت داشته (از بعثت تا هجرت)، تدوین شده و بنام سوره‌های مکی معروف می‌باشد. ۲۶ سوره دیگر آن در مدینه و در مدت ۱۳ سالی که محمد پس از هجرت از مکه در مدینه سکونت گزیده است وضع شده و بنام سوره‌های مدنی معروف شده است.

هرگاه سوره‌های مکی و مدنی قرآن مورد یک نگاه تحقیقی و تطبیقی قرار بگیرند، تفاوت بارزی در کیفیت هدفهای تدوین آنها مستفاد خواهد شد. سوره‌هایی که در ده سال از بعثت تا هجرت محمد در مکه تدوین شده، دارای زیربنای خالص روحانی است و در آیات سوره‌های مذکور همه جا سخن از ارشاد مردم و دعوت آنها به نیکی و اجتناب از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و تنزیه اخلاق همگانی می‌رود. در سوره‌های مکی، مؤلف احکام و متون قرآن، مردی زاهد، وارسته و انسان دوست است که مسیح و اریاحس

بشر دوستی و نوع خواهی قابل احترامی مردم را به خداشناسی و پرهیزکاری دعوت میکند، ظلم و بیدادگری و تعیش را نکوهش و انسان دوستی و حمایت از بینویان را تشویق و ستایش میکند. اما سوره های مدنی زیر بنا و مفهومی متفاوت دارند. تدوین کننده سوره های مدنی با انسان مسیح منش سوره های مکی کاملاً تفاوت دارد، پیوسته دم از قتل و کشتار مخالفان دین میزند و برای نابود کردن بیرحمانه آنها کمر همت بسته است.

محمد در ابتدای ظهور در برابر از هدفش معنی بر کسب قدرت و حکومت بر اعراب بسیار محتاط بود، ولی بتدریج و مخصوصاً موقعی که وارد مدینه شد و قدرتش بالا گرفت، بطور صریح از هر وسیله ای برای استحکام قدرتش استفاده کرد. در سوره های مکی محمد پیامبری محتاط و انسان دوست است که پیوسته به پیروانش درس خداشناسی، نوع دوستی و سازش با منافقین و گمراهان را میدهد، ولی در سوره های مدنی وی بصورت رهبری سختگیر و غیر قابل انعطاف تجلی و با بیرحمی قصد نابود کردن مخالفانش را دارد. در سوره های مکی، محمد بیشتر برای مردم داستان سرائی میکند، ولی در سوره های مدنی برای آنها قانون و مقررات زندگی وضع میکند و برای مقررات مذکور ضمانت های اجرایی شدید و طاقت فرسایی قائل میشود. در سوره های مکی محمد پیوسته مردم را به اطاعت از «خدا» موعظه میکند، ولی در سوره های مدنی، مردم را به اطاعت از «خدا و رسول» هدایت مینماید.

گولدز پهر میگویند در سوره های مکی قرآن معمولاً احکام و شرایعی وضع نشده و مردم فقط به خداشناسی، زهد و تقوی و نیکوکاری و اجتناب از بدکاری موعظه میشوند، ولی در مدینه محمد در صدد ساختن یک حکومت مقتدر اسلامی برمیاید و لذا برای حصول این هدف به قانونگزاری و وضع قوانین و مقررات، تنظیم روابط افراد مردم با یکدیگر و همچنین روابط افراد مردم در برابر جامعه برمیاید. در مکه محمد تنها پنج اصل برای پیروان اسلام وضع کرد: اول- توحید و اقرار به نبوت محمد، دوم- نماز، سوم- زکات ولی به نحو اختیاری، چهارم- روزه آنها به زوش یهود در روز دهم محرم، پنجم- حج. اما سایر احکام و شرایع اسلامی در ده سالی که محمد در مدینه سکونت اختیار کرده وضع شده است. عبارت دیگر محمد در مکه نقش «نبی» و در مدینه وظیفه «رسول» را ایفاء

میکرده است.^۱

در سوره های مکی محمد انسان آزاده ای است که قصد دارد از مقام یک انسان روحانی، در دستگیری رابروی مردم بگشاید، ولی در سوره های مدنی، محمد سلطانی جنگجو، مبارز و قدرت طلب میشود که میخواهد بنیان سلطنت مذهبی و سیمی رابروی پایه های مذهب استوار کند و برای نیل به این هدف ماکیاولی و ارهروسیله ای رابرای رسیدن به مقصود مشروع تلقی میکند. بهمین دلیل است که با استفاده از قدرت فراستش دکترین «جهاد» را اختراع و مقرر میدارد که مخالفان اسلام را باید بیرحمانه از دم شمشیر گذرانید.^۲

محمد مکی، پیامبری ناصح، خیرخواه، مسالمت طلب و آزاده

سوره های انعام، الزمر، یونس، هود، حجر، نحل و طه را می توان نمونه هایی از سوره های مکی دانست که محمد در بعضی آیات آنها در نقش زاهد خداشناس و بشر دوست ظاهر می شود و برای ارشاد افراد بشر به رستگاری موعظه می کند. آیات زیر نمودار هدف مذکور می باشند:

آیه ۱۳۵ سوره انعام:

كُلٌّ يَفْقَهُمْ اَعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنَّ اَعْمَلَ مِنْ تَكُوْنُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ
اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ ۝

«بگواى گروه نادان هر چه در توانایی دارید در عمل بکار ببرد، من نیز نیک عمل میکنم
آنگاه شما آنگاه خواهید شد چه کسی عاقبت خوب دارد و ستمکاران را رستگاری
نیست.»

۱- دانشمندان اروپایی فرضیه های «نبوت» و «رسالت» را یکی میدانند، ولی دانشمندان اسلامی بین آنها فائیل به تمیز شده و معتقدند «نبی» کسی است که اطلاع و یا بشارت میدهد، اما رسول یا فرستاده شخصی است که قوانین و مقررات و احکام خداوند را به مردم ابلاغ میکند.

۲- آیه ۶۱ سوره احزاب.

بپردازید ما هم بکارطاعت مشغول خواهیم بود.»

آیه ۹۴ سوره حجر:

قَاصِدًا مِمَّا تُوْمَرُونَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ○

«پس با صدای بلند آنچه را که از خدایه تو امر شده است آشکار کن و به آزار مشرکین توجه ننما.»

آیه ۹۶ سوره مومنون:

إِذْ نَعَزْنَا بِالنَّبِيِّ هِيَ أَحْسَنُ التَّيْنَةِ فَحَنُّ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ○

«تو آزار و بدیهای امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن، ما جزای گفتار آنها را بهتر میدانیم.»

آیه ۸۲ سوره نحل:

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ○

«پس اگر باز روی از خدا بگردانند، بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجتی بیش نیست.»

آیات ۱۲۵ و ۱۲۶ سوره نحل:

أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالنُّوعْظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...
وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ○

«خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت کن... و اگر کسی به شما مسلمانان ستمی رسانید شما باید بقدر آن در مقابل انتقام بکشید و اگر صبوری کنید، البته برای صابران اجری بهتر خواهد بود.»

آیه ۱۳۰ سوره طه:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ...

«پس تو ای رسول بر آنچه (امت جاهل) میگویند صبر و تحمل پیشه کن...»

بطوریکه از فحواصی صریح آیات مذکور برمی آید، محمد مکی پیامبری است واعظ، خیرخواه، انسان دوست و خدا منش که با پند و اندرز مردم را برای تابعیت از آئین نوظهورش ترغیب و بتدریج راه را برای کسب قدرت هموار میکند.

محمد مدنی، یک سلطان مذهبی قدرت طلب، ستمگر و انتقامجو

هنگامی که محمد به مدینه هجرت نمود و شایه بود قدرت را پیرامون خود احساس کرد، شخصیتش کاملاً تغییر یافت. او در مدینه دیگر برای مردم موعظه نمیکرد، بلکه به پیروانش دستور قهری میداد، بر طبق احکام خدا منافقان را بزنجیر بکشد و خون آنها را بر حمانه بریزند. آیات سوره های مدنی زیرمبیین این واقعیت بوده و بوضوح شارح تفاوت های متون، اهداف و روش های سوره های مکی و مدنی است.

آیه ۱۹۱ سوره بقره:

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ..

«هر کجا مشرکین را یافتید آنها را بکشید و از شهرهایشان آواره شان سازید چنانکه آنان شمارا از وطن آواره کردند. کارهای فتنه انگیز آنها بدتر از کشتار است...»

آیه ۷۱ سوره نساء:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حُرُوسَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ أُوْلِي الْأَرْوَاحِ جَمِيعًا

«ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید و آنگاه دسته دسته و یا همه با هم برای جهاد اقدام کنید.»

آیه ۸۹ سوره نساء:

... فَلَا تَكُونُوا مِنْهُمْ آوِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...

«... منافقین را تا در راه خدا گام برندارند، دوست نگیرید و اگر مخالفت کردند آنها را هر کجا یافتید به قتل برسانید...»

آیه ۶۱ سوره احزاب :

تَلْعَوِينَ ؕ اِيْمَانًا تَقْوًا وَاَعْدَا وَاَقْتُلُوا تَقِيَّةً ۝

«مردم پلید را هر کجا یافتید، آنانرا گرفته و جدا آنها را بکشید.»

آیه ۵ سوره توبه :

فَاِذَا انسَلَخَ الْاَسْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْضَرُوهُمْ وَاَعْدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدًا ...

«پس از آنکه ماههای حرام بسر رسید آنگاه مشرکین را هر کجا یافتید بقتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید...»

نکته جالب توجه در متن آیه مذکور (آیه ۵ سوره توبه) تضاد آشکار آن با آیه ۲۱۷ سوره بقره میباشد. شرح این تضاد در ابتدا نیاز به توضیح مقدمه ای دارد.

برحسب سنت دوران جاهلیت اعراب جنگ و خونریزی را در چهارماه ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب حرام دانسته چهارماه مذکور را بنام «ماههای حرام» مینامیدند. درباره حرام بودن جنگ و جهاد در چهارماه مذکور، بطوریکه دیدیم آیه ۵ سوره توبه بطور صریح حاکی است که در ماههای حرام باید از قتل و خونریزی خودداری شود. اما حمله به یکی از کاروانهای قریش به سرپرستی عمرو بن خضری که از شام به مکه میرفت برخلاف نص صریح آیه ۵ سوره توبه در اول ماه رجب که یکی از ماههای چهارگانه حرام است صورت گرفت. بدین شرح که در سال دوم هجرت، به محمد خیر رسید کاروانی از قریش با مال و امتعه فراوان از شام به مکه میرود. محمد یکی از پیروان خود بنام عبدالله بن جحش را مأمور حمله و هجوم به کاروان مذکور کرد. مهاجمان در محلی بنام نخله در نزدیکی مکه کمین کردند و موقعی که کاروان به آنجا نزدیک شد، به آن حمله کرده، سالار قافله را مقتول، اموال قافله را تصاحب کردند و به مدینه نزد محمد بردند.

علاوه بر اینکه حمله به کاروان مذکور برخلاف سنت اعراب در ماههای حرام انجام گرفت، یکی دیگر از اصول سنتی اعراب که در این واقعه بوسیله مأموران محمد نادیده گرفته شد، کشتن کاروان سالار قافله بود. زیرا بر طبق رسوم سنتی اعراب در موقع غزوه نمیبایستی خون ریخت و قتل نفس برای چپاول اموال قبیله ای که مورد تاراج

قرار می‌گرفت، جایز نبود، اما برخلاف موازین سنتی اعراب، ماموران محمد نه تنها در ماه‌های حرام به کاروان مذکور حمله کردند، بلکه کاروانسالاران نیز مقتول نمودند.^۱ پس از انتشار خبر وحشت‌انگیز مذکور که برخلاف سنت قدیمی اعراب و همچنین مغایر با مفهوم صریح آیه ۵ سوره توبه انجام گرفته بود، بزرگان طایفه قریش محمد را از انجام این عمل سخت بیاد انتقاد گرفتند و از جمله اظهار داشتند، محمد کسی که عنوان رهبری و هدایت بشریت را بخود بسته است، حتی به سنن قدیمی قومی خود نیز پای بند نیست و در ماه‌های حرام دستور قتل و غارت و چپاول داده است. با شنیدن این موضوع محمد سخت نگران شد و در صدد رفع و رجوع اتهام مذکور برآمد و لذا بلافاصله آیه ۲۱۷ سوره بقره را که بکلی با آیه ۵ سوره توبه مغایرت دارد به شرح زیر نازل کرد.

آیه ۲۱۷ سوره بقره:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ
بِهِ وَالسُّجُودِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ ...

«از تو راجع به جنگ در ماه حرام سؤال میکنند، بگو گناهی است بزرگ، ولی گناه بزرگ‌تر از آن نزد خدا بازداشتن مردم از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و منع مسلمانان از زیارت کعبه است...»

با توجه به اینکه چهار نفر مسئولیت کاروان مذکور را بر عهده داشتند، بعد از قتل کاروانسالاران و نفر آنها اسیر و یکی از آنها فرار کرد و موضوع واقعه را به اهالی قریش اطلاع داد. سپس نمایندگان برای پس گرفتن شتران و کالاهای کاروان مورد دستبرد و همچنین اسرای آن از مکه وارد مدینه شدند. محمد شتران و کالاهای مورد نظر را پس نداد و هر یک از اسیران را در مقابل یک هزار و ششصد درهم آزاد کرد.

سایر آیاتی که شارح روحیه قدرت طلبانه و تجاوزگرانه محمد در مدینه میباشند به شرح زیر است:

آیه ۲۹ سوره توبه:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...

۱- کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از تو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصور (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳)، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱.

«بکشید کسانی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام تلقی نمیکنند...»

آیه ۷۳ سوره توبه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهِدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ...

«ای پیغمبر یا کافران و منافقین جهاد و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر...»

در آیه ۲۴ سوره نساء، محمد برای انگیزش پیروانش به جنگ با مخالفین، به یک نکته روانی جالبی متوسل میشود که شاید بتوان گفت در تشویق و تمهید اعراب به جنگ با دشمن از هر عامل روانی دیگری موثرتر بوده و آن اینست که ازدواج با زن شوهردار را در جنگ با کفار برای پیروانش حلال اعلام میکند. آیه ۲۴ سوره نساء در این باره میگوید:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...

«نکاح زنان محصنه (شوهردار) برای شما حرام شد، مگر زنانی که در جنگهای با کفار متصرف و مالک شده اید...»

زن در زندگی عرب بادیه، همیشه اهمیت بسیار داشته و بعد از لذت از غذا و آشامیدنی و یا به عبارت دیگر بعد از لذت از مسیری و رفع عطش، بزرگترین لذت عرب بادیه این بوده است که زنی زیبا در اختیار داشته باشد. زن برای بعضی از اعراب بادیه حتی از آب و شتر گرانبها تر بود، زیرا بعضی از آنها چون زندگی خود را پیوسته در بیابان میگذرانیدند، نمیتوانستند ازدواج کنند. بعضی از آنها نیز پس از آمدن به شهر رضاعت ازدواج نداشتند. در عربستان بعضی از مردهای بادیه در تمام عمر بغیر از مادر خود، زن دیگری را نمیدیدند و حتی نمیتوانستند فرض کنند که زنان دیگر چه تفاوتی با مادر آنها دارند. بهمین علت است که محمد پیوسته پیروانش را با تصاحب زن به جنگجویی ترغیب میکرد. است.^۱

سوره دهر دارای سی آیه است که مفهوم آیات ۵، ۱۱، ۱۷ و ۱۹ آن بطور خلاصه آنست که خداوند به مسلمانان و از جمله به اعراب بادیه که محمد میخواست آنها را با مسلمانان متحد کند، میگفت که شما در بهشت لباسهای حریر خواهید پوشید، بر تختهای عزت تکیه خواهید زد و از جامهای سیمین و کوزههای بلورین شرابی که

چون کافور دارای طعم زنجبیل است خواهد نوشید، پسران ز بیا که تا ابد نوجوان خواهند ماند به شما خدمت خواهند کرد و زنهای ز بیا که همیشه دوشیزه خواهند بود باشما بسر خواهند برد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر شراب دارای طبیعت مضر بوده و بمناسبت طبیعت مضر آن خداوند آشامیدن آنرا در قرآن منع کرده است و انسان زمینی نباید وجود خود را با این ماده آلوده کند، پس چگونه است که انسان بهشتی که طبیعتاً باید موجودی برتر از انسان زمینی باشد، مجاز میشود، از جامهای سیمین و کوزه های بلورین شراب بنوشد و پسران همیشه جوان ز بیا و زنهای پیوسته با کوه در اختیار داشته باشد. و پاسخ این راز بناچار در عقل و کیاست محمد در ترغیب پیروانش به اطاعت از او امرش خلاصه میشود. مصداق بارز و آشکار تغییر شخصیت و روش محمد را پس از هجرت از مکه به مدینه و تصمیم قاطع او را در قلع و قمع مخالفان با شدت و حدت هر چه بیشتر میتوان در آیه ۴ سوره محمد دید.

آیه ۴ سوره محمد:

كَذَٰلِكَ لَيَقْبُنَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَغَرْبَ النَّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَصْبَحُوا مِنْهُمْ فِئَةً لَدَاكَ فَارَأَوْا مَنًّا
بَعْدَ ذَٰلِكَ فَرَأَوْا قَدَاءً ...

«بنابر این موقعی که با کافران رو برو میشوید، آنها را گردن بزیند تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند کشید تا بعد از آنها را آزاد گردانید و یا از آنان فدیه بگیرید ...»

متن آیه مذکور و مخصوصاً ذکر کلمه «فدیه» حاکی از نیروی سائقه روانی دیگری برای تحر یک اعراب به جنگ و کشتار مخالفین است که محمد به فراست و زیرکی آنرا تشخیص داده و در متن آیه گنجانده است.

تجزیه و تحلیل این عامل روانی نیاز به شرح مقدمه ای دارد. هنگامی که محمد و یارانش به مدینه مهاجرت کردند، دست آنها خالی بود و حتی قادر به تأمین معیشت روزانه خود نبودند. محمد خودش کار و پیشه ای نداشت و معیشتش را یاران و پیروانش تأمین میکردند و از لحاظ مالی در مضیقه بود. از طرف دیگر محمد میخواست قدرت خود را در مدینه استحکام بخشد و برای خویش یک ار یک حکومت مذهبی بوجود آورد.

بید بیهی است که حصول این هدف بدون داشتن پول امکان پذیر نبود. بنابراین محمد میبایستی تدبیری می اندیشید که وضع مالی او دستگاه حکومت مذهبی اش را رونق بخشد. هدف واقعی محمد ابتدا رسیدن به قدرت و حکومت بر اعراب بود و این کار مستلزم داشتن بنیة مالی میبود. محمد برای پیدا کردن راه حلی جهت معمای مضیقه مالی خود و پیروانش و کسب مال و منال لازم جهت حصول هدفهایی که در سر داشت به روشهای سنتی اعراب متوسل شد. این روشها عبارت بودند از حمله، غارت و چپاول که جنگیدن و به غنیمت بردن اموال شکست خوردگان و اسیران و گرفتن «فدیه» وجه عالی و مرحله پیشرفته و نسبتاً منطقی آن میتوانست محسوب شود.

بطوریکه در یکی از فصول پیشین ذکر کردیم بر طبق رسوم سنتی عرب، هنگامی که در محلی رذ پایسی کشف میشد، افراد کاشف، رذ پای مذکور را تعقیب میکردند تا بلکه بتوانند با حمله به صاحب رذ پای و غارت و اموال او به منبع تازه ای از وسایل زندگی دست یابند. محمد برای کسب قدرت مالی راهی آسان تر و عملی تر از این راه نمیتوانست بیابد. حمله به یکی از کاروانهای قریش به سر پرستی عمر و بن خضری در یکی از ماههای حرام که قبلاً در صفحه ۱۸۷ شرح داده شد، یکی از مصادیق بارز این استراتژی برای کسب قدرت مالی محمد بود. اعراب حمله و هجوم ناگهانی به کاروانها و یاقبیله دیگر و تصاحب اموال و زنان آنها را «غزوه» مینامیدند. و اکنون محمد بانبرویی که در مدینه گرد آورده بود، میتواند بوسیله وجه پیشرفته غزوه یعنی جنگ رسمی با دشمنان، اموال و زنان آنها را تصاحب کند. محمد برای اجرای این هدف تئوری «جهاد» را برای پیروانش نازل کرد.

در علوم سیاسی، «تئوری» و «عمل» از عوامل لایتجزای یک اقدام کلی بشمار میروند. بهمین دلیل معروف است که میگویند «عمل بدون تئوری کور و تئوری بدون عمل مرده است.» ولی محمد نیازی به کار برد این قاعده نداشت. این اصل در باره قدرت - طلبانی بکار میروند که از راههای سیاسی در صدد کسب قدرت برمی آیند، اما محمد خود را در لباس نبوت فرو برده و از زبان خدا با پیروانش حرف میزد و دستورات الهی و یا به عبارت دیگر احکام مذهبی و الهی که او نازل میکرد، میبایستی بدون تعقل و تفکر اجرا شود. دستور خدا تعقل ناپذیر است و نه در آن زمان بلکه امروز نیز پس از ۱۴۰۰ سال

باید فوراً به مرحله اجرا درآید و هر کسی با آن مخالفت کند باید بلافاصله خون از رگهایش خارج گردد. تئوری «جهاد» یعنی جنگ رسمی با دشمنان و در نتیجه گرفتن «فدیه» و «جزیه» از آنان در واقع نتیجه مستقیم جهاد میبود. آیه ۲۱۶ سوره بقره بشرح زیر روشنگر این واقعیت است:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝

«حکم جهاد برای شما مقرر گردید و حال آنکه بر شما ناگوار و مکره است، لیکن چه بسا چیزی را مکره میدانید و آن برای شما خوب باشد و چه بسا چیزی را خوب بدانید و آن به صلاح شما نباشد و خداوند به امور داناست و شما نمیدانید.»

و بعداً نیز در تائید حکم جهاد آیه ۷۴ سوره نساء میگوید:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝

«پس در راه خدا با آنهایی که زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند، جهاد کنید و هر کسی در جهاد در راه خدا کشته شد و یا غلبه کرد، بزودی بوی اجری عظیم خواهیم داد.»

پاسکال میگوید: «عدالت بدون وجود نیروی اجرایی بسی مفهوم و نیروی اجرایی بدون عدالت ظلم خواهد بود.» اما این قاعده در علوم سیاسی بکار میرود، نه معتقدات مذهبی. در امور سیاسی هر انسانی حق دارد از دولتی که اداره امور جامعه را بر عهده دارد انتقاد کند، اما در امور مذهبی و بویژه در اسلام، بر طبق آیاتی که در پیش ذکر کردیم، انتقاد از مذهب مخالفت با خدا تلقی شده و مجازات مرگ دارد.

بهر حال محمد با فراسست و کیاست خاص خود، بمنظور تأمین بنیه مالی پیروان و سپاهیان اسلام و قوام بخشیدن به بنیان حکومت اسلامی خود، به ایجاد ثنور پهای خمس، زکات، جهاد، غنائم، جزیه^۱ و فدیه^۲ اقدام کرد.

۱- خراج زمین و یا مالیاتی که در قدیم مسلمانان از کفار و اهل ذمه (یهود و نصاری که در کشورهای اسلامی زندگی میکردند) میگرفتند.

۲- مالی که کسی برای خرید جان خود و آزاد کردن خود میدهد.

آیه ۴۱ سوره انفال برای صدور حکم خمس نازل شده و حاکی است که هر مسلمانی باید یک پنجم از عایدی خود را به خدا، پیغمبر، منسوبین پیغمبر، یتیمان، بینویان و درماندگان در سفر اختصاص دهد. آیه ۱ سوره انفال نیز هر چیزی را که بدون رنج مردم حاصل میشود، مطلقاً به پیغمبر اختصاص داده است و آیه ۶ سوره حشر نیز غنائم جنگی را بطور اخص و انحصاری به پیغمبر و آیه ۷ سوره حشر غنائم حاصله از اموال کافران را به پیغمبر، خویشان او، یتیمان، فقرا و رهگذران اختصاص میدهد.

آیه ۴۱ سوره انفال:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ ذَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أَمْنَةً بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْقُرْآنِ
يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و بدانید از آنچه که به غنیمت بشما برسد، یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و درماندگان در سفر میباشد، اگر شما به خدا و آنچه که ما در روز آزمایش، روزی که دونیر و در برابر یکدیگر قرار گرفتند، برای بنده خود نازل کردیم ایمان دارید و خدا بر هر چیز تواناست.»

آیه ۱ سوره انفال:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...

«در باره حکم انفال از تو سؤال میکنند، بگو که انفال مخصوص خدا و رسول است...» آیه ۶ و ۷ سوره حشر نیز دارای احکامی مانند آیات فوق است بدین شرح که اولی غنائم جنگی را اختصاصاً به محمد و دومی به محمد و خویشان او و یتیمان، فقرا و درماندگان در سفر اختصاص میدهد.

مفهوم کلمه خدا و رسول در آیه مذکور و تفسیر اینکه چگونه یک مسلمان میتواند به خدا خمس بدهد یک تعبیر زیادتر نمیتواند داشته باشد و آن اینست که محمد خود را با خدا یکی میدانند و خدا را قبل از نام خود ذکر میکنند تا به مسلمانان و انمود کند که انفاق مالی به محمد و خویشان در واقع کمک مالی به خداست.

محمد پرداخت زکات را برای مسلمانان آنقدر الزام آورده است که آنرا در قرآن هم طرازی با نماز ذکر کرده است. در قرآن در ۳۲ مورد سخن از زکات رفته که ۲۷ مورد آن

همطراز با نماز ذکر شده است. آیه ۱۲ سوره مائده در باره زکات میگوید:

... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّيْتُمْهُم
وَاقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تحتها الأَنْهَارُ ...

«... و خداوند گفت من باشما هستم هر گاه نماز بخوانید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و به آنها احترام بگذارید و آنها را یاری کنید و به خدا قرض نیکو دهید، در این صورت گناهان شما بیا مرزم و شمارا در بهشتی که از یر درختانش نهر جاری است داخل کنم...»

نکته قابل ذکر در این بحث آنست که در مذهب تسنن، فقهای مذهب مذکور خمس را مردود دانسته و تنها زکات را بر رسمیت شناخته و وصول آنرا نیز وظیفه حکومتهای وقت دانسته اند. ولی در مذهب تشیع وصول خمس و زکات بوسیله دولت تحریم و جزء وظایف روحانیون محسوب و در عمل یکی از منابع درآمد طبقه روحانیون قلمداد شده است. خمس و زکات در مذهب تشیع پیوسته وسیله اخذی و کلاشی آخوند های شیعه بوده است. روح اله خمینی در کتاب رساله توضیح المسائل «(خدا، رسول، منسوبین رسول، یتیمان و در سفر درماندگان)» مذکور در آیه ۴۱ سوره انفال رابه «سیدهای فقیر، سیدهای یتیم و سیدهای در سفر درمانده و مجتهد جامع شرایط» تعبیر کرده است^۱ که کاملاً با مدلول آیه ۴۱ سوره انفال در باره خمس مغایرت دارد.

مسلمانان برای هر اسیر جنگی که در اختیار داشتند، مبلغ چهار هزار درهم^۲ پول مطالبه میکردند و در صورت پرداخت مبلغ مذکور اسیر جنگی را آزاد مینمودند. برای اینکه بدانیم قدرت مالی چهار هزار درهم در آن زمان چقدر بوده، بهتر است آنرا با بهای چند

۱- مسئله شماره ۱۸۳۴ کتاب رساله توضیح المسائل خمینی در باره خمس مینویسد: «خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن سهم سادات است. بنا بر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع شرایط به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع شرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه میدهد، برسانند...»

۲- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۲۴۸

حیوان و کالا بشرح زیر مقایسه کنیم.

بهای یک شتر در آن دوره در مکه چهارصد درهم بود و یک گوسفند در مکه چهل درهم و یک بز بیست و پنج درهم ارزش داشت. یک نیزه در بازار مکه چهاردهم و یک کجاوه که روی شتر قرار میگرفت، سیزده درهم می ارزید. یک غلام نیزسته به سن و زبانی اش از یکصد و پنجاه درهم تا هشتصد درهم ارزش داشت.^۱

پس از جنگ بدر بزرگان قریش تصمیم گرفتند، از پرداختن فدیة به سپاه محمد برای آزاد کردن اسیرانشان خودداری کنند، زیرا معتقد بودند که این عمل باعث تقویت بنیه مالی مسلمانان خواهد شد. اما چون خانواده هایی که در سپاه محمد اسیر داشتند در باز خرید اعضای خانواده خود اصرار کردند، لذا تصمیم مذکور بلا اجرا ماند^۲ و پرداخت فدیة برای باز خرید اسیران، سطح مالی سپاهیان محمد را به نحو قابل توجهی بالا برد.

تئوری جهاد شاهکار محمد و محصول فراست او در شناخت عوامل روانی اعراب و متحد کردن طوایف متخاصم عرب ز پر پرچم اسلام و گسترش آئین محمد در آنسوی مرزهای عربستان بوده است. محمد با ایجاد و اجرای تئوری جهاد، نه تنها پایه های حکومت خود را مستحکم کرد وضع مالی دستگاه دینی اسلام و همچنین پیروانش را قوام بخشید، بلکه پس از درگذشت او با همت جانشینانش در حدود سال ۷۵۰ میلادی حوزه اقتدار امپراطوری اسلام از مرزهای چین به سلسله جبال پیرنه در ایتالیا توسعه یافت و اسلام سه امپراطوری با عظمت دنیای قدیم یعنی امپراطوریهای ایران، مصر و سوریه را فتح کرد و سکنه این کشورها مسلمان شدند.

در قرآن در ۳۱ آیه از جهاد سخن گفته شده است که بعضی از آیات مذکور در صفحات پیش ذکر شد. بطور کلی از فحوای آیات قرآن میتوان گفت که جهاد در ۴ مورد بکار میرود:

- ۱- جنگ برضد مشرکین و بت پرستان ۲- جنگ برضد مرتدین ۳- جنگ برضد اهل کتاب و ۴- جنگ برای دفاع از اسلام.

۱- ماخذ بالا.

۲- ماخذ بالا، صفحه ۳۹

جهاد نیز از فرآورده های سوزه های مدنی است و در سوره های مکی ذکر از جهاد و قتال نشده است. محمد تئوری جهاد را با کسب غنائم جنگی و تصرف زنان ملل مغلوب توأم کرد و از اتحاد این دو عامل روانی انگیزه ای برای پیروانش بوجود آورد که از هر عامل دیگری بیشتر میتوانست اعراب را به جنگ با دشمنان اسلام ترغیب و تشویق نماید. آیات زیر در باره کسب غنیمت در جهاد نازل شده و نشان میدهد چگونه محمد با وعده کسب غنیمت پیروانش را به جنگ با دشمنان برانگیخته است:

آیه ۲۰ سوره فتح:

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُ مِنْهَا قَعَبَلٌ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

«خدا کسب غنیمت های بسیاری را بشما وعده داده است و برای شماست که در آن شتاب کنید و خدا دست مردم را از سر شما کوتاه کرد تا دلیل اهل ایمان باشد و خدا شما را بر راه راست هدایت میکند.»

نکته جالب اهمیت در بحث غنائم حاصله و چگونگی مالکیت آنها، متن آیه ۱ سوره انفال شرح زیر است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ذَاتَ بَيْنٍ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّؤْمِنِينَ

«از تو راجع به (انفال) پرسش میکنند، پاسخ بده که انفال مخصوص خدا و رسول است. بنابراین در برابر خدا پرهیز کار باشید و در این موارد به صلح مسالمت بین خودتان اقدام کنید و خدا و رسول را اطاعت کنید، اگر اهل ایمان هستید.»

بر طبق شرح قرآن مهدی الهی قمشه ای در صفحه ۲۲۹، «انفال» عبارت است از غنائمی که بدون جنگ از دشمنان بدست می آید، زمینهای خراب و بی مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوهها، کف رودخانه ها، میراث باقیمانده از افرادی که وارث ندارند و بطور خلاصه هر چیزی که بدون رنج حاصل شود.

به این ترتیب خداوند عالم بر طبق متن آیه ۱ سوره انفال، کلیه اموال مذکور را ملک خود و پیغمبرش دانسته است. بدیهی است که چون خداوند قابل رؤیت نیست، لاجرم رسول او از جانب وی متملک اموالش خواهد شد.

بازنزل آیه های مذکور محمد پیروانش را به جهاد و در نتیجه آن دست یافتن به غنیمت و تصاحب املاک مردم و تصرف زنان و بردگان آنها تشویق کرد. اعراب نیز چون اولاً قبل از ظهور محمد از معتقدات مذهبی عاری بودند و ثانیاً معتقدات دینی برایشان نسبت به - کسب مال و منال و دسترسی به زنان زیبار و وسفید پوست آنسوی شبه جزیره عربستان، عامل درجه دوم اهمیت محسوب میشد، دعوت محمد را پذیرا شدند و با کمال بیرحمی به جهاد با مخالفان و قتل و کشتار آنها و چپاول و غارت اموالشان مشغول شدند.

با تمهید برنامه ها و اقدامات مذکور، بتدریج بیت المال دستگاه مذهبی محمد رونق قابل توجهی یافت و پیروانش را به ثروت و مکننت رسانید. سهمی که سر بازان اسلام از غنائیم جنگی بدست میآوردند به انضمام حقوقی که در ایام صلح از بیت المال میگرفتند، آنها را در زمره توانگران قرار داد. برای مثال سوارانی که در لشکر کشتی شمال افریقا به رهبری عبدالله بن سعد بن ابی السرح شرکت کرده بودند، هر یک سه هزار مثقال طلا و سر بازان پیاده هر یک هزار مثقال طلا دریافت می کردند.^۱

در علوم سیاسی گفته ای وجود دارد که حاکی است: «قدرت موجب فساد نخواهد شد.» نگاه عمیقی به تاریخ تحولات اسلام نشان میدهد که حتی شخصیت الهی محمد نتوانست از تأثیر این گفته برکنار بماند. محمد زاهد انسان دوستی که در مکه پیوسته با نرمی و آرامش مردم را بسوی خداشناسی، درستکاری و رستگاری میخواند، در مدینه تبدیل به سیاستمداری خشن، حاکمی سختگیر، قانونگزاری دوراندیش و جنگجوی بدون انعطاف شد که قصد داشت بنیان یک حکومت مقتدر مذهبی را پایه ریزی کند، ولی البته وظایف دینی اش را در موعظه بعنوان یک مربی اخلاقی فراموش نکرد.

باید اذعان داشت که محمد از نظر مالی تا پایان عمر منزله و در خور یک انسان قابل ستایش باقی ماند و کمتر در صدد استفاده شخصی برآمد. درست است که برای تقویت بنیه مالی دستگاه خود دستور کاروان زنی و غارت و چپاول اموال و تصرف زنان دشمنان را میداد، ولی خود در نهایت قناعت زندگی میکرد و از این لحاظ صحابه او تیز به وی تأسی میجستند. اما از نظر توجه به زن میتوان گفت که گفته «قدرت موجب فساد خواهد شد»

بخوبی درباره زندگی خصوصی محمد و تغییر شخصیت او صادق بوده است. زیرا محمد، انسان زاهد و پارسامندی که بیش از مدت بیست سال با خدیجه زنی که هیچده سال از او متن تر بود، زندگی زناشویی کرده بود، بطور ناگهانی به زنان روی آورد. محمد پس از رسیدن به قدرت با بیست زن ازدواج کرد. این زنان بغیر از زنان برده ای بودند که بععلت داشتن شوهر کافر و یا مشرک در حرمرای محمد زندگی میکردند و مسلمانان تصرف چنین زنانی را بر خود حلال میدانستند.

زنانی را که محمد در حرمرای خود داشت، میتوان به سه طبقه بشرح زیر تقسیم کرد:
 ۱- زنان عقدی که ازدواج با آنها مستلزم رعایت تشریفات عادی از قبیل حضور گواه و رضایت ولی زن و خود او بود.

۲- زنان برده که دارای شوهر یا کافر یا مشرک و یا اصولاً بدون شوهر بودند و بسبب مذکور مسلمانان آنها را بر خود حلال فرض می کردند.

۳- زنانی که خود را بدون شرط به پیغمبر می بخشیدند و بدون تشریفات زنان عقدی میتوانستند به هم خوابگی رسول درآیند.^۱

مدلول صریح آیه ۵۰ سوره احزاب این حق را استثناء به محمد داده و سایر مسلمانان را از داشتن چنین حقی محروم کرده است.^۲

با وجود اینکه محمد انسانی بصیر و اندیشمند بود، ولی اشتباهات او در باره نزول چنین آیه هایی برای مسایلی که معمولاً بحث آنها نباید از اطاق خواب انسان بخارج نشر کند، آنهم از طرف خداوند، جای نهایت شگفتی است. این شگفتی زمانی به حد کمال، توجه انسان را جلب میکند که محمد حتی در باره نوبت هم خوابگی با زنان خویش نیز از طرف خدا آیه نازل میکند.^۳

با توجه به اینکه محمد خود را بشری مانند سایر افراد بشر^۴ فرض نمیکرده و اساس

۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۱۲-۱۰۹.

۲- به صفحه های ۲۰۳ به بعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

۳- به صفحه شماره ۲۰۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۴- آیه ۱۳ سوره حجرات، به صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

و پایه دین اسلام را برشالوده برابری^۱ و برادری^۲ بنیان نهاده و برطبق احکام صریح قرآن و اسلام، کلیه افراد بشر را از نظر حقوق مساوی دانسته است، حقوق و مزایایی را که وی استثناً برای خود در باره زن و زنانش قائل شده، نه تنها اعتبار یک پیامبر آسمانی، بلکه حتی یک انسان با انصاف و معقول عادی را نیز از او سلب میکند.

حاصل بحث آنست که سوره های مکی و سوره های مدنی قرآن معرفت دو پیغمبر هستند، یکی پیغمبر مکی یعنی انسانی آزاده، پارسا، بشردوست، آرام، باگذشت، فداکار، اصلاح طلب و موعظه گر که قصد دارد زندگی را وقف خدمت افراد به بشر و هدایت آنها بر راه صواب و درستگاری کند. دوم پیغمبر مدنی و یا انسان قدرت طلبی که پایه های قدرتش مستحکم شده و بصورت سیاستمداری سختگیر، سرداری مبارز، رهبری غیر قابل گذشت و حاکمی غیر قابل انعطاف درآمده و لاجرم از سطح عالی و معنوی یک مرشد دینی به ژرفای فکری یک حاکم مادی و فرصت طلب تنزل پیدا کرده است. *

۱- به ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه و صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲- قرآن، آیه ۱۰ سوره حجرات.

فصل هفتم

تضادهای قرآن

تضاد با قدرت لایتناهی ایزد یگنا مبانیست دارد.

توماس آکیناس

اگر چه حکمت قرآن بر پایه هدایت و ارشاد مردم بنیاد ریزی شده و کوشش دارد زندگی اخلاقی و معنوی منزهی را به افراد مردم تعلیم دهد، ممبذا قسمت چشمگیری از مطالب قرآن بطور یکه با ارائه آیات مربوط خواهیم دید مشحون از تضادهای، تعارضات، تجلی احساسات و هیجانات سرکش انسانی، تهدیدات، تطمیعات، نویدهای موهوم، ترغیب به جنگ و آدمکشی و تصاحب اموال و زنان دیگران میباشد. بعضی از آیات قرآن به — بحث در باره روابط خصوصی محمد با دیگران و مخصوصاً با زنان متعدّدش اختصاص داده شده و برخی از آنها نیز در چگونگی تماس مردم با محمد وعظ میکنند. آیات و مطالبی که در سراسر قرآن بکار رفته سعی میکنند محمد را یک موجود مافوق بشر و استثنایی نشان دهد و مردم را با اجبار مذهبی و ادار به فرمانبرداری از او بکنند، ولی بطور یکه خواهیم دید، بعضی از مطالب قرآن در چنان سطح ضعیف ذهنی تدوین شده است که وجود چنین فرضی را بیکلی منتفی میسازد.

هنگامی که یک خواننده غیرمتعبد و بیطرف قرآن را مطالعه میکند، بطور طبیعی این فکر در او بوجود می آید که اگر واقعاً قرآن کلام خدا بوده و بوسیله جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل شده، معمولاً احکام و متون آن باید در سطحی که لازمه شأن لاهوتی خداوند تبارک و تعالی باشد، به ارشاد و هدایت مردم بپردازد، اما بطور یکه به تفصیل با ذکر آیه های مربوط خواهیم دید، بسیاری از مطالب قرآن پر از تضادها، تناقضات، تجلی کینه ها، عداوت ها، شرح حبله ها، ذکر وقایع ناچیز و غیر منطقی بوده و در آنچنان سطح ابتذال - مایه ای تنظیم شده که کمتر خواننده غیرمتعبد و اندیشمندی میتواند آنرا یک کتاب آسمانی و آیت تعلیمات الهی تلقی نماید.

در جهان ادبیات کتبی وجود دارد که قبل از میلاد مسیح برشته تحریر درآمده و هنوز از نقطه نظر تعالیم اخلاقی بکارت خود را حفظ کرده و از آثار ادبی بدیع جهان بشمار میروند. از جمله کتب مذکور میتوان **جمهور افلاطون**، **اخلاق نیکوماخس ارسطو**، **سیاست ارسطو**، **پلوتارک** و غیره را ذکر کرد. تألیفات مذکور با براهینی محکم و نافذ به خواننده اصول اخلاق و ارزشهای معنوی تعلیم میدهند و افراد بشر را به زندگی اخلاقی و اجتماعی بهتر و بارورتری رهنمون میشوند. بعلاوه اندیشگران بزرگ و نامداری مانند **حمورابی**، **کنفوسیوس**، بودا و زرتشت در تاریخ جهان ظهور کرده و افکار و عقاید نوینی برای هدایت و ارشاد بشر آورده اند که دارای پایه های اصولی و منطقی فنا ناپذیری هستند که هنوز مرجع و الهام دهنده افکار مصلحین و مرشدان راه حقیقت بشمار میروند.

بدیهی است که اگر محمد دارای وسعت ذهنی مشابهی با هر یک از فلاسفه و نویسندگان مذکور میبود و یا با افراد اندیشمند و بصیر مشورت میکرد، میتواند کتاب دینی بهتر، قابل دفاع تر و کاملتری به بشرینت عرضه کند. ولی چون قصد داشت، به قرآن و احکامی که در آن آورده است، جنبه الهی و آسمانی بدهد، در تدوین مطالب قرآن تنها به ذهنیت خود متکی شد و بهمین دلیل است که مطالب و متون قرآن، بطور یکه خواهیم دید، پر از تناقضات و احکام ضد و نقیض است.

در باره محلی که محمد تعلیماتش را فرا گرفته، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از محققان معتقدند که محمد آموزشهای اولیه اش را در مکه تحصیل کرده است. گروه دیگری از محققان اظهار عقیده کرده اند که او قسمتی و یا قسمت اعظم

اطلاعات مذهبی اش را در زمانی که بعنوان کاروانسالار به خارج از عربستان و مخصوصاً سوره به مسافرت میکرده، فرا گرفته است. معیناً چنانکه ملاحظه میشود، در قرآن مطلبی وجود ندارد که محمد نتوانسته باشد آنرا در مکه و یا مدینه آموخته و یا مجبور شده باشد برای تحصیل آن به خارج از عربستان مسافرت کند. البته میتوان به یقین گفت، آموزشهای محمد در خارج از مکه و مدینه و در مسافرتها ی تجاری که به سایر نقاط کرده در بسط اطلاعات او بسیار موثر بوده است. از طرف دیگر بطور یکه گفتیم، چون محمد قصد داشت به پروانش وانمود کند که او بوسیله جبرئیل با خدا رابطه دارد و کلیه احکام و اعمالی را که برای پروانش مقرر میکند، کلام نازل شده از طرف خداست، لذا حتی با نزدیکترین صحابه خود مانند ابوبکر و عمر نیز در باره امور مشورت نمیکرد. ابداً بدیهی است که اگر او در باره امور و اعمالی که بنام احکام الهی برای اتباعش مقرر میکرد، با افراد ذیصلاحیت و صاحب نظر مشورت مینمود، موفق میشد از بسیاری اشتباهاتی که در تدوین متون و مطالب قرآن مرتکب شد، جلوگیری کند. بزرگترین دلیل اشتباهات محمد، تضادهای چشمگیر بعضی از احکام و متون قرآن است که به آسانی ذهن هر خواننده روشنگری را جلب میکند و ما در این بحث به ذکر نمونه ها و مواردی چند از تضادهای مذکور می پردازیم.

آیا بر طبق فرمان خدا محمد استثناً مجاز شده است، هر یک از زنان عالم را که بخواهد برای خود انتخاب و تصاحب کند؟

متن آیه ۵۰ سوره احزاب به شرح زیر حاکی است که محمد در باره انتخاب زن از سایر مومنان استثناء شده و در انتخاب زنان آزادی کامل دارد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ الَّذِينَ آمَنُوا مِن دُونِ آبَائِكَ وَمِمَّا أَوْلَىٰ لَكَ بِهِمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ فِي مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ مِنَ الذِّمَّةِ عَلَيْهِمْ وَلَا مَلَأْنَا قُلُوبَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّكَ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ إِنَّكَ عَلَىٰ سَبِيلٍ مُّبِينٍ

إِنَّ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَنْتَكِبَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَرْضَاؤُنَا عَلَيْهِمْ فِي الْأَزْوَاجِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر توحلال کردیم و کنیزانی را که بغنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تواز وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را بدون شرط و مهر به تو بخشید و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مؤمنانی که ما میدانیم درباره زنان و کنیزان ملکی آنها چه مقرر کرده ایم. این زنان که همه را بر توحلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان رحمت بسیار است.»

حکم آیه مذکور اصحاب نزدیک محمد مانند ابو بکر و همچنین زن محبوبش عایشه را بر آشفت و آنها به محمد اعتراض کردند که این چگونه خدایی است که ترا در استفاده بدون قید و شرط از زنان اینچنان آزاد میگذارد تا تو هر زنی را اراده کنی بتوانی در اختیار بگیری. منطق محمد در برابر اعتراضات مذکور به بن بست رسید و لذا خدای محمد حکم آیه ۵۰ سوره احزاب را لغو و آیه ۵۲ سوره مذکور را به شرح زیر نازل کرد:

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيمًا ۝

«ای رسول بعد از این دیگر نه هیچ زن بر توحلال است و نه مبدل کردن این زنان به دیگر زن هر چند از حسنش بشگفت آئی و در نظرت بسیار زیبا آید مگر که کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیز مراقب و نگهبان است.»

بطوریکه می بینیم بر طبق مدلول صریح آیه ۵۰ سوره احزاب، خداوند محمد را مجاز کرده است بدون رعایت مقررات ازدواج که برای سایریند گانش وضع کرده، هر زنی را که اراده کرد در اختیار خود در آورد تا در امر نکاح برای پیغمبر حرج و زحمتی بوجود نیاید. سپس بر طبق متن آیه ۵۲ همان سوره، خداوند حکم قبلی خود را لغو و پیغمبرش را از ازدواج جدید و یا تبدیل زوجه هایش به زوجه های جدید منع میکند.

نضاد احکام مذکور و اشتباهات محمد در وضع احکام و مقررات ضد و نقیض

در قرآن، به دلایل زیر شگفت هر انسان اندیشمندی را بشدت برمی انگیزد:

۱- محمد در قرآن انسانی برابر سایر انسانها ذکر شده و تنها تفاوتی که با سایر افراد بشر دارد آنست که از طرف خداوند ما موروحي دستورات او به افراد هموعش شده است. آیه ۶ سوره سجده در این باره میگوید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ الْوَحْيُ وَإِن كَانَ الْإِنسَانُ لِرَبِّهِ لَكَنُفُورًا
وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ۝

«یا محمد به آنها (مشرکین) بگو که منم مثل شما بشر هستم، با این تفاوت که از طرف خداوند به من وحی میشود به شما بگویم که خدا یکی است پس همه بطور مستقیم براه او بروید و آموزش طلبید و وای بر مشرکین.»

۲- اساس و پایه اسلام بر بنیان برابری و برادری استوار شده است. آیه ۱۳ سوره حجرات در این باره میگوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ...

«ای مردم ما همه شما را از یک مذکر و یک مؤنث آفریدیم و شما را به شعبه ها و فرقه های مختلف تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید و گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیز کارترین شماست...»

۳- آیه ۱۰ سوره حجرات نیز در باره برابری و برادری مسلمانان میگوید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ...

«در حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند...»

۴- ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه که بوسیله خود محمد تدوین شده است میگوید:

«هر حقی که فقیرترین مؤمن از آن برخوردار میشود مساوی است با حقی که غنی ترین مسلمان از آن برخوردار میگردد.»

۵- آیه ۵۰ سوره قمر حاکی است:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمِ بِالْبَصَرِ ۝

«و فرمان ما در عالم یکی است و در سرعت چشم بهمزدن باید انجام پذیرد.»

با وجود آیات و احکام صریح قرآن در باره اینکه اولاً محمد فردی از جامعه انسانی و مانند سایر افراد بشر بوده ثانیاً همه مسلمانان بایکدیگر برادر و برابر هستند و بعلاوه فرمان خدا تغییرناپذیر است، اشتباه محمد در نزول آیات متضاد مذکور و اینکه خود را از سایر مسلمانان در باره استفاده از زن مستثنی کرده و برای خود از جمله این امتیاز را قائل شده است که بتواند هر زنی را که بخواهد بدون رعایت مقرراتی که برای سایر مؤمنان در قرآن ذکر شده تصاحب کند، در خور سی حیرت و شگفت است.

یکی از نکات قابل استناد در تضاد احکام قرآن و گفتار و کردار محمد واقع زیر است:

روزی ابولهب عموی محمد مردان قبیله هاشم و از جمله محمد را در منزل خود دعوت کرد. پس از حضور مدعوین، ابولهب، محمد را خطاب قرار داد و از او پرسش کرد با توجه به اینکه او گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، عقیده او در باره جدش عبدالمطلب چیست. محمد آیه ۱۱۳ سوره توبه به شرح زیر برای مدعوین خواند:

مَا كَانَ لِلتَّيْبِينَ وَالذَّيْنِ اٰمَنُوْا اَنْ يَّسْتَغْفِرُوْا لِّلْمُشْرِكِيْنَ وَلَوْ كَانُوْا اَوْلِيَٰ قُرْبٰى ...

«پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکین طلب آمرزش کنند، ولو آنکه مشرکین از خویشان آنها باشند...»

پس ابولهب از محمد پرسید در باره برادرش ابوطالب چه میگوید. محمد پاسخ داد، چون ابوطالب نیز در زمان مرگ اسلام نیاورده و از دین اجدادش دست نکشیده بود، از اینرو او نیز آمرزیده نیست.

آنگاه ابولهب نام چند نفر از اجداد خود را که در ضمن از اجداد محمد نیز بشمار میرفتند بر زبان آورد و از محمد پرسش کرد که آیا آنها آمرزیده اند یا نه. محمد مجدداً آیه مذکور را قرائت کرد و اظهار داشت: «حکم خداوند قطعی است و استثناء نمی پذیرد.»

اکنون این بحث مطرح میشود که اگر حکم خدا قطعی بوده و استثناء پذیر نیست، پس چگونه است که خداوند اینهمه در قرآن احکام ضد و نقیض صادر کرده و مخصوصاً در باره زندگی خصوصی محمد و استفاده او از زنان قائل به استثناء و صدور احکام متعارض شده است!

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

